۱۹

۱۹

ی-۸۷۲۰
۱۰۸۸۰
کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب مجموعه ۱- معراج نامه ۲- مناجات موسی بجدا
مؤلف ۳- ترجمه احادیث ۴- کنج المخفی
موضوع
شماره قفسه ۱۳۵۹۲
شماره ثبت کتاب ۷۹۰۴۶
۱۱۶۴۵
بازرسی شد
۶-۳۷

خطی - فهرست شده
۱۳۵۶۲

هذا کتاب معراج نامه بسند صحیح آورده اند

بسم الله الرحمن الرحیم

که جناب اقدس الهی میخواست که حضرت رسالت پناه را
در نزد خود خواند شد افلاک را معراج آن خاجه لولاک
گرداند و هفت آسمانرا و هرچه در آن آفریده رسول ها
شمی را سیر فرماید و در پس پردهٔ اعلا برساند و با وی
راز گوید و درهای رحمت و کرامت بروی او و امّت
او بگشاید و ایشانرا بوی بخشاید در شب جمعه بود
که حق تعالی جبرئیل امین را فرمان داد که ای پیک رسالت
وسرهنگ فرشتگان امشب فرمان من چنانست که شب
بغایت مبارک است و میخواهم بزمین نزول فرمای و بر دوزخ
عالم بر آی و عرصهٔ غبرا را سیر نمای و عذاب را زمانی بردار
و باران رحمت ببار و خارهای زمین را غیرت اشهب کردان و آب
های صافی زلال از چشمه روان کن و آتش دوزخ را فرونشانان

وباد

و باد خوش بوزان و نسیم آن را بمشام خواص و عالم برسان و هوارا
معتدل کردان و سنگ ریزه هارا لؤلؤ و مرجان و یاقوت
احمر کردان و دنیای فانی را سراسر آراسته کردان و تخت
عرش کانرا نگون سارکن و آدمیان را بخواب سرور کردان و بیماران
را لباس صحت در برکن و رنجور را شربت شفا بچشان
وابلیس لشکرش در بند کن و گردنکشان در بند کن و آسمانهارا
بحلهٔ خضرا بیارا و کوکب را بهتر ازین جهره بگشا و مشتری را
با زهره جفت کردان و شمس را با قمر قرین زحل را جفت پروین
کن و درهای آسمان بگشا و قوس را با میزان بیک خانه
از صوامع ملکوت را گل بریز و قناد قندیل نور بیاویز
مهتاب را در آسمان اول بدر کن و آفتاب را در آسمان
چهارم روشنی ترسان و ابواب بهشت را بگشا و حوران
و غلمانرا بشارت ده تا جنت را زینت دهند و جوی
شیر و عسل را روان کن و طیور جنت را بخوان و حورانرا

کمال مقصود آدمیان و رحمت عالمیان معروف جهانیان است
تقوی برگزیدهٔ خدا خاتم انبیاء محمد المصطفی صلی الله علیه وسلم یا جبرئیل
ویرا از خانه فلک و هشت بهشت و هفت آسمان و ششش جهت
بگذر آن با دل استراحت اصلا کرزندی و آسیبی بوی نرسد
که مارا با وصل اشتیاق دارم یا جبرئیل نام وی را شنیدی
زمانی سامع باش منخ لی مکان اورا بتو نشان دهم ای جبرئیل
یک سوء هوا رو و از هوا بمغرب و از مغرب بمشرق و از مکه
بمانید و از ناقه بگنانه و از یثرب ببطحا و در اینجا کوچه هست
بدست راست و انجا خانه ایست متعالی در میان صفه برنای
یغ جانی خوابیده و گلیم موی سیاهی بر خود پیچیده و بر آن گلیم
مشک فراوان پاشیده و در دیوار معطر گشته ای جبرئیل
نرم نرم و آهسته آهسته گوشهٔ گلیم را بردار و چون سید
ابرار بیدار گردد و پیام ما برسان و بگو السلام علیک
ای سید المرسلان و سرور آدمیان و سرافراز جهانیان

وگدا از میخواهم امشب حبیب و محبوب مرا که محمد صلی الله علیه وسلم عربی است
نزد من آوری یا جبرئیل زمانی سامع باش تا صفات
حمیده اوصاف پسندیده اورا بتو بگویم بدانکه او حبیب و من محبوب
و او طالب و من مطلوب او عاشق و من معشوق او عابد و من
معبود او حامد و من محمود او شاد و من مشهود او ذاکر و من
مذکور او ناظر و من منظور او مهمان و من میزبان او جلیس
و من انیس او مصاحب و من صاحب او سید المرسلین و من
رب العالمین ای جبرئیل این برق را با براق را ببر تا هفتاد
هزار ملائکه مقرب در زمین نزول نمای اسرافیل بر یمین و میکائیل
بر یسار نزدیک دوست من محمد صلی الله علیه وسلم عربی و رسول هاشمی
و سید قریشی و پیغمبر ابطحی بهتی مکی مدنی درویش
قانع پادشاه جامع سلطان راکع عابد ساجد عالم زاهد
امین عادل وزیر عاقل مرشد کامل آفتاب نبوت ماهتاب
رسالت کواکب جلالت مواهب سخاوت شمع جمال و بدر

کمال

و مقصود زمین و زمان و خاتم پیغمبران و شافع روز جزا ای غمخوار
امتان وای فصیح عرب زبان هر چه گویم هزار این چندان ای آدم
بتو مقدم ای نوح بحرمت تو محترم و ای ابراهیم بنظر تو محتشم وای
موسی ببرکت تو معظم وای عیسا برفعت تو مکرم وای پیغمبر شریف
لقا وای راه نمای فوق تبارک و طه وای طاهر مطهر وای
توای صاحب حرام و منبر ای خاتم نبوة و آفتاب رسالت
مقصود کونین مقرب قاب قوسین و جد حسن و حسین ای
آنکه جاهدی و عابدی و محتشمی و مکرمی و خوبی و محبوبی بهر
تو آفریدم بهشت و طوبی را آراسته است و مشتاق و مشتاق
دیدار است این براق حاضر است و از زاغ لاغر است و جبرئیل
چاکر است و میکائیل شاطر است بر خیز که جمیع پیغمبران و فرشتگان
منتظر مقدم تواند یا جبرئیل سلام و پیام ما را برسان
ابریق زمرد سبز از آب کوثر پر کن و چون از خواب بر خیزد
و دست و روی مبارک او را بشوی و خلعت نور بهشت

از فردوس

از فردوس برجیب من به پوشان و نعلین کرامت در پای کن
با گلاب مشکناب و چون از خانه بیرون آید و پای کرامت
بر رکاب سعادت در آورد از روی آداب بازوی مبارک
انجنابرا بگیر و چون سوار شود عنان براق را نگاه دار ای
اسرافیل تو بر یمین وای میکائیل تو بر یسار خدمت سید
ابرار و مختار اختیار کنید و هفتاد هزار فرشته مقرب بر چهار جانب
آن عالی مرتبت روان باشید و بزبان فصیح ویرا تهلیل و تسبیح گویان
و هر گام که براق بردارد و بگذارد بگویید لا اله الا الله و محمد
رسول الله و علی ولی الله آنکه جبرئیل مژده را شنید پیغام
ایزد انام رسانید که یا رسول الله بشارة باد ترا که حق سبحانه
و تعالی ترا به عالم حضرا خانده پس سید عالم سرور بنی آدم خرم گردید
روایت میکند ام سلمه رضی الله عنها که حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه و آله در منزل ام هانی بنت ابو طالب ع بود
و هم در آن شب سوره مبارکه طه نازل شده بود

قبل از نزول این سوره حضرت سید انام چندان قیام نمود
که پای مبارک آنحضرت ورم کرده بود حق تعالی این سوره را
فرستاد قوله تعالی طه ما انزلنا علیک القرآن لتشقی
تا آخر سوره آنچه مفسران در تفسیر این سوره ذکر کرده اند
از اسرار الهی با حضرت رسالت پناهی که هیچ کس را بغیر از ائمه
معصومین آگاه نلیت و چون این سوره مرکب حرفست که طه
کرده است و ها که پنج الست مجموع چهارده میشو معنی چنانست که ماه
شب چهارده ما قرآن بر تو نفرستادیم که چند مشقت و ریاضت
بر نفس خود قرار دهی که پای مبارک ورم کند بلکه این کلام پند
و موعظه است از برای کسی که ترسان باشد از گناه آنگاه حضرت
خاطر مبارکش تسکین یافت و در آن شب این سوره را بخواند
و خواب آنگاه بیدار گردید چه دید که آواز قلقله و زلزله و جوش
و خروش در ملائک ملکوت افتاده سرای ام هانی روشن
شد سید عالم خاست بیرون رود احوالات معلوم نماید

ام هانی

ام هانی زنی بود مهربان گفت یا رسول الله فدای
تو شوم سامع باش تا من بروم و به بینم حال چیست مبادا
و منافقان مکری کرده باشند حضرت گفت خدا محافظت میکند
این بگفت و بیرون آمد در میان سرای جبرئیل و اسرافیل با آن
هفتاد هزار فرشته دید استاده و جا براق بر دسته گرفته
آن حضرت سر مبارک بسوی آسمان کرد دید درهای آسمان
گشاده اند و نردبان از نور نهاده اند یک طرف طلا و یک طرف
نقره و تمام ملائک صف بصف استاده چون جمال با کمال آنحضرت
مشاهده نمودند همه از روی آداب بر انجناب سلام کردند
و تعظیم بجای آوردند حضرت جواب سلام باز داد براق را
دید بر در خانه استاده و زین جواهر از نور بر وی نهاده
و قبه از قدرة بر سر وی جای داده و براق از استر کوچک
تر و از حمار بزرگ تر چنانچه در حدیث آمده و رویش
چون روی آدمی بود و سمش چون سم گاو و دمش چون

دم یک روایت طاوسی و روایت دیکر دم شتری و پشت او مانند
اسب و دست پایش مثل دست پیلی ناقه و دو بال
سبز داشت چون طاوس آراسته از چشمانش چون زهره
و مریخ بر آراسته کاهی بکام دویدی و کاه ببال پریدی
و چون بر زمین نشیب رسیدی دستهایش کوتاه کردید بر
فراز کشته پایهایش دراز کشته و این براق در بیلاق
بهشت چریدی و کیاه زعفران خورده و از حوض کوثر آب آشنا
و در زیر درخت طوبی زاییده افسار یش از زر سرخ
و لباسش از نور قدرت از هر کوهر مانند طوق بر کردن بود
سمها از زبرجد لبهایش از لعل و سر کوش وی از عنبر
از مشک پای های او یاقوت در پیشانی او نوشته که لا اله
الا الله محمد رسول الله و علی ولی الله آنکه
رسالت پناه نیک نکریست جبرئیل کفت یا حبیب الله امشب
شب دوست قدم بر رکاب قوسین نه و هفت آسمانرا

منور

منور کن پیغمبر صلی الله علیه و آله کفت یا اخی از زمین تا
تا آسمان اول چند است جبرئیل کفت پانصد ساله راه است
و از بالای آسمان هفت تا پای عرش مجید دوازده حجابست
و از هر حجاب دیکر پانصد ساله راه است که حق تعالی ترا امشب
بدانجا خواهد بود پیغمبر فرمود یا اخی جبرئیل چند سال برویم بار آن ۱۶۰
جبرئیل کفت تو شفاعت است بخواهی کردن و حق تعالی همه را بتو بخشد
تو راضی و خوشنود کردی و لبشرف عالم قدس مشرف شوی پس
حضرت رسالت پناه صلعم خواست بر براق سوار شود براق برمید
جبرئیل علیه السلام بانک بر وی زد که ای براق قرار کیر مکر نمیدانی که این
پیغمبر آخر زمانست و خاتم پیغمبرانست براق بامر الله تعالی بر زبان
در آمد و کفت میدانم که این محمد عربی صلعم و رسول هاشمیست
جبرئیل کفت پس رمیدن چه سبب چیست براق کفت جهت آنکه من
حسرتی در دلم دارم از آن روز که مرا از مرغزار بهشت آورده اسبان
بسیار هست که داغ محمد صلعم بر پیشانی دارند و من امروز مستحق

محمد صلعم شدم حاجتی دارم که ای سرور قیامت و محشر به بهشت
هیچ مرکب سوار نشود الا بر من پس حضرت با براق عهد پیمان
کرد و فرمود بحق خدا سوکند که چون امروز بر رفتی به معراج
مرکبی منی و جفای مرا بکشی عهد کردم فردای قیامت بر بهشت
مرکب دیکر سوار نشودم الا بر تو پس دست مبارک را بر پشت
براق کشید و چند قطره عرق بچکید براق شادمان کردید
و شکم بر زمین نهاد و زبان بدعا و ثنا کشاد و حضرت
رسول صلعم سوار شد چون جا کرد خاطرش میل بسوی
بسوی بالا کرفت از زمین رفت تا بفوق سما جبرئیل علیه السلام
از یمین و میکائیل از یسارش شد پس جبرئیل عنان براق
کرفته اسرافیل با آن هفتاد هزار فرشته مقرب روانه شدند
پروازکنان روی بجانب بیت المقدس آورد چون خاجه
عالم پاره راه برفت جبرئیل علیه السلام کفت یا محمد صلعم فرود آی
و دو رکعت نماز بکذار و حضرت فرود آمد و دو رکعت نماز

کذارد

کذارد جبرئیل کفت آیا میدانی بکجا نماز کذارده پیغمبر علیه السلام کفت
نه جبرئیل کفت این جا هجرت کاه تو مدینه طیبات است پس
باز سوار شدم دو کام برداشت جبرئیل کفت یا محمد فرود
آی و دو رکعت نماز بکذار فرمود نماز کذاردم جبرئیل کفت
اینجا کوه طور است باز سوار شدم و پاره راه کذاشتم جبرئیل
کفت یا محمد فرود آی و دو رکعت نماز بکذار این جا مولود کاه
حضرت عیسی است ع باز بر براق سوار شدم و چند کام رفت
برد در بیت المقدس رسیدم حضرت جبرئیل کفت یا محمد ع
فرود آی جبرئیل ع دست مرا کرفت و در بیت المقدس آورد
و پای راست بر مسجد نهادم و کفتم بسم الله الرحمن الرحیم چون
قدم باندرون مسجد نهادم چه دیدم آدم صفی الله در محراب نشسته
و نوح نجی الله را در پهلوی راست و ابراهیم خلیل الله در
پهلوی چپ هر سه پشت بمحراب داده و موسی و عیسی در برابر
ایشان با صد و بیست و چهار هزار انبیا همه صف بصف نشسته

جبرئیل ع آمینی بنشستی آمد باندرون مسجد در آمد وندا
کرد طِرِّقوا طِرِّقوا فی هذا سید یوم القیمة وصاحب الحوض
والشفاعة یعنی راه دهید که این بهترین خلایق درروز
قیامت وصاحب حوض کوثر است وشفاعت است انگاه آدم
صفی الله با اینها چون این ندا شنیدند از جای خود برخاستند
استقبال کردن وسلام وتحیت بجا آوردند وتهنیت نمودند
زبان بدعا وثنا کشودند اوّل آدم صفی پیش آمد ومرا در بغل
کرفت وکفت ای مهتر وبهتر فرزندان من ای آنکه حق تعالی
توبه مرا قبول کرد بشفاعت تو بود وفرشتکان را بسجدهٔ من
امر فرموده بهمت تو بود وبهشت را ماوای من ساخت تو بود
وفرشتکان امر بسجدهٔ من امر فرمود بحرمت تو بود وذریت
مرا برکزیدند بدولت تو بود پس نوح نبی الله مرا در بر کرفت
وکفت ای آنکه از طوفان نجات یافتم بحرمت تو بود
ودشمنان هلاک شدند بنصرت تو بود مردم را هدایت کردم بدعوت
تو بود

تو بود ودر هزار پانصد سال عمر کذرانیدم به برکت تو بود
انگاه پس ابراهیم خلیل مرا در بر کرفت وکفت ای آنکه آتش
نمرود برمن کلستان شدید بدولت تو بود وقربان من بدرگاه
حق قبول شد بحق تو بود وخانهٔ کعبه ساختم بهمت تو بود
وخلایق را بحج خواندم بحرمت تو بود بتان شکستم بنصرت تو بود
وخدارا شناختم بمعرفت تو بود پس موسی کلیم الله مرا در بر کرفت
وکفت ای اینکه بطور سینان با حق تعالی مناجات کردم بحرمت
تو بود واز آن دریا نجات یافتم بدولت تو بود فرعون را با قومش
بدریا غرق کردم بنصرت تو بود وجمیع الواح بتورات خواندم
بهمت تو بود انگاه عیسی روح الله را مرا در بر کرفت
یا محمد عربی ع م که من بی پدر بعالم آمدم بحرمت تو بود
مرده زنده کردم بهمت تو بود وانجیل خواندم بدعوت تو بود
وباسمان رفتم برفعت تو بود ای اینکه از ما واز انبیاء بهتری
وسروری واد میانرا رهبری وشافع روز محشری وصاحب

محراب ومنبری پس یکان یکان از انبیاء وفرشتکان مرا در کنار
کرفتند دعا وثنای میکفتند تا مرا پیش محراب بردند وبالای
تر از خود جای دادند ساعتی بنشستم جبرئیل برخاست
وبانک نماز کفت ومیکائیل اقامت واسرافیل تکبیر کفت
انکه من رو بادم صف کردم وکفتم ای پدر بزرکوار برخیز نماز
کذار آدم کفت ای خواجهٔ عالم توی مقدّم ومکرّم پس نوح را
کفتم او هم چنین جواب داد ابراهیم را کفتم چنان جواب کفت
تمام پیغمبران را تکلیف امامت کردم هم کفتند یا احمد یا محمد ع م
توی اما بهتری امامت بتو تعلق دارد که پیش وای هردو
جهانی ورهنمای خلقانی وخاتم پیغمبرانی چون اینچنین دیدم
واین کلمات شنیدم برخاستم وپیش استادم وهم انبیاء
دیکر را در عقب خود جای دادم ونماز کذاردیم چون فارغ
شدیم با جمیع انبیاء وملائکه مصافحه کردیم وایشان دعا وثنا
میکردند جبرئیل برخاست وکفت یا حبیب الله دوست در
انتظار است

انتظار است برخیز وسوار شو که هم ترا اسب بعرش برای
اعلی علیین خواهم بود کفتم خالق عرش وفرش همراه هست قوله
تعالی وَهُوَ مَعَکُمْ اَیْنَمَا کُنْتُمْ جبرئیل کفت صدقت یا محمد
پس آدم صفی پیش آمده وکفت ای فرزند ارجمند امید دارم
که چون نزدیک پروردکار روی ما فراموش نکنی واحوال ما عرض
داری ونیاز مندم بشفاعت تو پس هر یک از انبیاء با من
راز ها کردند وعذرها نمودند که یا محمد هیچ کس را این شرف
ومنزلت نیست که حق تعالی ترا نزد خود خوانده زنهار که چون
انجا برسی ما را از خاطر فراموش مکنی ودست شفاعت بردار وهمه را
ان دریای معصیت برون آر چرا که کل ایشان جنم جنایت
وامیدم رحمت بشفاعت تست چون از این سخنان پرداختم
جبرئیل کفت یا خلیل الانبیا والملائکة یعنی ای کروه پیغمبران
وفرشتکان کواهی باشید که من ثواب بانک نماز امشب را
با امتان محمد ع م بخشیدم میکائیل هم چنان کفت ای

و اسرافیل هم چنان کفت و همچنین آدم صفی الله و نوح نبی الله
و ابراهیم خلیل الله و موسی کلیم الله و عیسی روح الله وان صد و بیست
چهار هزار انبیاء و ملایکه همه یک یکمر یا دیکر یرا کواهی کرفتند
که ما همه از فضل نور محمد۲۴ ایجاد شده ایم و ثواب نماز امشب را
با امتان محمد۲۴ بخشیدیم پس بحضرت عزت یعنی خداوند عالم
الهام وحی حاصل کرده و باز آمده و مژده از این بهتر و خوشتر
آورد و کفت ای حاضران بشارت باد که رب العالمین میفرماید
که چون شما ها هر کدام چیزی بر حبیب من داده اید و تحفه
با امتان بخشیده اید من که خداوند ایشانم و بخشاینده ام
و مهربانم فردای قیامت چندان عاصیان امت بخشم که از من
راضی شوند و خوشنود کردند قوله تعالی چون از این کفت ها
فارغ شدیم جبرئیل دست مرا کرفت از مسجد بیت المقدس
بیرون آورد و بر براق سوار کرد پر های خود را بکسترانید
و در روی هوا پرواز کرد و تسبیح کویان میرفت تا اندک
زمانی

زمانی در آسمان اول رسیدیم در آنجا جابی دیدیم که سر آن
بمشرق و دنباله آن بمغرب و عرض آن یک سرش بلعوی
و یکی سفلی بر زمین کستان بود کفتم یا جبرئیل این حجاب
چیست کفت یا رسول الله از این کونه عجایب و غرایب خواهی
دید بدانکه این را حجاب ابردی کویند یعنی سرمای زمستان از این است
چون فصل زمستان در آید این پدید آید و هوای تابستان
متغیر میشود و هوا از غایت و شدت سرما سردی کرد د
باز چون نوروز سلطان شود و هوای تابستان متغیر کرد د
پدید آید این حجاب آهسته آهسته بالا کیرد و ارتفاع
پذیرد شود و از سرما کرما مبدل شود و هوا حرارت افزاید
و درختانرا بخلعت نوروزی بیارآید و سبز و خرم شوند
و کل و ریحان بمشام خاص و عام آید و شکوفه شکفته کرد د
و انواع نباتات آراسته شود و میوه های کونا کون و درختان
موزون پیدا شود پس موسم پاییز پدید آید این حجاب زمهریر

پدید آید و سرما پیدا شود پس حضرت فرمود مرا در میان این حجاب
بو ببر تا تماشا کنم چون برفتم حوضی دیدم پر از آب زمهریر که در
عرض آن سی صد ساله راه بود و چهار هزار کس اورا بزنجیرها
بسته و چهل هزار فرشته بر آن پیوسته موکل بودند پس سرمای
عظیم بر من اثر کرد خدای را سجده کردم و از آن حجاب بیرون آمدم
پس جبرئیل در بان آسمان اول آواز داد که یا اسماعیل در
بکشا که اینک آمدم و مقصود زمین و آسمان آورده ام این خبر بکوش
ملایکه رسید خبر از قدم آن سرور چون شنیدند ملایکه یکسر ایستادند
در یمین و یسار با طبقهای نور بهر نثار بر سر او نثار میکردند
آنکاه اسماعیل در بکشاد و خازنان مرا استقبال کردند و سلام
و تهنیت بجا آوردند و میکفتند مرحبا یا خیر خلق الله من ولد
آدم من آبای الطاهرین او از صلواة بر ایشان بلند شد چون
قدم بر آسمان نهادم چه دیدم که سراسر او از زر سرخ بود و جمیع
فرشتکان سلام کردند و بر بال ایشان نوشته بود لا اله الا الله
محمد۲۴

محمد۲۴ رسول الله علی ولی الله و شاد میکردند و بلفظ خود
این کلمات میکفتند که اینک آمد محمد آمد احمد آمد اکبر آمد خالص
آمد سراج آمد معراج آمد نبی آمد نیر آمد مصطفی آمد نجیب
آمد سید آمد سرور آمد مهتر آمد پس او از شور و فغان
در آسمان افتاد و از جمله عجایبات خروسی دیدم تن او از کافور
سفید مانند شتری سرش از یاقوت سرخ و پایهای او
از زمرد سبز و منقارش از عقیق پر های وی چون پر طاوس
صد هزار نقش و نکار چشمانش کوهر چنکالش نقره تاج از جواهر
بر سر وی که نورش همه آسمان را منور ساخته و کلهای تاجش
و منقارش بخط قدرت نوشته بود لا اله الا الله محمد رسول الله
علی ولی الله از بال تا به بال دیکر هزار ساله راه بود و در پیشانی
آن خروس نوشته بود اِنَّ اللّٰهَ وَمَلٰئِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ
يٰا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ
وَآلِ مُحَمَّدٍ و تسبیح آن خروس این بود که سُبْحَانَ اللّٰهِ الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ

یا سبوح یا قدوس ربنا ورب الملائکة والروح و از آن وقت که حق
سبحانه وتعالی آدم صفی الله آفریده آن خروس الهام داده تا روز
قیامت باواز بلند بگوید که لا اله الا الله محمد رسول الله وعلی
ولی الله هذا خیر البریه پس هر گاه در شب وسحرگاه آن خروس
بانگ کند آوازش بگوش خروسان دنیا رسد هم بفریاد آیند پس
از جبرئیل کیفیت احوال آن خروس را پرسیدم گفت بعد از که این خروس
موذن آسمان است و هر روز چهل هزار بار این تسبیح میگوید فردای
قیامت گوید خدایا ثواب خود را با متان محمد ۴ بخشیدم پس خاص
عالم میگوید که آرزومندم همیشه که یکبار دیگر آن خروس را ببینم پس
از انجا گذشتم فرشته دیدم نیمی از برف ونیمی از آتش ونه
برف آتش را خاموش ساختی ونه آتش برف را گداختی وتسبیح
وی آن بود که سبحان الذی کف بین الثلج والنار یعنی پاکست
آن خداوندی که الفت میدهد میان برف وآتش پس از انجا
گذشتم بفرشته دیگر رسیدم نیمی رحمت ونیمی سیاست پرسیدم

یا جبرئیل

یا جبرئیل این کیست گفت فرشته ایست که بر باد موکلست بامر الهی
بعضی را باد رحمت وبعضی را باد سیاست پس ازان موضع بالا
رفتم فرشتگان بسیار دیدم که عدد ایشان را جز خدای تعالی
کسی نداند ودر میان ایشان فرشته دیدم عظیم الشان او را هزار
سر بود وبر هر سری هزار رو داشت وبر هر روی هزار هزار
دهان وبر هر دهانی هزار هزار زبان وبهر زبانی تسبیح خداوند
عالمیان میکرد من از آن تعجب کردم خطاب آمد که یا محمد ۴۴ تعجب
مکن هر گاه امتان تو در عقب نماز فریضه یومیه این تسبیحات
اربعه بگویند که سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله
اکبر ثواب این تسبیح زیاده است ازین ذکر که این فرشته میکند
تا روز قیامت انگاه از آن گذشتم بجبرئیل گفتم یا اخی میخواهم در
جات دوزخ را ببینم وسیری کنم جبرئیل گفت سیر درجات
جنت در آسمان چهارم خواهی کردن ولیکن در این جا طبقات
دوزخ را مشاهده کن پس جبرئیل دست مرا گرفت بجانب دوزخ

بردد ردی سیاهی دیدم برخاست وعالم را تیره وتاریک
ساخت نزدیک رفتم آتش را دیدم سهمناک زبانه میکشید
ترسید گفتم اللهم اجرنا من النار بحقک یا مجیر جبرئیل
بانگ زد بر آتش که ابعد یا نار عن سید الابرار هذا
نبی الرحمة الله وشافع الامة یوم القیمة دور باش ای
آتش از برگزیده سرور نیکوکاران که این پیغمبر وشفاعت خواه
امتست وحق تعالی ترا برای دشمنان ومخالفان وی آفریده است
چون آتش این سخن بشنید بترسید دیگر زبانه نکشید نگاه
در دوزخ کردم در میان آتش تختی بزرگ دیدم گذاشته
وفرشته با هیبت وصلابت بر انجا نشسته وچیپی بر چیپی زده
خشمناک وغضبناک از جبرئیل پرسیدم که این فرشته کیست
گفت یا محمد ۲۴ این مالک دوزخ است پس سلام کردم جواب داد اما
انگاه از جبرئیل پرسیدم که من هو یعنی این کیست جبرئیل گفت یا مالک
این محمد ۲۴ عربیست مالک نام مرا بشنید برخاست وبر روی من

بخندید

بخندید وسلام واکرام نمود زبان بعذر خواهی گشود وگفت
یا خیر البشر مرا معذور که شما را نشناختم وبتعظیم نپرداختم پس گفت
یا محمد ۲۴ بشارت بادت که خیر وخوبی در تو امتت ترحم بینم ودر های
دوزخ بر امتت حرامست بر امتان محمد ۲۴ انگاه گفتم یا مالک
درکات دوزخ را بمن بنمای تا قدرت حق تعالی را ببینم مالک
هفت در دوزخ بگشود چنانکه دیدم عالم تاریک شد وهول
عظیم برخاست ناله وزاری بگوشم رسید ترسید گفتم یا جبرئیل
این چه صداست واین چه غوغاست جبرئیل نعره برآورد که ای مالک
درهای دوزخ را در بند که محمد ۴ طاقت مشاهده
ندارد این حالت پس مالک درها در بست وآن غوغا
فرو نشست بعد از آن نگاه کردم شخصی بالای کرسی نشسته بود
وتمام اندام او میسوخت الا زبانش نمیسوخت از جبرئیل پرسیدم
که این کیست جبرئیل گفت یا محمد ۲۴ این نمرود است که ابراهیم را جد تو
در آتش انداخت وآتش بر ابراهیم گل وریحان گردید وآن ملعون

از تعجب کفت الله اکبر یعنی بزرکست خدای ابراهیم حق تعالی
آتش را فرمود که زبان اورا نسوزانند که یک بار الله اکبر کفته
چون این مژده شنیدم خوشحال کردیدم وکفتم اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ
که زبان امتان من همیشه باین کلمه کویاست آنکاه کفتم بهشت را بمن
بنما کفت هرچه بالای من وی بهشتست پس از جبرئیل کیفیت
زمین و آسمان وعرش بر این دو عالم لاهوت وجمالات ملکوت
می پرسیدم ویک یک جبرئیل بتفصیل بیان مینمود که یا محمد صلعم آفرینش
این کاینات وجمیع مکونات از حیوانات ونباتات بطفیل
ذات خجسته صفات آفریده اند پس جبرئیل کفت بشتاب
که دوست در انتظارست پس از انجا کذاشتم بتعجیل می رفتم
که از عرش مجید ندا رسید که یا محمد صلعم زمین را آفریدم جهت
سکنت تو آسمان را آفریدم جهت رفعت تو بهشت را
آفریدم برای امت تو ودر میان آتش وبرف الفت دادم
برای محبت تو کاینات را آفریدم برای خدمت تو دو دنیا

کردم رفتم

کهشتاتم من این بشارات شنیدم بسجده شکر الهی تقدیم
رسانیدم واز انجا کذشتم وبر در آسمان دوم رسیدم
جبرئیل حلقه بر در خازنان کفتند کیست ودر زدن برای چیست
جبرئیل کفت منم روح امین وآمده است سید المرسلین در بکشائید
واستقبال کنید خازنان شادکنان این خبر شنیدند در
بکشائید در کشودند فرشتکان را استقبال نمودند ودرود به
سید عالم فرستادند که مرحبا خیر مقدم یا سید عالم یا سرور
بنی آدم اَسْلَمْ اَسْلَمْ آنکاه نکاه کردم فرشتکان تختی دیدم
از نور کذاشته وفرشتهای نیکو ایستاده وجوانی خوب
صورت در بالای آن تخت نشسته وتختی دیکر در پهلوی
او نهاده وجوانی رعنا چون آفتاب تابان بر انجا قرار دارد
پرسیدم ایشان چه کس اند جبرئیل کفت که این ذکریا معصوم است
وآن تخت مظلوم ایشان وهر دو برخاستند وبر من سلام
کردند مَرْحَبًا بِكَ یَا حَبِیبَ اللّٰهِ بشارت باد که روزی حق تعالی

صد وشصت نوبت بنظر رحمت بر امتان تو نکاه می کند پس از آنجا
کذشته فرشته دیدم بر تخت نشسته پنج هزار دست واست وبر هر
دستی هزار انکشت از جبرئیل پرسیدم این کیست نام او شقایل
واو حساب قطران باران نکاه میدارد که خرابه ومعموره وکوه ها
ودریا ها ونهرها وصحراها ودرها چند قطره باران می بارد وباهر
قطره یک فرشته فرود می آید کفتم سُبْحَانَ اللّٰهِ وَالْعَظَمَةُ لِلّٰهِ
این فهمیست وفراست وچه عقلست که حق تعالی از قدرت
خود باین فرشته کرامت کرده است پس نزدیک او رفتم چون مرا
دید وسلام کرد یا خیر البشر من جواب دادم وکفتم ای ملک
این همه حساب قطران باران که میدانی هیچ حساب باشد که از آن
در مانی فرشته کفت بلی یا رسول الله صلعم حسابیست که در
شماره در میمانم پرسیدم آن کدامست کفت هر بندهٔ مؤمن
بعد از نمازهای فریضه بر جمال بر کمال تو صلوات فرستد
حق تعالی چندان ثواب بوی کرامت فرماید که من از عهدهٔ آن

حساب

حساب عاجز شوم ویکی دیکر ثواب نماز جماعت امت تو که عدد
ایشان از یازده نفر رسد هیچ پیغمبر مرسل وفرشتهٔ مقرب از عهدهٔ
حساب شمار بیرون نتوانند آمد پس مرحمت الهی وشکر
نعمت نامتناهی بجای آوردم واز آنجا کذشتم از عرش مجید ندای
رسید که یا حبیب الله بهشتی آی کفتم ملکا پادشاها اینک
آمدم امتان که کنهکار پریشان روزکار آوردم خطاب عزت
رسید که غم مخور که من مَلِکِ غفارم وتوی مختار پس از آنجا
کذشتم تا بدر آسمان سیم رسیدم جبرئیل آواز داد
ودر کشادند وطبقهای نور نثار کردند وسلام وتحیت فرستادند
که مرحبا بک یا محمد صلعم خیر المقدم ای رسول برکزیدهٔ وای سید
پسندیده پس جوانی دیدم آفتاب طلعت بر بالای تخت
نشسته وزبان بذکر الهی کشاده از جبرئیل علیه السلام پرسیدم که این
کیست کفت برادر طریقت تو یوسف صدیق است پس آنکاه
از جای خود برخاست ومرا سلام کرد وتعظیم وتکریم بجای آورد

وگفت مرحبا بک یا اخی محمد ﷺ جا انکه که دیر گاه هست که مشتاق
دیدار تو آرزومند لقای مبارک شما بودم الحمد لله که بشرف
ملاقات فایض البرکات رسیدم و دیدار ترا دیدم پس زمانی
با یوسف صدیق مهربانی کردم واز انجا گذشتم بر در آسمان
چهارم رسید جبرئیل بشارت داد خازنان در بگشادند
چون قدم باندرون آسمان چهارم نهادم دیدم که تمام پیغمبران
وفرشتگان وخازنان استقبال می کردند تواضع کنان ودرود
می فرستادند ومیگفتند ای خاتم انبیاء وای زبدهٔ اصفیا وبر
گزیدهٔ خدا بمقرّب بارگاه کبریا ومفخر سورهٔ تبارک وطه
مرحبا مرحبا نگاه کردم بهشت عنبر سرشت زرین خشت را دیدم
سراسر آراسته ابهای گوناگون حوران بسیار وولدان بی شمار
قصرهای آراسته فرشهای سندس واستبرق افگنده وخوا
نهای نعمت گسترده همه بعیش وعشرت وبراحت واستراحت
آرامیده پس عجایب وغرایب دیدم از آن جمله شخصی را دیدم که

سفید

سفید بر کرسی نور نشسته از برای فرشتگان وعظ می خواند
از جبرئیل پرسیدم که این کیست گفت یا محمد ﷺ ادریس پیغمبرست
چون مرا دید سلام کرد وگفت مَرْحَبًا بِكَ يا خَيْرَ خَلْقِ اللّٰهِ تعالی
بشارت باد ترا که بر درهای بهشت نوشته بخط قدرت که لا اله
إِلَّا اللّٰهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللّٰهِ علیّ ولیّ الله شکر الهی بجای
آوردم واز آن گذشته فرشته دیدم عظیم الشّان با صلابت
وهیبت بالای کرسی نشسته سهمناک یک پای او بمشرق
ویک پای او بمغرب ولوحی در دست دارد ونگاه می کند در آن
از جبرئیل پرسیدم که این کیست ونام چیست جبرئیل گفت
یا محمد ﷺ این حضرت عزرائیل ع قابض ارواح ملک الموت
نامست گفتم مرا نزد وی چون پیش رفتم سلام کردم جواب
داد جبرئیل گفت یا عزرائیل تعظیم کن نمیدانی این کیست
این محمد عربی ومصطفی ﷺ وخاتم انبیاست وبرگزیدهٔ
خداست چون شنید از جای برخاست وسلام کرد

عذر
ومعذرت طلبید وبر روی من خندان شد وگفت مرحبا بك یا سیّد
المرسلین وخاتم النبیّین ورحمة وبرکاته بشارت باد ترا که سبب
خندیدن من اینست که خبر در میان امّتان تو می بینم زیرا که مدّت
چهل هشت هزار سال هست که حضرت باری تعالی مرا بقدرت خود
آفریده هرگز لب من نخندیده وامروز الهام ملک علّام شد
که بروی مبارک تو خندان شدم سبب خیر وخوبی امّتان تست
یا محمد معذور بدار که شما را نشناختم جهة آنکه اگر ساعتی غافل
شوم این سررشته از دست من برود آنگاه پرسیدم تو در
آسمان چهارم هستی وبه این لوح مینگری جان خلقان را چگونه
بستانی عزرائیل ع گفت یا رسول الله مدّت حیات وممات
جمیع مخلوقات وکافهٔ کاینات در این لوح نوشته هر کرا اجل
فرا رسد نام وی ازین لوح ناپدید گردد و شهر ودیاری
که باشد بامر الله تعالی جان وی را بستانم پس حضرت گوید
مرا از دیدن تو ترسی وهراسی بدلم مستولی شد آیا بکسی را

یارای
مرا

یارای دیدن روی تو باشد گفت بهمه کسی خود را می نمایم هر که را
اجل برسد من دست خود را بجانب وی افشانم وجان بستانم
واگر نه هیچ کس را زهرهٔ دیدن من نباشد واینک هفتاد هزار فرشته
رحمة بر دست راست من استاده اند جهة قبض روح مؤمنان امّت تو
واینک هفتاد هزار فرشته عذاب استاده اند در دست چپ بواسطه
قبض روح کافران ومخالفان پس از عزرائیل گذشتم بجبرئیل گفتم
می خواهم درجات بهشت بمن بنمای تا قدرت حق تعالی مشاهده
نمایم جبرئیل دست مرا گرفت وبقصر وغرفهای بهشت بگردانید تمام
حوران غلمان شادی کنان مبارک باد گویان باستقبال آمدند
وبر جمال باکمال من صلواة فرستادند وانها بر من سلام کردند
پس لطافت بهشت در یافتم ودرجات هر یک را دیدم وتسبیحات
ملائکه وانبیا را شنیدم وپیغمبران را در منازل ومقامات خود دیدم
آدم در طاعت ونوح در نجات وابراهیم در دعوات واسماعیل در قربات
وموسی در مناجات وعیسی در جات هر یک مرا صلوات می فرستادند

که ناگاه از عرش مجید ندا رسید که یا محمد ص شتاب کن وزود
تر بیا که مشتاق دیدارم گفتم ملکا معبودا آمدم گناه وامتان
عاصی آوردم خطاب الهی آمد ودر رسید که همه را بخشیدم تو
دلم عفو بر گناه ایشان کشیدم تا تو راضی وخوش نود گردی پس
از انجا گذشتم باسمان پنجم رسیدم باز بطریقه گذشته همه جا
بانگ برآوردند وهو تحیت فرستادند که از طفیل تو یا محمد ص آ
آسمانها برپاست پس مردی را دیدم بس عظیم ملایک بر د
پرسیدم کیست جبرئیل برادر موسی هارون واو نوازش بر من
کرد وتحیت بجای آورد رفتم تا آسمان ششم باز هم
تحیت بجای آوردند وموسی کلیم الله را دیدم آن هم را در بغل
گرفت وزبان بتحیت گشود وتعظیم نمود ومراجعت نمود ای
انکه اوصاف حمیده ترا در توراة خوانده ام ونام تو نام مبشر شد
پس عزت رخا هی ببسیار نمود هم چنین می رفتم تا بدآسمان هفتم
در آمدیم از این مژده شور وغوغا در آسمانها افتاد ودر آسمان

هفتم

هفتم صد وشصت هزار فرشته دیدم که جهای نور بر سر نهاده وبر
بالای تاج هر یک بخط قدرت نوشته لا اله الا الله محمد
رسول الله وعلی وَعَلِیٌّ وَلِیُّ اللهِ وهر یک مرا در بغل گرفته
ونور نثار میکردند تا بمقام جبرئیل بسدرة المنتهی رسیدم
جبرئیل مرا در کرسی نور نشانید چون بمقام جبرئیل رسیدم
از براق بزیر آمد دفوج فوج فرشتگان آمدند وسلام وتحیت
بجا آوردند آنگاه جبرئیل غمناک میگریست گفتم بسبب گریه چیست
گفت ازین جهت که از خدمت تو محروم این جا مقام من هست وقدرت
ندارم یک بند انگشت بالاتر بیایم هر آینه بر بالم بسوزد پس
جبرئیل مرا وداع کرد ومرا بر براق سوار کرد وقطع مسافت
من وجبرئیل وبراق عرق بسیار داشتیم از عرق من گل سرخ
پیدا شد واز عرق جبرئیل گل سفید واز عرق براق گل زرد
وبهم رسید آنگاه بعد از پاره راه رفتم نمیدانستم که بکجا میروم
ناگاه از عرش مجید این ندا رسید که یا محمد ص از من تی یعنی نزدیک

من آی چون این شنیدم با دل خوشنود وخرم شدم تا باعلا عرش
رسیدم براق نیز از رفتار میان ماند چون فرود آمدم ونیک
نگریستم براق را ندیدم پس وحشت بر من مستولی شد نه راه
رفتن ونه جای برگشتن ندا آمد که چند گاهی یا محمد بمحنت ما پیاده
بیا چون این شنیدم از شادی خود را ندیدم روحم تازه شد
کمر خود را محکم ببستم وقدم براه نهادم پاره راه برفتم چه دیدم که بیست هزار
ملائکه کان می آیند وحضرت میکائیل ع لجام رفرف را بکف بیاورد بازوی
مرا گرفت سواره کرد با ملائکه مَلَاءُ الْاَعْلٰی می رفتم تا اندک زمانی
از دوازده هزار حجاب نورانی گذشتم که هر حجابی تا بحجابی دیگر پانصد
سال راه بود اول حجاب قدرت دوم حجاب عظمت سیم حجاب
منت چهارم حجاب رحمت پنجم حجاب سعادت ششم حجاب کرامت
هفتم حجاب منزلت هشتم حجاب کرامت وهدایت نهم حجاب نبوت
دهم حجاب رفعت یازدهم حجاب هیبت دوازدهم حجاب شفاعت
ودر هر یک از این حجابها فرشتگان دیدم وتسبیح ایشان شنیدم

روایت

روایت میکنند شیخ ابن بابویه قمی رحمة الله که در کتاب خصال
از حضرت امام جعفر صادق ع که از حضرت از آبا واجداد خود شنیده بود
حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیهم که خدای تعالی نور پاک محمد ص
چهار صد وبیست چهار هزار سال آفریده پیش از همه چیز وپیش از
همه مخلوقات از عرش تا بعرش عنبرین نور محمد ص در میان این حجابها
نگاه می داشت وتسبیح الهی میگفت باین طریقه که مدت مذکور
مسطور است در حجاب قدرت دوازده هزار سال این تسبیح میگفت
سُبْحَانَ رَبِّيَ الْاَعْلٰی در حجاب عظمت یازده سال میگفت سُبْحَانَ
عالم السر در حجاب منت ده هزار سال میگفت سُبْحَانَ مَنْ هُوَ قَائِمٌ
لَا یَلْهُوا در حجاب رحمت نه هزار سال میگفت سُبْحَانَ رَبِّيَ الرَّفِیعِ
الْاَعْلٰی در حجاب سعادت هشت هزار سال میگفت سُبْحَانَ مَنْ
هُوَ دَائِمٌ لَا یَسْهُوا در حجاب کرامت هفت هزار سال میگفت
سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَلِيِّ الْکَرِیمِ در حجاب نبوة چهار هزار سال میگفت
سُبْحَانَ لِلّٰهِ ذِی الْمُلْکِ وَالْمَلَکُوتِ در حجاب رفعت ... هزار سال میگفت

سبحان ربی العظیم وبحمده پس خدا عز وجل نور محمد ص بر لوح نوشته
تا مدت چهار هزار سال بعد از آن بر ساق عرش مجید نوشته تا مدت
هفت هزار سال در تسبیح بود پس از آن در صلب کذاشت و از
اصلاب طاهره و ارحام طاهره نقل می نمود تا محمد مصطفی تا در صلب عبد الله
ابن مطلب بوجود آمد و عالم منور و نورانی شد پس حضرت رسالت
ص فرمود چون از حجاب ها کذشتم بعرش مجید رسیدم عزت عرش را
دیدم هر چند قبل ازین دیده بودم همکی در چشم من حقیر و اندک
شد چون قدم بر عرش نهادم کرسی از نور آوردند و بر او بنشستم و آوا
و آوازی بکوشم رسید یا حبیب الله خیر مقدم براحت بنشین پس زبانم
و دهانم خشک کردیده بود سر بالا کردم قطرات آب رحمت از عرش
مجید بچکید و در دهانم رفت زبان کشاده شد کفتم الحمد لله
رب العالمین یا الا الآلهة والنعماء والعظمة والکبریاء ذا الحمد
والثناء والمجد والبهاء ندا آمد یا محمد ص ما میکویی کفتم التحیات
والصلوات الطیبات الزاکیات الطاهرات الناصیات لله

تعالی

تعالی و تقدس و تبارک و تعظم پس آوازی شنیدم السلام علیک
ایها النبی و رحمة الله و برکاته آنکاه خطاب عزت آمد نزدیک
من آی یا احمد کفتم آمدم یا حمید کفت بنشین ای یا سید کفتم آمدم
یا سند کفت بیا ای سرور کفتم آمدم یا اکبر کفت بیا ای مختار
کفتم آمدم یا غفار کفت بیا ای حبیب کفتم آمدم یا محبوب کفت
بیا ای مقصود کفتم آمدم یا معبود کفت بیا ای مصطفی ص کفتم
آمدم یا مولا آنکاه خاستم بر زمین عرش نشستم عرش بتازید و بنالید
من ترسیدم که مبادا با نعلین این چنان باشد و خاستم که نعلین
بیرون کنم ندا رسید ای حبیب من وای محبوب من نعلین بیرون
مکن و قدم بر عرش نه تا زینت یابد و آرام کیرد تمثیل این عزیز
عجب حالیست که خطاب رسید به موسی که نعلین خود را بیرون کن
و قدم بکوه طور منه و محمد ص فرمود که نعلین خود را بر عرش نه تا زینت
یابد چون قدم مبارک آن حضرت بعرش مجید رسانید بیارامید
پس حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله که زبان برکشادم

بر بساط قدس بزبان سؤال یا ملک تعالی لبیض در آمد در پرده
در بیشی و پیش من آویخته چنانچه هیچ نمی دیدم ولیکن صدای می شنیدم
ندا آمد که یا ایها الطایع الجایع بعد از راه دور آمدی حالا تو مهمان
ما و ما میزبان طعامی تناول کن که تا کارم من در جواب عاجز شدم
ناکاه از پس پرده سفره با کاسه شیر کرم لطیف ولذیذ با دو
دانه سیب بیرون آمد سر بر زمین نیاز نهادم و زبان بدعا و ثنا
کشادم و کفتم الاها احدا صمدا تو دانا تری و حال احوال مرا تو بهتر
میدانی که هرکز چیزی تنها نخوردم و بی واسته برادرم علی المرتضی
موافقت و مشارکت میکردم ندا آمد یا محمد ص طعام تناول کن
اینک برناقت میرسد پس دست فراز کردم و کفتم بسم الله
الرحمن الرحیم الرزق من عند الله الکریم یک لقمه برداشتم و بر
دهان کذاشتم ناکاه از پس پرده دستی با من موافقت کرد چنانچه
من سه لقمه برداشتم تناول کردم آن دست سه لقمه برداشت بعد از
آن کفتم الحمد لله الذی انعم علینا بجوده و احسانه بی حد

الهی

الهی بجا آوردم آن کاسه غایب شد و از آن دو سیب یکی را من
برداشتم و یکی را دست غیب ناکاه آواز علی ابن ابو طالب بکوشم رسید
کفتم الهی آواز علی ابن ابی طالب را میشنوم و آن نمی بینم ندا آمد
که یا محمد ص میخواهی او را ببینی کفتم بلی خطاب آمد که بر یمین و یسار خود
بنکر چون بدست راست نکاه کردم علی را دیدم در رکوع بود و بجانب
چپ نکاه کردم آنحضرت را دیدم در سجود بود دیدم دیگر ندا رسید که
که زیر پای خود نکاه کن چون ما بین قدمین نظر کردم دیدم که هم
حجابها برداشته و درهای آسمان کشاده شده در قیام دیدم در خانه
ام هانی استاده و سر مبارک خود بالا کرده بمن نکریست پس حق
تعالی فرمود که یا محمد ص علی ابن ابی طالب را قایم مقام و وصی و خلیفه
تو کردم او را اعلام کن پس من در عرش مجید این خبر باو رسانیدم
آنحضرت در خانه خود شنو و قبول نمود کفت یا رسول الله فرمان
بردارم امر الهی بجان منت دارم آنکاه ملک تعالی بجلال که عالم بالا
فرمود که بر علی المرتضی سلام و ثنا کنند تمام فرشتکان سلام کردند

وعلی ابن ابی طالب جواب و جمیع فرشتگان آسمانها دیدم که بر یک
دیگر بشارت می دادند بوصایت و خلافت شاه ولایت و شادی
میکردند و میگفتند که یا محمد ص مبارک باد ترا و حاملان عرش سرها
بزمین افکنده بروی علی ابن ابی طالب نظر میکردند و آن حضرت را
تحیت می فرستادند پس خطاب آمد یا محمد ص چه میگویی و چه تحفه
آوردی بدرگاه ما گفتم الهی تو دانایی و بینایی چه تحفه آوردم
که لایق این درگاه بوده باشد الا یک مشت گناه امتان عاصی
دارم که از گناه ایشان شرمسارم و به فضل و کرم تو امیدوارم
ندا آمد یا محمد ۲۴ غم مخور که من ارحم الراحمین هستم بحرمت
تو همه را بتو می بخشم بشرط آنکه فرمان تو کنند و امری که فرموده ام
بجای آورند گفتم الهی طاعت ایشان اندک هست و گناه
ایشان بسیار است ندا آمد که من اعمال اندک امتان ترا به بسیار
قبول گفتم الهی امتانم از عذاب ترسانند گفت بحرمت تو همه
نجات دارم گفتم الهی امتانم بهشت ترا خواهانند ندا آمد

که بر

که بر متقیان و نیکوکاران امت تو ارزانی داشتم گفتم الهی امتانم
چه طاعت و عبادت کنند که رضای تو در آن باشد ندا آمد هر شبانه
روزی پنجاه وقت نماز بگذارند از ایشان خوشنود باشم گفتم
الهی آدم را بهشت دادی و توبه او را قبول فرمودی ملایکه را بسجود
او فرمودی و نوح را از ورطهٔ طوفان نجات دادی و ابراهیم
خلیل را از آتش نجات دادی و بر وی گلستان کردی و موسی را
عصا کرامت کردی و او را کلیم خود گردانیدی مرا چه دادی خطاب
آمد که یا محمد ص یا احمد هرچه تمام انبیا را دادم ببرکت تو بود اگر
آدم را بهشت دادم بحرمت تو بود نوح را نجات دادم بحرمت تو بود
ابراهیم را خلعت دادم بمحبت تو بود و او را خلیل خواندم و ترا حبیب
خود و اگر با موسی در کوه طور سخن گفتم با تو در عالم نور سخن میگویم
اگر عیسی را احیات موت دادم در پیش تو بی غایت گشته بسخن
در آوردم هرچه انبیا را دادم ترا زیاده از آن دادم اول آنکه
نام ترا با نام خود در ساق عرش مجید نوشته ام اگر کسی بگوید

هزار ساله لا اله الا الله تا نگوید محمد رسول الله ص نام او را
در جریدهٔ مسلمانی ننویسم یا محمد ص نور ترا در پیشانی آدم
و از آن بنوح و از آن با ابراهیم و از آن به اسماعیل و از انجا [illegible]
بر پیشانی نورانی عبد الله آوردم و از صلب عبد الله بنطفهٔ حلیمه امنه
خاتون جای دادم در شب ولادت تو جمیع بتان را سرنگون گردانیدم
و هم بواسطهٔ حرمت تو بود آسمان و زمین و لوح و قلم و شمس و قمر
و کواکب و ملایکه از نور پاک تو آفریدم و جبرئیل را اسب رکاب
دار کردم و انبیا و ملایکه را بر تو اقتدا فرمودم و در های رحمت
بر روی تو گشادم و کاینات را مسخر تو گردانیدم نبوت و سخاوت
و فصاحت و بلاغت بتو کرامت فرمودم و خلیفه و قایم مقام و برادر
و وصی و دامادی بتو دادم ارزانی داشته ام او را ولی خود
خواندم و مظهر العجایب گردانیدم و فرزندان وی را پیشوا و رهنمای
خلق کردم و زهد و تقوی و علم و فتوای و حلم و حیات
و شجاعت و طهارت و عصمت را صفت ایشان ساخته ام و دوزخ را

برای

برای منافقان و دشمنان ایشان پرداخته ام و لوای حمد بدست
ایشان داده ام و ایشان را ساقیان در حوض کوثر گردانیدم یا محمد
امشب ترا رتبه عظیم داده ام و به مسجد بیت المقدس رسانیدم
و از هفت آسمان گذرانیدم و بمقام قاب قوسین جای دادم
و بی واسطه با تو سخن ها گفته ام و شنیده ام یا محمد ص ترا
اوصاف حمیده کرامت کرده ام مثل خلق و کرم و سخاوت و محبت
و عزت و رفعت و سیادت و شفاعت و جمال و کمال و علم و حلم
و مقام و اعزاز و اکرام و حسب و نسب و ادب آنچه بتو ارزانی داشته ام
هیچ کدام انبیا را نداده ام یا محمد گوش از تو سرگوشی از من کلام
از تو پیام از من راز از تو نیاز از من قول از تو قبول از طاعت
از تو قوت از من دعوت از تو اجابت از من شفاعت از تو
بخشش از من یا محمد ص تمام عالمیان رضای من جویند و من رضای
تو پس سجدهٔ شکر بجا آوردم بعد از این بشارت نود هزار
کلمات عجیب نمود سی هزار افشا یعنی در میان خلایق آشکارا

بگو وسی هزار با اختیار خاص مگوی پس زبان بدعا وثنا کشادم
وخاستم مراجعت نمایم که ندا آمد که یا محمد ؐ عرش مرا خلعت حرمت
بپوشان گفتم الهی آن چیست گفت دو رکعت نماز است پس برای
تجدید وضوی در دریای عظیم در زیر عرش مجید دیدم که نام
او حی و القرآن بوده است بر لب آن دریا نشستم و وضو تازه ساختم
هر قطره آب بچکید حق تعالی فرشته بیافرید تا روز قیامت
جهة اصحاب وضو وارباب طهارت استغفار کنند و آمرزش
آنگاه دو رکعت نماز کردم از روی خضوع وخشوع و رخصت
مراجعت حاصل کردم همان هشت هزار ملک بیامدند و میکائیل
مرا بر رفرف سوار کرد واز دوازده حجاب بگذرانید وباسمان
هفتم برسانید هم آنجا براق را دیدم کشاده استاده واز فراق
آب از دیده کشاده تواضع کنان شکم بر زمین نهاده من از رفرف
فرود آمدم وبر براق نشستم آمدم تا سدرة المنتهی رسیدم
جبرئیل را دیدم که با آن هفتاد هزار ملک مقرب استاده چون

چون

چون مرا بدیدند مبارک باد گفتند تا با آسمان چهارم
رسید باز تمام انبیارا بدیدم آنگاه حضرت موسی را بدیدم
مرا در بغل گرفت وگفت یا محمد ؐ معراجت مبارک باد تورا
وحق تعالی بتو وامتان تو چه چیز کرامت وعطا فرمود گفتم
الحمد لله و المنة هرچه خاستم یافتم هرچه دلم در طلبش
می شتافت در سر این پرده نهفته بود دریافت یا موسی خدا
وند عالم گناهان امت مرا آمرزید ایشان را همی بخشید واز
جمله تکالیف پنجاه وقت نماز مقرر گردانید که هر شبانه
روزی بجای آوردند حضرت موسی ع گفت یا رسول الله
ؐ امتان تو بیچاره وضعیف وطاعت انبیا ورزند و
ومشغول کسب وکار وبازار خواهند بود بایست که از
جناب اقدس الهی تخفیف طلب غائی حضرت رسالت
پناه گفت یا موسی شرم داشتم که تکلیف دوست را تخفیف
جویم موسی گفت حاجت مرا روا کن وباز گرد واز حق تعالی

تخفیف بخواه چون این شنیدم چاره ندیدم باز گردیدم باندک
زمانی خود را بمقام قاب قوسین دیدم مناجات کردم وعرض
کردم وحاجت موسی عرض نمودم که الهی امتان من ضعیف
ونحیف دارم وطاقت این عبادت ندارند ندا آمد که یا محمد ع
دعای تورا اجابت کردم وحاجت موسی ؐ روا نمودم بچهل قرار
دادم پس باز گردید حضرت موسی را دید گفت بچهل قرار دادم
حضرت موسی چون اوضاع واحوالات امت خود را دیده بود
گفت یا نبی الله امتان تو از عهده بیرون نمی آیند باز گرد
وطلب تخفیف کن دیگر باز رفتم وطلب تخفیف نمودم فرمود
کرسی وقت چون باز گشتم خود را بکنار موسی دیدم گفتم
که قرار داد سی وقت گفت موسی بیا راست القصه مرا
چندین نوبت باز فرستاد تا حق تعالی پنج وقت قرار داد
وگفت یا محمد ؐ امتان خود را بگو این پنج وقت در هر شبانه
روزی بخضوع وخشوع وقلب وادب وشرایط وارکان

بگذارند

بگذارند واهمال نکنند که من بفضل خود پنجاه وقت قبول دارم
پس از این مژده شادمان شدم بشتافتم خود را بکنار
موسی یافتم این بشارت بوی رسانیدم موسی گفت خرم
وراضی شد دیگر پرسید که یا محمد عطای الهی وتحفهای
شاهنشاهی دیگر چه بود گفتم از این بهتر وخوشتر مرا
داده ومنت نهاده موسی گفت آن چیست گفتم یا موسی بمقام کبریا
رسیدم حق تعالی مرا پنج تحفه داد وعلی مرتضی را پنج هدیه
فرستاد اول مرا جوامع کلام داد یعنی کلمات کلیه فرستاد
که هر یک متضمن جزئیات کثیر باشد وعلی ؐ جوامع علوم فرستاد یعنی
علوم کلیه که متضمن علمها ست دوم که مرا نبی الله گردانید
وخلعت بپوشانید وعلی را وصی من گردانید ودر مسند خلافت
نشانید وعلی را وصی من گردانید سیم مرا کوثر عطا فرمود وعلی را
چشمه سلسبیل عطا نمود واو را ساقی کوثر ساخت چهارم
مرا وحی فرستاد وعلی را الهام داد پنجم آنکه حق تعالی بزبان

علی بن ابی طالب با من خطاب کرد و مکالمه فرمود و دیدار آنحضرت را
همین نمود چنانکه او را در زمین دیدم و کلام او را شنیدم و علی را
این مرتبه عطا فرمود که از اسرار معراج باخبر بود از حضرت رسالت
پناه میفرماید که چون از موسی گذشتم نوبت دیگر باسمان چهارم
رسید جبرئیل مرا در بر گرفت بر روضات جنات و حوران
و غلمان و رضوان و منازل و عمارات و انهار بی شمار دیدم و تما
شا کردم و جای مرا و اولاد مرا بمن نمودند و اهل بهشت هم
بذکر مشغول بودند آنگاه پرده حجاب از پیش دیده من برداشته
شد و حال و احوال اهل محشر بر عرض کردند و حشر و نشر و روز
قیامت و حساب و سوال و ثواب و عقاب تمام خلایق
و همه پیغمبران و امت ایشان بر من عرضه دادند چون دیدم که پیغمبران
می آمدند یا دو یا سه نفر از امتان خود و بعضی دیگر پنج نفر
یا زیاده و بسیاری پیغمبران آمدند تنها آنگاه امتان مرا
بر من عرض کردند دیدم از مشرق تا مغرب صفها کشیده و زبان

محمد

بحمد و ثنا و شکر الهی گشاده و خوش حال شدم پس نظر کردم
با هل محرمات و عقوبات ایشان را بدیدم زبانهای ایشان بمقراض
آتش میبریدند و آتش بر روی می نهادند و از زیر آتش جماعت
بیرون می آمد آنچه می دیدم از جبرئیل احوال می پرسیدم گفتم
یا اخی این جماعت کیستند گفت یا محمد ۴۴ این جماعت واعظان
و قاضیان از امت تواند که مردم را نصیحت می کردند بکارهای
نیکو و میان خود نمی کردند و مال یتیم خوردند و قاضیان رشوت
خوردند و حکم ناحق کرده اند و جمعی دیگر دیدم که شکم ایشان
مانند طبل بود و بر سر راه دوزخیان افتاده و اهل جهنم
بر سر آن جماعت لقد میزدند جبرئیل گفت اینها ربا خوارانند
که سود خورده اند و بعضی را دیدم در طاحونه آتش کلیه ایشان را
خرد کرده اند ~~و بعضی را دیدم~~ جبرئیل گفت یا محمد این جماعت عالمانند
و بعلم خود عمل نکردند و بعضی را دیدم که از حمیم دوزخ آب می دادند
جبرئیل گفت اینها شراب خورده اند و بعضی را دیدم که شعله آتش

از فرجهای ایشان زبانه می کشید جبرئیل گفت این قوم زناکارانند
و قومی را دیدم که طنور آتش و ملائکه عمود بر ایشان میزدند جبرئیل
گفت این قوم سازنده کانند و طایفه دستها در گردن بسته با روی
سیاه و حال تباه گفت ایشان بی نمازانند و بعضی دیدم که دینار
و درهم بر پشت ایشان داغ میکردند جبرئیل گفت اینها زکوة
مال نداده اند و بعضی را دیدم که کور و نابینا بر صف یهودان و نصا
و نصاری ایستاده گفت این جماعت بیت الله را زیارت نکرده اند
جماعت دیگر دیدم گرسنه و تشنه در آفتاب قیامت سوخته
و بر تشنه گفت این جماعت روزه ماه مبارک رمضان نداشته
اند و بعضی را دیدم که بلنگ دست خود را می گزیدند ناگاه حضرت وندا
گفت اینها حرمت ذریت تو را بجا نیاوردند و خمس سادات
نداده اند و بعضی از زنان دیدم که از پستانها آویخته بودند
گفت ایشان فرزند خود را کشته اند و بعضی بی رخصت
شوهر بطفل مردم شیر داده اند و زنی دیگر دیدم بموی آویخته

گفت

گفت این زن موی سر خود را از نامحرم نپوشیده و زن دیگر آویخته
مانند سگان فریاد میکرد گفت شوهر خود را آزار کرده و ناسزا
گفته و زنی دیگر دیدم بهم دو پای خود سرنگون در تنور آتش
بود گفت این زن بی رضای شوهر از خانه بیرون آمده و زنی
دیدم که گوشت بدن خود را می خورد و آتش در زیر آن شعله میکشید
گفت این زن بوده است که خود را بواسطه آرایش نموده برای
مردم نامحرم و زنی دیدم که دست و پایش بسته مار و عقرب او را
میگزیدند گفت این زن غسل حیض و نفاس و جنابت
بجای نیاورده و جامه خود را پاک نشسته و زنی دیگر دیدم که کور و گنگ
مبتلا افتاده گفت این زن فرزند زنا آورده و بشوهر بسته
زنی دیگر دیدم که گوشت بدن او را بمقراض آتش میبریدند گفت
این زن بدن خود را از نامحرم نپوشیده و خود را بنامحرم نموده و زنی
دیگر دیدم روی او سیاه و روی های خود بدندان می خورد گفت این زن
زنان نامحرم را پیش مردان نامحرم می برده و ایشان را بزنا باز داشته

زن دیگررا دیدم سرمانند سر خوک بود گفت این زن سخن
چینی وتهمت وافترا لبسته زن دیگر را دیدم بصورت سگ بود
وآتشی اززبان وی شعله میکشید وازدهان او بیرون میرفت
گفت این زن نوحه گر بوده است وهم چنین احوال جمیع امتان
اززنان وازمردمان برمن عرض مینمودند واطلاع یافتم ووای
برزنی که شوهر خودرا راضی نکرده پس سجدهٔ شکر الهی بجای
آورد خودرا پس در مسجد بیت المقدس دیدم از براق فرود
آمدم بمسجد رفته ۲ رکعت نماز گذاردم باز بر براق سوار
شدم خودرا بخانهٔ ام هانی دیدم جبرئیل را وداع کرده دعا
وثنا گفت وبمقام خود رفت من بفراش خود در آمدم هنوز
گرم بوده خدای را شکر گفتم بلی ای عزیز چون سرور کاینات
واشرف مخلوقات ازسیر معراج وعروج سماوات مراجعت نموده
بمنزل خود نزول فرمود یک ساعت نیم از شب باقی بود چنانچه
گفتند مسافت سیر معراج آنحضرت بقدر این بوده است که کسی

گوید

[illegible]

گوید مسافت چست احد شود در وقت آمد پس کلیم شستن
بوضو دچیده وساعتی بیارامید آنگاه صبح صادق بدمید بلال
بانگ نماز گفت آنحضرت بیدار شد و وضو تازه کرد بر مسجد در آمد
ونماز جماعت بجا آورد پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام برخاست
وگفت یا رسول الله معراج رفتنی مبارک باد سید مختار ازاین
گفتار تعجب تبسم کرد وگفت یا علی توچه دانستی که امشب بمعراج
رفته ام حضرت امیر المؤمنین فرمود که بحق آن خدای که براستی بخلق
فرستاده ترا که ازجمیع حالات وحرکات ازرفتن واقف بوده ام
بقدرت خدای تعالی پیغمبر گفت یا علی اگر نشانی داری بنمای
شاه ولایت دست مبارک بر جامهٔ نهاد وآن سیب بوی داد
چون پیغمبر ع م بدید شادمان شد وعلی ابن ابی طالب را در کنار
گرفت وگفت یا علی لحمک لحمی ودمک دمی وجسمک جسمی
وشعرک شعری وانا وانت من نور یعنی گوشت تو گوشت
من است وخون تو خون منست ومن وتو از یک نور هستیم واسرار تو

بسیار است پس آوازه در مکه در آمد آنحضرت ع م حکایات
شب معراج میکرد وسخن راقطع نکرده بود چون چشم پیغمبر بر زعفر
افتاد تبسم کرد وگفت ای زعفر جبرئیل مرا احوال تو خبر داده
تا مدت نه سال درخانهٔ کارز بودی وزن کاری بودی
وپنج پسر ازشکم بیاوردی حدیث معراج باور نکردی زعفر
سر خجالت پیش افکند وگفت یا رسول الله توبه کردم ازسر گناهم
درگذر پیغمبر ع او را عفو کرد زعفر ازسر اخلاص مسلمان ولتصدیق
معراج نمود راوی گوید آن کافر بیچاره پنج پسر نابالغ نگاه
داشت تا هنگام شب در آمد ومادر ایشان پیدا نشد
علی الصباح هرچند جست جو کردند مادر ایشان را نیافت
فرزندان خودرا برداشته بخدمت حضرت رسالت پناه
محمد مصطفی ع م آمد واحوال گذشته باز گفت حضرت فرمود
کودکان خودرا بگذار تا مادر خودرا پیدا کنند کافر پسران را رها
کرد ایشان در میان اصحاب میگردیدند تا بزعفر رسیدند بدامان

دگر بیان

وگریبان آویختند کافر گفت یا رسول الله ع م فرزندان
من چرا باین مرد آویختند پیغمبر ع م فرمود این زن تو بود واین
پیران ازپستان او شیر خورده اند وحضرت ازاول تا آخر
حکایات کرد اصحاب ازاین قصه حیران شدند وسر بسجده
بسجده نهادند وبرجمال سید کاینات صلوات فرستادند
پس حضرت فرمود تا زن را ازانصاب بعقد کافر در آوردند
تا فرزندان اورا تربیت کنند ومعراج آن بزرگوار
شهرت گرید میان زمرهٔ ناس واکثر علما بر آنند در
سال دوازدهم از بعثت بود وبقولی در شب بیست
هفتم ماه رجب واقع شد شاهد معراج نبی ظاهر است
وآنکه بود منکر او کافر است منکر معراج پیغمبر مباش هم چو ابوجهل
بد اختر مباش باحادیث صحیح است ثابت ولازم است
وهر که شک آورد کافر گردد والله اعلم بالصواب

صیغهٔ متعه نفس خود ...

متعت مرئة المعلومة لنفسی فی المدة المعلومة
بالمبلغ المعلوم قبلت المتعة لنفسی
هکذا بالمبلغ المعلوم متعت مرئة
المعلومة لنفسی فی المدة المعلومة
قبلت المتعة لنفسی هکذا

متعت مرئة المعلومة بالمبلغ المعلوم هکذا
فی المدة المعلومة للاجل المعلوم
قبلت المتعة للاجل المعلوم

للاجل المعلوم
بالمبلغ المعلوم متعت مرءة المعلومة
فی المدة المعلومة قبلت المتعة
للاجل المعلوم هکذا

متعت مرئة المعلومة للاجل المعلوم
فی المدة المعلومة بالمبلغ المعلوم
قبلت المتعة للاجل المعلوم هکذا

مناجات نامه بسم الله الرحمن الرحیم جناب موسی با خدا تعالی
اول عرض کرد خداوندا چیزی بیاموزم تا بحضرت تو نزدیک شوم
خدای تعالی فرمود ای موسی اکر خواهی از جملهٔ مقربان ما باشی بسیار بکو
لا اله الا الله که اکر هفت آسمان و زمین کناه داشته باشد
همه را در کفهٔ میزان نهد و کلمهٔ لا اله الا الله در کفهٔ دیکر چون
بسنجند آن کران آید موسی کفت شکر ترا که مرا چیزی آموختی
که بدان نزدیک تو شوم و تو از من خوشنود باشی خدای تعالی
فرمود ای موسی اکر خواهی نزدیک من باشی مانند سیاهی چشم از سفیدی
بلکه نزدیکتر از آن باید که بدوست حبیب من محمد صلعم درود فرستی
موسی کفت خداوندا مرتبهٔ محمد صلعم در نزد تو چه قدر هست خداوند
عالم فرمود ای موسی چون با تو سخن ترا بکوه طور مقامی معین کردم و چون
با محمد صلعم سخن کویم اورا از اعلا علیین بکذرانم ای موسی محمد صلعم نور رحمت
و برکت مرا انکسانی که باو ایمان آرند و هرچه کویند اکر حرفی از آن

دروغ

دروغ بند رند جای در دوزخ باتش ای موسی هرکه در بغض او شک
کند نام اورا از دیوان مسلمانان پاک کردانم و جای او در دوزخ باشد
ای موسی اکر محمد صلعم او نبودی از آسمان قطرهٔ باران نیامدی و یک
دانه از زمین نباتات نرویدی و اکر محمد صلعم نبودی و انها که اورا
می پرستند هرکه را خشم زدی جای او در دوزخ بودی ای موسی اکر
کوینده لا اله الا الله محمد صلعم رسول الله و علی ولی الله نبودی
دوزخ را بر اهل دنیا بکماشتی و همه را بسوزانیدمی و اکر شکر کننده
کان نعمت من در روی زمین نبودی آسمان و زمین و کوه‌ها را آتشین
و خاک را خاکستر کردانیدمی نه از آسمان باران بباریدی و نه از زمین
کیاه برویدی تا جمله هلاک شوند ای موسی اکر نشناسد بنده کان
ما نبودی هرکه را بوی معصیت روی نهادی در ساعت هلاک شدی
و اکر بنده کان شب خیز من نبودی هرکه شب بخفتی هلاک شدی
ای موسی اکر توبه کننده کان نبودی همه بنده کان بعقوبت هلاک
کردانیدمی و اکر صدقه دهنده کان نبودی بر همه بخیلان عذاب

مسلّط کردانیدی موسی گفت بارخدایا پیش ازین با کسی سخن گفتی
فرمود با آدم صفی سخن گفتم موسی گفت خداوندا بعد ازین با کسی سخن
گوئی فرمود با محمد صلعم که حبیب منست سخن گویم و او از خود خشنود
سازم موسی گفت بارخدایا فرمان ده تا از تو چیزی بپرسم فرمود
ای موسی بپرس هر چه که آنچه تو در دلست کردانند چیزی هامنم موسی گفت
بارخدایا امت محمد صلعم دوستی داری یا بنی اسرائیل را گفت امّت
محمد صلعم دوستی دارم از جملهٔ امتان بغیر آن موسی گفت خداوندا ایشان
از چه بو کزیدی فرمود ایشانرا از برای امت محمد صلعم بر کزیدم کرده
ها خصلت خوب داند موسی گفت خداوندا ده خصلت ایشان کدام
تا بنی اسرائیل را بیاموزم و بفرمایم تا بجای آورند فرمود ای موسی اوّل
آنکه نماز بگذارند و زکوٰة بدهند و حج بگذارند با کافران و دشمنان
دین غزا کنند و نماز بجماعت ادا کنند و فضل روز عاشورا بجا آرند
و سلام بیکدیگر کنند و صدقه بقدر ممکنت بدهند و خدمت اهل
قرآن کنند و در روزهای بهشت حاضر آیند موسی گفت خداوندا روزها

کداست

کداست گفت آنست که مذکران و عالمان از حضرت ما یاد کنند و از دوزخ ایشانرا
بترسانند و ببهشت امیدوار کنند و فضل پیغمبران از ایشان باز گویند مرحبا
که واقع شود خصوص در مسجد بهتر باشد موسی گفت خداوندا محمد صلعم و حضرت
تو که گناه کنند گفت اگر گناه کنند چون بگویند که لا اله الا الله محمد صلعم
رسول الله علی ولی الله خشم من فرونشیند و آتش قهر من بلطف
مبدل کردد ای موسی یک نیکی ایشان را جزا دهم و یک بدی ایشانرا
مکافات کنم ای موسی اگر گناه کنند صورت ایشان بدل نکنم و آب
بر ایشان خون نکردانم و در زمین فرو نبرم تا پاک نشوند موسی گفت
خدایا مگر ایشان گناه نکنند فرمود ای موسی اگر گناه کنند کاه
ایشانرا پیدا نکردانم فرمود ای موسی بنی اسرائیل که امت تواند
یک گناه کنند آنرا بر در خانهٔ ایشان بدارم و ایشانرا رسوا کنم
فرمود ای موسی گناه همه کس را بتوبه یک روز بیامرزم الا گناهان امت
محمد صلعم که اگر گناه کنند تا صد سال چون توبه کنند جملهٔ گناهان
ایشانرا عفو کنم موسی گفت خداوندا محمد صلعم و امت محمد این کرامت

از چه داری فرمود محمد صلعم و امت محمد صلعم تا شبانه روزی پنج وقت نماز بگذارند
و در هر رکعتی حسنه ها بر ایشان دهم و هر دعائی که کنند مستجاب کردانم
و ایشانرا دو سالی یک ماه رمضان المبارک نام نهادم و هر گناه که در عرض
سال واقع شوده از برکت آن یک ماه روزه عفو کنم و هر نیکی در حقّ
مسلمانان کنند آن نیکی را برابر نیکی پیغمبران جزا دهم و ایشانرا غسل جنابت
فرموده ام و هر قطرهٔ آب که از اندامش او فرو چکد ده نیکی در دیوان
ایشان بنویسند و ایشانرا حج کردن فرموده ام بهر کامی که از ایشان راه
روند ایشانرا از آتش دوزخ نگاه دارم و نیکی ایشانرا یکی ده حساب
کنم و بدیهای ایشانرا دوست دارم که آنچه فرموده ام بجا آورند و زیاده
تر عمل کنند لاجرم سزاوار بفضل و کرم کشتند و آنکسانی که از امّت
محمد صلعم بگوهارند [illegible] و روز و شب میگویند لا اله الا الله
محمد رسول الله علی ولی الله چون عبادت گاه روند و هر قدمی که از ایشان
نهند ثواب یک ماه عبادت بدیشان دهم و هر نمازی که در خانهٔ تاریکی
گذارده کرده و ثواب یک ماه طاعت و ثواب حج و عمره در اعمال ایشان برای

فضل

فضل کردانم ای موسی این همه کرامت در حق ایشان برای فضل محمد باشد
و در دنیا ایشان بدارم و پیش از همه ببهشت روند و عمر ایشانرا کوتاه
کردانم تا گناه ایشان کم باشد و نیکانرا شفاعت دارم تا بدانند شفاعت
کنند و با خود به بهشت برند و عالمانرا شفیع جاهلان کردانیدم و چون کسی
از ایشان چهل ساله شود از دیوانه شدن و پیسی کشتن آزادی
دهم و چون بهفتاد و هشتاد رسند فرشتگانرا بر سر ایشان کردانم
و چون به نود رسد هر گناهی که کرده باشند عفو کنم و چون بصد رسد قلم
از ایشان بردارم موسی گفت خداوندا بنی اسرائیل عابد و زاهد تو هستند
یا امّت محمد صلعم فرمود امّت محمد صلعم موسی گفت امت محمد صلعم کی باشد که شمار
به بینم و سعادت شمار مشاهده کنم فرمود ای موسی تو در دنیا ایشان نیابی
و لیکن اگر میخواهی آواز ایشانرا بگوش تو رسانم موسی گفت خداوندا مشتاقم
این آنگاه حضرت کبریا ندا کرد که ای امّت محمد صلعم جواب یا صواب باز
دهید خداوند خویش را آنگاه امّت محمد صلعم از صلب پدران و رحم
مادران جواب دادند که لبیک اللهم لبیک الحمد و نعمت لک والملک

لاشریک له احد لبیک آنگاه حق سبحانه و تعالی گفت یا موسی او از امت
محمد ص است و سخن ایشان است تا بروز قیامت و در طواف حج همین دعا کنند
موسی گفت خداوندا محمد ص بر همه آدمیان و عالمیان برگزیدی و فضل داری
خاصی و باوی سخن گویی سلام من برسان و در روز قیامت در زیر علم
محمد برانگیزی آنگاه حق سبحانه و تعالی قبول نمود موسی گفت خداوندا مرا فرما
که ان مشکلهایی که از توراة یافته ام از تو بپرسم فرمود ای موسی بپرس
آنچه ترا در دل است که میان من و تو حجابی هیچ نیست موسی گفت خداوندا
در توراة یافته ام که قومی باشند که دلهای ایشان از نور عبادت
روشن باشند آن قوم را از امت من گردان گفت آن از امت محمد ص باشند
موسی گفت خداوندا چه کار نیک کرده اند که چنین منزلت یافته اند فرمود ایشان
صبر کنند در گرسنگی و بدانکه هیچ بنده در حضرت ما مقرب تر از گرسنگان نباشد
که ایشان بهترین امت اند موسی گفت خداوندا در توراة دیده ام که گروهی
باشند که بهترین امت باشند و خلق را کار نیک بفرمایند و از بدیها
باز دارند ایشان را امت من گردان فرمود ایشان امت محمد ص باشند

موسی

موسی گفت در توراة خوانده ام که قومی باشند چون روز قیامت باشد ایشان را
بر براقها سوار کنند ایشان را از امت من گردان فرمود از امت محمد ص
باشند موسی گفت خداوندا این منزلت از چه یافته اند فرمود ای موسی چون
در خواب شوند ایشان محنت و رنج بر دل خود ننهند و بیداری شب اختیار
کنند و شکستگی در حضرت ما آرند لاجرم چنین منزلت یافته اند موسی گفت
خداوندا قومی باشند که از گور برخیزند در بهشت شوند هیچ کس را از ایشان
خبر نباشد ایشان را از امت من گردان فرمود ایشان از امت محمد ص باشند
موسی گفت خداوندا این کرامت از کجا یافته اند فرمود ایشان را چنان پوشیده
اند و عبادت کنند که هیچ کس از حال ایشان خبر نباشد من نیز ایشان را در
بوم که هیچ کس از حال ایشان خبر نباشد موسی گفت خداوندا قومی باشند
که از گور برخیزند برات آزادی بر دست ایشان باشد فرمود از امت محمد ص
باشند موسی گفت خداوندا در توراة خوانده ام که قومی باشند بدیها
تو از بدیها نیکی بدل کنی فرمود از امت محمد ص باشند موسی گفت
خداوندا این منزلت از چه یافته اند فرمود غیبت را ترک کرده اند و زبانها را

از بیهوده گفتن نگاه داشته اند و خاموشی گزیده اند تا این درجه یافته اند موسی
گفت خداوندا در توراة خوانده ام که همه نیکیها از امت محمد ص باشد الها
پادشاهان امت محمد ص گردان الهی این مجلس را در صدر شریعت محمدی ص
قایم مقام گردانی و همه بدیهای ایشان را در امان خود نگاه داری بحرمت جمیع معصومین
موسی گفت خداوندا کدام بندهٔ تو فاضلتر و پرهیزکارتر هست فرمود آنکه در
دولت و نعمت باشند و هرگز مرا از خاطر فراموش نکنند موسی گفت خداوندا
کدام بندهٔ تو عالم تر است فرمود آن بنده که عمل او از علم او بیشتر باشد موسی
گفت خداوندا کدام بنده تو قوی تر است فرمود آنکه هوای نفس را بشکنند موسی
گفت خداوندا کدام بندهٔ تو مخلص تر است فرمود آنکه سخنان بی فایده نکنند و آنچه
بد باشد نگویند موسی گفت خداوندا کدام بندهٔ تو خاص تر است گفت آنکه هرگز
از خاطر فراموش نکنند موسی گفت خداوندا کدام بندهٔ مسلمان تر است فرمود
آنکه مسلمانان از دست و زبان او سلامت باشند موسی گفت خداوندا
کدام بندهٔ دین دارتر است فرمود آنکه طاعت و عبادت بسیار کند و بترسد
که مبادا که این طاعت مقبول حضرت ما نشود موسی گفت خداوندا کدام بندهٔ

تو عزیزتر است

تو عزیزتر هست فرمود آنکه خود را از همه کس کمتر شمارد و همه کس را از خود بهتر شمارد
موسی گفت خداوندا کدام بندهٔ تو عاقل تر است فرمود التفات بدنیا نکنند و اگر
و اگر بیاید شاد نشود و اگر برود در غم کین نباشد موسی گفت خداوندا کدام بندهٔ
تو مهربان تر است فرمود آنکه در حق او ظلم کرده باشد و او دعای بد نکند موسی
گفت خداوندا کدام بندهٔ تو صابرتر است فرمود آنکه خشم فرو خورد گفت کدام بندهٔ
تو بهتر است فرمود آنکه بر کسی ظلم نکند موسی گفت کدام بنده تو دوست تر است
فرمود آنکه با مومنان دوست باشد و منافقان را دشمن موسی گفت خداوندا کدام
بندهٔ تو بهترین بندگان است فرمود آنکه بکار دنیا نپردازد موسی گفت خداوندا
کدام بنده بدترین بندگان است فرمود آنکه او کار آخرت نگاه ندارد و بکار
دنیا مشغول گردد موسی گفت خداوندا کدام بنده تو سخت تر دل است
فرمود آنکه حلال و حرام پیش او یکسان باشد موسی گفت کدام بندهٔ تو بخیل
تر است فرمود آنکه با برادران مسلمان بخیلی کند موسی گفت خداوندا
کدام بندهٔ تو بزرگتر است فرمود آنکه بر نفس خود قادر باشد موسی گفت خدا
وندا کدام بندهٔ تو کمتر است گفت آنکه ظلم و ستم کند موسی گفت خداوندا

کدام بندهٔ روشن دل تر است فرمود آنکه هرچه گوید خیر گوید موسی گفت خداوندا
کدام بندهٔ تو از تو دور تر است فرمود آنکه بدیهای خلق آشکار کند و در رسوای
مسلمانان کوشد موسی گفت خداوندا ترا از کجا جویم فرمود در دلهای شکسته
و دل مسکینان موسی گفت خداوندا مرا خلق می رنجانند از رنجانیدن ایشان
مرا نگاه دار فرمود ای موسی اگر ترا از رنجانیدن ایشان نگاه داشتی زبان
ایشان را از رنجانیدن خود نگاه داشتی تا شک به من نیاوردندی و دیگری را
شریک من نخواندندی با این همه روزی بدیشان می دهم و آنچه می خاهند
بدیشان می رسانم و هر کسی را دوست می دارم اورا در زبان خلق اندازم
و در بلا و محنت گرفتار کنم ایشان را موسی گفت خداوندا چه گونه دانم که تو از من
خشنودی فرمود اگر گرسنگان از تو خشنود و مسکینان از تو راضی منهم
از تو خشنود باشم اگر خاهی که در حضرت ما ترا بار باشد سایلان را بر در
خانهٔ خود محروم مگردان و اگر می خاهی حضرت ما از تو راضی باشد مهمان عزیز
دار و خوش نود روانه ساز و اگر می خاهی که فرشتگان از بهر تو آمرزش
خاهند

خاهند مرا بسیار بخوان و بسیار یاد کن و اگر می خاهی که جانورا از بهر تو
خاهند راه مر دماغ پاک دار و اگر می خاهی که ترا دعاید مستجاب گردانم
شکم خود را از لقمه نگاه دار و اگر میخاهی که ترا با اولیا ببهشت برم حاجت مسلمان
بر آور و اگر می خاهی در آخرت یار تو باشم بار رحم دار از دل مظلومان ستم رسیده
برگیر و اگر می خاهی که نیکی تو گران باشد با خلقان نیکی کن تا بر تو رحمت کنم در روز
شب ترا در رحمت خود بدارم و اگر میخاهی روزی هفتاد بار نظر بر روی وی
تو کنم بر یتیمان شفقت کن و با ایشان چنان باش مثل پدر و مادر و زنان
بیوه را عزیز دار تا من هر روز بر تو نظر کنم و در روز قیامت از عذاب
تشنگی خلاص گردانم و هیچ مسلمانان خار مکن و اگر میخاهی از عذاب گور
و از سوال نکرین امان دهم بر هیچ مسلمانان بهتان منه و اگر میخاهی که ترا بیا
آنچه تو اخی کلمه لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله وصلوات بر محمد و آل
محمد بعد از نماز صبح و طلب آمرزش برای جمیع مومنان بفرست تا ترا بیامرزم
و اگر می خاهی ترا خار نکنم مظلومان را خار مکن و برایشان یاری ده موسی گفت خدا
وندا هر که علم خواند ثواب او چیست فرمود ای موسی اورا همیشه در رحمت خود بدارم

موسی گفت هر که در شب نماز کند ثواب او چیست فرمود در روی نظر رحمت
و شفقت بنگرم و روی او را منور گردانم و از وی خوش نود باشم موسی
گفت هر که مسکینی را طعام دهد ثواب او چیست فرمود هفتاد بلا از وی دور
بگردانم و در قیامت ثواب بسیار دهم و در رزق او برکت نهم موسی گفت
هر که غسل جنابت بجا آورد ثواب او چیست فرمود هر قطرهٔ آب که از اندام او چکد
ثواب های عظیم نزد ما دارد و در بهشت قصرهای خوب باو عطا کند موسی
هر که غسل جمعه بجا آورد ثواب او چیست فرمود هیچ گناه بر آن بنده ننویسیم و هم
گناهان او را محو کنم اگرچه روزی هفتاد بار گناه کرده باشد و گور او را بوستانی
گردانم از بوستانهای بهشت موسی گفت خداوندا هر که به پرسش بیمار رود
ثواب او چیست گفت در آن وقت که عزم رفتن کند تا وقت که از پرسش بیماری
بر گردد در رحمت من باشد و هر گامی که نهد هزار نیکی بروی نویسم و هزار
بدی از وی عفو کنم موسی گفت خداوندا هر که از دنبال جنازه بگذارد رود
ثواب او چیست فرمود هم چنان باشد که بنده آزاد کرده باشد موسی گفت خداوندا
هر که مرده را کفن دهد ثواب او چیست فرمود تا اورا از حلهای بهشت
بپوشانم

بپوشانم موسی گفت خداوندا هر که مسجد بنا کند ثواب او چیست
فرمود از بهر او در بهشت چهار کوشک بنا کنم که چون باران
کوشک ها رو هر چه بیرون باشد بنماید از غایت پاکیزگی
موسی گفت هر که برهنه را بپوشاند ثواب چیست فرمود او را حریر
بهشت بپوشانم موسی گفت هر که زحمت خود را از خلق بردارد
ثواب او چیست فرمود هفتاد رحمت براو بارد موسی گفت هر که
همسایه را عزیز دارد ثواب او چیست فرمود او را در بهشت همسایگی پیغمبران
دهم و از دوستان من باشد موسی گفت خداوندا هر که مهمان عزیز دارد
ثواب او چیست فرمود او را بیامرزم و دوستی او را در دل خلقان در آورم
تا بر همه خلقان عزیز باشد و او را دوست دارند موسی گفت خدا یا
هر که از ترس تو بگرید و او را گناه بسیار باشد ثواب او چیست
فرمود او را بیامرزم و گناهان او را عفو کنم و جای و اسطه در بهشت
برم موسی گفت خداوندا هر که خلق را از گناهان منع کند ثواب او
چیست و خود گناه بسیار داشته باشد فرمود من که خداوندم شرم

دارم که اورا عذاب کنم و در آتش دوزخ اورا بسوزانم موسی گفت
خداوندا در توریت خواندم که قرآن بر نبی محمد صلعم می فرستی هر که قرآن
خواند ثواب او چیست فرمود روز قیامت از پل صراط چنان برق
جهنده بگذرد و از هم عذاب ایمن باشد موسی گفت خداوندا
هر که دردمند را دریابد ثواب او چیست فرمود در روز قیامت
که از خلق تشنگی درمانده باشد آن بنده را در کرسی مای قیامت
نجات دهم و بر سایهٔ عرش جای دهم و از جمیع رحمت‌ها ایمن گردد
موسی گفت هر که مال از دست او برود و صبر کند ثواب او چیست فرمود
فرشتگان از بهر او آمرزش خواهند موسی گفت خداوندا اگر کسی فرزندی
او غایب شود و در مرگ او صبر کند ثواب او چیست فرمود در نامهٔ اعمال
او ثواب طاعت هفتاد پیغمبر بنویسم موسی گفت هر که حرام بیابد و در
آن صبر کند و نخورد ثواب او چیست فرمود من که خداوندم در میان
فرشتگان فخر و مباهات کنم که بندهٔ من حرام یافته و نخورد و از بهر
رضای من نگاه داشت موسی گفت خداوندا هر که خمر نخورد و زنا نکرده

انگاه

انگاه بهشت را مشتاق او گردانم موسی گفت خداوندا هر که روزه بدارد
ثواب او چیست فرمود دل اورا از نور معرفت پر کردانم و آتش دوزخ
بر وی حرام کردانم موسی گفت خداوندا هر که با عیال خود نیکویی کند
ثواب او چیست فرمود اورا از جملهٔ نیکویان شمارم موسی گفت خداوندا
هر که با زیردستان خود نیکویی کند ثواب او چیست فرمود تا او زنده
باشد با او نیکویی کنم و چون بمیرد با او احسان کنم موسی گفت خداوندا
هر که زمستان که سرمای سخت باشد و او به آب سرد طهارت
کند ثواب او چیست گفت هر قطرهٔ آب که از او چکد هزار نیکی در دیوان
اعمال او بنویسم و هزار بدی او محو کنم موسی گفت خداوندا هر که از گناه
توبه کند و اورا گناه بسیار باشد فرمود هم چنان اورا از گناه پاک
کردانم که موی از خمیر بدر آرند و اورا از آتش دوزخ خلاص کردانم
موسی گفت خداوندا هر که در وقت نماز خود را خوشبو کرده باشد ثواب
او چیست فرمود هر تحیتی و اندوهی که با وی باشد از او دفع کردانم موسی
گفت خداوندا هر که مسجد را جاروب کند ثواب او چیست فرمود اورا

از حور العین زن دهم موسی گفت هر که سر یتیمی را چرب کند ثواب او چیست
گفت سختی از دل او بردارم و هزار نیکی اورا بدهم و هزار بدی اورا محو
کنم موسی گفت خداوندا هر که تشنه را آب دهد ثواب او چیست فرمود
اورا از آتش دوزخ خلاص کردانم و دوزخ را بر وی حرام کردانم موسی گفت
خداوندا هر که سوگند دروغ خورد سزای او چیست فرمود روزی اورا
کم کنم موسی گفت خداوندا هر که مال مسلمانان به ناحق خورد جزای وی چیست
فرمود روزی او قطع کنم و اورا در دوزخ جای دهم موسی گفت هر که غیبت
مسلمانان کند جزای او چیست فرمود بدی که مسلمانان داشته باشند
به غیبت کننده بدهم و نیکی غیبت کننده مال ایشان باشد موسی گفت
هر که همسایه را برنجاند جزای او چیست فرمود اورا در دوزخ ماران را
بر وی مسلط کردانم تا هر لحظه اورا عذاب کنند موسی گفت خداوندا
هر که مال یتیم به ناحق ببرد جزای او چیست فرمود شکم اورا در دوزخ
پر از آتش کردانم و همیشه در دوزخ باشد موسی گفت خداوندا هر که
فرمان مادر و پدر نبرد جزای او چیست فرمود در هر روز هزار لعنت

برایشان

برایشان کنم موسی گفت هر که از خویشان خود ببرد فرمود عمر اورا کوتاه
کردانم و نماز و روزه و حج اورا قبول نکنم و دعای اورا استجاب نکردانم
موسی گفت خداوندا هر که سود خورد جزای او چیست فرمود شکم او پر از آتش
دوزخ کردانم و مکان اورا در دوزخ باشد موسی گفت خداوندا هر که چیزی
فروشد و کم دهد جزای او چیست فرمود روزی اورا محو کنم و مال اورا
تلف کنم و گور اورا پر از آتش دوزخ کنم موسی گفت خداوندا هر که زنا
کند جزای او چیست فرمود مکان او در میان مشرکان و کافران در دوزخ باشد
موسی گفت خداوندا هر که سخن چینی کند جزای او چیست فرمود فرشتگان
از وی بیزار شوند و من خداوندم از وی بیزار شوم موسی گفت خداوندا
هر که در حق خدمتکار خود ظلم کند جزای او چیست فرمود در روز
قیامت خصم او من باشم و تلافی آن خدمت کار را بس دهد هر چه او ستم
کرده باشد موسی گفت می خواهم از حضرت تو چیزی بپرسم ولیکن شرم
دارم فرمود ای موسی بپرس آنچه ترا در دل هست انگاه موسی گفت خداوندا
ترا خواب هست فرمود اگر می خواهی خواب مرا معلوم کنی برو قدح آب

کن و بیا به حضرت و ما بایست سپس موسی چنان کرد و قدح پر از آب بدست
گرفت و ایستاده که بامر پروردگار خواب بر موسی غلبه شد و قدح آب از دست
موسی بیفتاد و بشکست موسی ز خواب در آمد قدح را شکسته دید آنگاه
حق سبحانه و تعالی گفت ای موسی بعزت و جلال من و تعالیت بی زوال من که اگر
من یک چشم زدن خواب شوم عرش و کرسی و آسمان و زمین و آفتاب
و مهتاب جمله در هم افتد و بشکند و نیست گردد موسی گفت خداوندا
چه پوشی و چه می خوری فرمود پوشش من بزرگی و عظمت منست و خورش
صبر است بر گناه بندگان یعنی چون بندگان گناه کنند من خشم فرو خورم
این گناه طعام منست موسی گفت خداوندا تو از مشرق و مغرب و هفت
طبقهٔ آسمان و هفت طبقهٔ زمین چه می بینی گفت ای موسی همه پیش
من چنانست یک دانه خشخاش ای موسی دانهٔ خشخاش اگر بر کف
دست تو باشد چون می بینی من از مشرق تا مغرب و هفت آسمان
و زمین می بینم موسی گفت خداوندا ظالمان از بهر چه رها میکنی که بر مظلومان
ظلم کنند و مال ایشان را بستانند فرمود یا موسی در این نیک بختی
مظلومست

مظلومست و بد بختی ظالم و ظالم چه بد بخت باشد که خصم او من باشم
و مظلوم چگونه نیک بخت نباشد که یاری ده او در روز قیامت من باشم
موسی گفت خداوندا چگونه دانی که بد بخت کدام است و نیک بخت کدام است
فرمود ای موسی دلهای خلایق مثل چراغ پیش من آویخته هر گاه
کسی نیت خیر کند دل او روشن از آنکه بوده و چون نیت بد کند
دل وی تاریک شود چنانکه باد چراغ زند تاریک شود موسی
گفت بار خدایا پیش از آنکه آسمان و زمین آفریدی خود کجا بودی
فرمود آنجا که عرش عظمت است در وی درّی سفیدی بود دراز[illegible]
وی پانصد سال راه موسی گفت خداوندا پیش از آنکه او را آفریدی
خود کجا بودی فرمود ای موسی اگر از رحمت من نبودی ترا با آتش دوزخ
سوختمی موسی گفت چرا میسوختی فرمود ای موسی از بهر آنکه اول
و آخرت و بدایت و نهایت مارا نرسیدی مارا اوّلیت که زوال نباشد
و آخریست که آن آخر نباشد موسی گفت خداوندا ندای خواهم از حضرت
تو چیزی بپرسم ولیکن شرم میدارم فرمود ای موسی بپرس آنچه در دل تست

موسی گفت خداوندا چگونه است که یک کس گناه کند تو بگناه آن یک کس
چندین کس را هلاک کنی فرمود ای موسی در زیر فلان درخت رو و بایست
موسی در زیر آن درخت رفت و بایستاد حق سبحانه و تعالی خواب بر موسی
غلبه کرد پس حق تعالی هزار مورچه بفرستاد در زیر جامهٔ موسی در آمد
پس فرمان داد تا مورچه موسی را بگزید موسی دست زد و جمله مورچه‌ها را
بکشت چون از خواب بیدار گشت دو رکعت نماز بگزارد و بایستاد بان
هما بمناجات شد حق سبحانه و تعالی باو خطاب کرد که ای موسی روا باشد
که ترا یک مورچه بگزد و تو هزار مورچه را بکشتی موسی گفت خداوندا یک
مورچه مرا بگزید و من از خشم هزار مورچه را بکشتم آنگاه حضرت حق
سبحانه و تعالی فرمود ای موسی هر کس در حضرت ما عصیان کند رحمت خویش
از وی باز گیرم موسی گفت خداوندا همه خلایق یکی اند چگونه یکی را توانگر
ساختی و بعضی را درویش فرمود بعضی خلایق توانگر آفریدیم و صلاح
ایشان بدان نهادم که اگر درویش شوند کافر گردند و بعضی را درویش
آفریدم صلاح ایشان در آن نهادم که اگر توانگر شوند کافر گردند بدان
که من داناترم

که من داناترم که چه کنم موسی گفت خداوندا کافری در حضرت تو پنجاه
سال عاصی شود و چون بمیرد او را بدوزخ میبری و همه وقت
وی را عذاب کنی فرمود ای موسی کار هر یک باندازه نیت کا[illegible]
پنجاه سال در کفر باشد و نیت او آن باشد که تا زنده باشم
در این کفر خواهم بوده و از این نیت بر نگردد پس من او را نیز ابد
الآباد به دوزخ بدارم و هر مؤمنی که مرا دوست دارد و طاعت کند
و نیت او آن باشد که تا من زنده باشم طاعت کنم و چون بمیرد از برکت
آن نیت (یعنی ادام) او را در بهشت برم موسی گفت خداوندا بهشت و حوض و کوثر را
از بهر چه آفریدی فرمود از برای محمد صلعم و آل محمد صلعم و امت محمد صلعم
و نور محمد صلعم از نور خود آفریدم و در زیر عرش بدارم تا آنکه در دنیا
آید و او کسی باشد که اول شفاعت کند موسی گفت خداوندا مرا چیزی
بیاموز که بمجلس پیران و صالحان فخر کنم فرمود ای موسی هر روز پنجاه بار
بگو که الحمد لله علی کل حال تا در دیوان اعمال تو بعدد جمله فرشتگان
آسمان و ساکنان زمین و از ستارگان آسمان نیکوئی بنویسیم موسی

گفت خداوندا مرا پندی ده که معصیت نکنم ای موسی مگوئی که دروغ نیکی را
چنان بخورد که آتش هیزم را خورد و دروغ گو ملعون باشد موسی گفت خداوندا دیگر
پندی ده فرمود حسد نکنی که حسد مردم را بدوزخ برد و دیگر بر تو باد که مهمان
دوست داری و حرمت او بجای آوری که مهمان مهمان منست هم چنان که تو
مهمان بزرگ گردانی منهم تو را بزرگ گردانم و در خانهٔ تو برکت پیدا گردانم
و چون از خانهٔ بیرون رود هم دردهای اهل خانه را ببرد همراه خود موسی
گفت خداوندا مهمان کدامست فرمود آنکه در شهری یا جایی در آید و کسی را
نشناسد و چون از خانهٔ تو بیرون رود کسی او را نجوید موسی گفت دیگر
پندی ده فرمود بر تو باد که همنشینی بزرگ باشی موسی گفت بزرگ کدام
فرمود آن کسانی که در مسجدها باشند و شب روز نماز کنند از آن موسی گفت
دیگر پندی ده فرمود ای موسی بر تو باد که عفو کنی بر کسی که بر تو ظلم کرده باشد
گوئی با کسی که با تو سخن نگوید و نیکی کنی بر کسی که با تو بدی کند اگر تو کاری
چنین کنی که ترا ثواب بجای آورده هم و ثواب هفتاد امت کرامت کنم بر تو موسی
دیگر پندی ده فرمود با درویشان و فقیران و مسکینان بنشینی که رحمت
من

من بدیشان رست موسی گفت خداوندا اول چه آفریدی فرمود پیش از همه
چیزها جان محمد ص آفریدم موسی گفت خداوندا که فرمان تو بجای
آورده که بود فرمود محمد ص ای موسی چون جان محمد ص بیافریدم هفت هزار
سال در حضرت ما استاده بود بعد از آن اندک نور خود را بوی
دادم در حال بسجده شد طهارت بوی واجب کردم طهارت و در
نماز پیشین شد نماز بروی واجب کردم پیش از آن در حضرت ما
بود باز اندک نور خود بوی دادم باز در سجده شد نماز عصر بروی
واجب کردم و آن آنجا بنزد خود داشتم بعد از آن نماز شام و خفتن
بروی واجب کردم هم چنین تا نماز صبح نزدیک خود داشتم تا آنکه در
وجود آمد موسی گفت خداوندا میخواهم از تو چیزی بپرسم ولیکن شرم دارم
حق تعالی فرمود ای موسی بپرس آنچه ترا [illegible] در دل هست موسی گفت خدا
وندا تو از کجائی و کیستی فرمود ای موسی اگر نه رحمت من بودی ترا با آتش دوزخ
بسوختمی موسی گفت خدا و فضل و عفو تو بیش از آن هست که بسوزی
فرمود زیرا که صفت حضرت ما از اول تا آخر گفتی و حضرت ما را اول

[illegible] و آخر نیست ای موسی پیش از آسمان و زمین و عرش و کرسی و قلم
ما بودیم و خواهیم بود ما را اولیت و نه آخریت و آنچه در چشم دیده و آنچه
در گوش شنیده هم خلق کرده منست و وقتی خواهد شد که باز بغیر
زمین دیاری نباشد آنچه هست آسمان زمین و آنچه خلق کرده‌ام همه نابود
شود خود بمانم و بس ای موسی چرا با تو سخن گفتم و هیچ دانی ترا از چه
برگزیدم گفت خداوندا تو داناتری فرمود ای موسی در دل بندگان
خود نظر کردم دل شکسته تر و با تواضع تر از دل تو ندیدم از این
با تو سخن گفتم و بعد از تو با کسی دیگر سخن نگویم الا ختم همه پیغمبران
فرمود ای موسی با تو سخن گفتم ترا پیش از کوه طور بنزدیک خود بیاوردم
چون با محمد ص سخن گویم از هفت آسمان و عرش و کرسی و لوح و قلم او را
بگذرانیدم و چنان نزدیک خود آوردم که فرق میان و محمد ص چیزی
نبود و آنچه اوصاف محمد ص بودی یا موسی گفتی چنانکه موسی گفتی
کاشکی من از امت محمد ص صلی الله علیه و آله می بودی والله اعلم
بالصواب تمام شد شیطان علیه اللعنة والعذاب شر
جناب موسی

جناب موسی ع از بیابانی میگذشت شعبانی دید که گوسفندان میچرانید دید گفت
ای شعبان عمری از تو گذشته بگو ببینم عمر را چه کاره صرف کردی همه را صرف لهو
لعب دنیا کردی یا از برای آخرت آن شعبان عرض کرد یا موسی من شش
کار بد نیا میکنم و به طاعت خود امید ندارم اما بر رحمت خدا امیدوار هستم
که بفضل و کرم خود دنیا و از برکت محمد ص و اهل بیت من را مرا بیامرزد و هر که
این شش کار را بجای بکند امید هست که رستگاری دنیا و آخرت یابد
یا موسی بدان اول آنکه تا راستی هست دروغ نمی‌گویم دوم آنکه تا حلال
هست مرتکب حرام نمی‌شوم سیم تا خزانهٔ خدا بر پاست بدر مخلوق
او نمی‌روم چهارم آنکه تا عیب بر خودم می‌بینم به عیب برادر دینی خود نمی
و عیب جوئی او نمی‌کنم پنجم آنکه تا شیطان را از دست خود نکشم از شر
او ایمن نیستم ششم آنکه تا خود را به بهشت نبینم و روزی چند از
من نگذرد خاطر جمع نمی‌شوم موسی گفت دل خوش دار و از شش کار خود
دست بر ندار که از علم تمامی و از برکت علم این شش کار امید بر رحمت
خدا هست که ترا بیامرزد انشاء الله تعالی حدیث چنین روایت

کند عقیل ابن ابی طالب در صحرای همراه خواجه کاینات ص‌ع بودیم و تشنه
شدیم و آب با ما نبود نزد آن حضرت رفتم و گفتم یا رسول الله ص‌ع
تشنگی بر ما غالب شد فرمود برو و بر آن کوه بگو که پیغمبر ص‌ع میفرماید
مرا آب ده من بموجب فرموده آن سرور عمل نمودم آن کوه بقدرت حق
تعالی و معجزه رسول ص‌ع با من سخن آمد و گفت با پیغمبر بگو چون عذاب جهنم را
شنیدم چندان گریه کردم از ترس خدای تعالی آب در جگر من نمانده
است مرا معذور دار ای بی انصاف که کوه تاب شنیدن
یک آیات قرآن ندارد و دلهای سنگ ما در محبت دنیا چنان سخت گشته
که آن سخت تر است رحم بر خود بکنید که هر چه میکنید خود بخود می کنید اگر
عاقلید نصیحت را قبول کنید و غافل مشوید تمام حدیث آورداند
چون روز قیامت بدهند و خلق اولین و آخرین در صحرای محشر حاضر
کردند در این محل جبرئیل امین دست راست سید المرسلین ص‌ع
و میکائیل دست چپ آن حضرت به مقام محمود برند و منبری از نور
بنهند و خواجه عالم ص‌ع را بدان منبر برآورند و بعد از آن خطاب

مرتبة الأرباب

مرتبة الأرباب در رسد که یا اهل العرصات من انتم و لمن انتم یعنی ای اهل
عرصات کیستید و از آن کیستید گویند خداوند ما همه بنده گان و آفریدگان
و مطیع فرمان تو ایم فرمان آید کی اعتقتم بحق هذا النبی محمد ص‌ع یعنی شما را
همه را بحرمت این پیغمبر ص‌ع بخشیدم آزاد کردم و مستوجب درجات بهشت
گردانیدم در خبر است که خدای تعالی از برای بنده گان خاص خود اصحاب یمین اند
مقربان اهل بهشت نعمتها آفریده که هیچ چشم ندیده و هیچ گوش نشنیده
و بر هیچ خاطری نگذشته چنانکه در بهشت درختان میوه دار در باشند که اگر
تیز روی صد سال در سایه او دوند از سایه آن درخت [illegible]
بسایه دیگری نرسند این ها هم قول حضرت پیغمبر ص‌ع خلل وی فرماید هر چه
جب ما بشما می گوید هوای نفس خود نمیگوید بلکه بوحی می گوید که بآن
حضرت میرسد و او بشما میگوید و در صفت بهشت و دوزخ حکایات
عجیب غریب بسیار است که مردم را عجب می آید اما بقدرت حق تعالی
هیچ چیزی عجیب نیست و حضرت رسول ص‌ع فرموده است که بنای بهشت از طلا
و خشتی از نقره واندران او خوش بوتر است از مشک و خاک را

زعفران است و سنگ ریزه اش از مروارید و یاقوت و هر که در بهشت
آید هرگز غم نا امید نی و هرگز پیر نشود و هرگز مرگ نباشد
و بقضای حاجت هرگز نباشد و در سی و سه ساله باشد
هم مردمان و هم زنان و هر که از ایشان قد و شست گز بلندی شود
مانند بدر ایشان آدم صفی الله و هر یک قوت صد مرد داشته
باشند و در خوردن و آشامیدن و جماع کردن در همه امور چنان
صاحب قوت باشند و سیاه چشم و ملیح باشند و بر تن هیچ کس موی
نباشد نه مردی نه زن مگر موی سر و موی ابرو و در بدن هر یک
هفتاد حله که در طول او شست بگویند که بلب ناخن باشد زیاده
چشم ندانسته باشد و هیچ کس را غلط نباشد و قهر و نفاق و حسد
و سخنان بیهوده و لا یعنی نباشد همه محض نور باشند و فرموده
که زمین در بهشت بقدر یک دست باشد بهتر است از تمامی متاع
دنیا فرموده است که حوران بهشت اگر آب دهن بدریا افکنند همه دریا خوش
بو شود و در سینه آن حوری نوشته که هر کس خاهد مصاحب او باشد

در فرمان

در فرمان بردار پ خدای تعالی تقصیر نکند و نیز فرموده است که اگر زن از [illegible]
دست خود بیرون کند تمام عالم روشن گردد و اول گروهی که به بهشت روند
مانند روی های ایشان چنان باشد که ماه شب چهارده و بر هر ده انگشت
ایشان انگشتری باشد از یاقوت و لعل و زبرجد و بر نگین ها نوشته
باشند که سلام علیکم طبتم فادخلوها خالدین و بر هر نگین آیه از این
شریف تر نوشته باشند که بر گرفتم از شما اندوها تا شادمان باشید
حالا و پیراهن فرسوده نشود و زن دادم شما را از حوران و جوانی گشته
که هرگز پیری نبینید و ترا هم سایه دادم که ترا از او رنج نباشد هر
کس خاهد که این کرامت ها بیند بر این پنج خصلت بکند اول آنکه دوری
از معصیت ها چنانچه خدای تعالی فرموده است دوم یعنی اندک قسمت دنیا
باشد که در خبر چنین آمده است که بهای بهشت دست باز داشتن است
از دنیا سیوم آنکه بر همه طاعت ها حریص بود و بهمه طاعتها در آمرزد
که سبب یک طاعت سبب مغفرت گردد و واجب بهشت است شود
و این را نیابند مگر جهد کردن در طاعت و دور بودن از معصیت

چهارم دوست یکسان ونیست وبرخاستن ونشستن ایشان کنند که چون
یکی از ایشان را خدای تعالی بیامرزد و مشایعت کنند یاران خود را بجهت
دعا بسیار کنید و از خدای تعالی بهشت خواهید و خاتمت کار خود بخیر
خواهید واگر بهشت خواهید راحت دنیا اختیار نباید کرد که فانی خاع
وبهشت جای راحت و توانگری است و هرگز درویشی نباشد بعضی
زاهدان را دیدند که در دنیا گیاه می‌خوردند و نون بی نمک برسیدند
که چرا بدین نوع بسنده کرده‌اید گفتند که زیرا که ما دنیا به بهشت بدل
کرده‌ایم و شما دنیا را دوست دارید و ما عقبی را و آن مقدار که قوت
عبادات باشد که ما را بازگشت به بهشت باشد حدیث که بعضی
انبیا را وحی آمد که بگوئید این فرزندان آدم را که شما بهشت به بها
ارزان نمی‌خرید و دوزخ را به بهای گران می‌خرید یعنی فاسقان
باشند که در یک مجلس فسق چندین درم خرج کنند و خود را
شایسته آتش کنند و اگر مهمانی رسد که از بهر خدا باشد
یک دو دینار یا سه دینار زیاده نه دهند که آن خریدن دوزخ آن

مجلس

مجلس فسق است که چندین دینار خرج کردی و آتش دوزخ عوض
خواهی گرفت چون کافر در درویشی نه دنیا داشته باشد و نه دین
و حضرت رسول ص فرموده است که هر که از خدای تعالی سه بار آرزوی
بهشت بخواهد بهشت گوید بار خدایا بنده تو از تو درخواست که او را
بمن رسانی یا رب او را بمن برسان و هر که سه بار از خدای
تعالی امان دوزخ خواهد دوزخ گوید بار خدایا او را از آتش
من ایمن گردان و رسیدن به بهشت نخواهند پس از بعد از هر
نماز یا در روزی سه مرتبه باید گفت که الٰهی أَسْأَلُكَ الْجَنَّةَ
وَأَعُوذُ بِكَ مِنَ النَّارِ وَزَوِّجْنِي الْحُورَ الْعِينِ حدیث
که بهشتی با هر که سخن کند جواب خود را از او بشنود و حق تعالی
از برای خدمت ایشان پسران خرده سال با حسن و جمال تدرج
آب بدست دادند و استاده تا که ایشان را ایشان فرمایند و جا
مهای شراب بهشتی که هر چند از آن بخورند درد سر و خمار نیاید
بر خلاف شراب دنیا که یا درد سر و خمار است و اسبهای بهشتی

باشد که هر که خواهد بر ایشان سوار شود و خواهد که کسی از ایشان
خود را به پند سوار و بتازد و اگر نخواهد بر اسب نشود بر تخت نشیند
و باد را امر فرماید باد بامر خداوند عالم تخت او را بردارد و ببرد
تا آن دوست خود را سلام کند و یک دیگر را ملاقات کنند باز بمقام
خود آورد و هوای بهشت نه گرم و نه سرد حدیث بهشت اهل
که چون اهل بهشت به بهشت در آیند و اهل دوزخ بدوزخ در آیند
مرگ را صورت گوسفندی کنند و جبرئیل ع او را اعراف که بلند میان
بهشت و دوزخ بر آورد بکشند و منادی کند که ای اهل بهشت بدانید
که مرگ دیگر نخواهد بود و ای اهل دوزخ دل بر عذاب بنهید که مرگ را
بکشتیم و دیگر مرگ نخواهد بود تا ابد الآبدین که انها را نهایت نیست
اهل بهشت در بهشت باشند و اهل دوزخ در دوزخ و مقام اصلی
و ابدی این دو منزل هست تا یاد که واخواهد میلش بکه باشد
حدیث امیرالمؤمنین ع که روزی حضرت امیرالمؤمنین ع بعد از نماز
بام داد بگریست بکاءً کثیراً یعنی گریستی بسیار حاضران سبب گریستن

پرسیدند

پرسیدند آنحضرت فرمود که زود باشد که زمانی پیدا شود که آسمان
بر زمین درهم بیارد و بر هر دینار نوشته باشد که هر کس آن را
کافر باشد و فرمود که بالله که آدمیان چنان بی باک باشند که
دوستی دنیا اگر بامداد بیارد بچاشتگاه نرسد الا که همه را بی
چنده باشند مستمعان از عجب آمده فرمودند که این روزگار
بر ایشان کی باشد بر آن جماعت که این کارها کنند اما بعد از شما
حضرت امیرالمؤمنین ع لشکر کشیدند بر زمین کربلا آن جماعت که گفته
شد بقتل شاه شهیدان امام حسین ع قیام نمودند و آن جماعت
خوارج نامردی را بمزد گرفته بودند از مدینه تا کوفه بجهة کشتن
آن معصوم و پای مزد او را در آمدن و رفتن بیک دینار مقرر
کرده بودند و جماعتی که این امر را قبول می‌آمدند یارانی که در
آن روز بخدمت آن حضرت بودند گفتند که صدقت یا امیرالمؤمنین
که از برای یک دینار بکشتن فرزندان رسول خدا آیند اگر دو
دینار بدهند چه خواهند کرد وای از این روزگار که همه را در

است که دین بدنیا فروشند و هر کس قیامت را باور ندارد از وی
همچنین آید و آنها که بقیامت مقرند یعنی گاه وقت بر اصل دارند
و هیچ او امر این روز پیش در نظر دارند و همه کار خود را با آن
موازنه میکنند و هیچ که نادانند زیادتی مال هیچ می کنند و زیاده‌ای
از روزی هیچ میتوان کرد اما زیاده از روزی نمیتوان خورد
حدیث دوزخ روایتست که چون دوزخ را بیافرید خدای تعالی
فرمان داد تا هزار سال تافتند تا سیاه شد و هزار سال دیگر تا
فتندند تا از غایت گرمی سیاه شد و حالا سیاه است و حق تعالی سنگی
آفرید که او را سجین گویند مقابل سر دوزخ و او را بدان سنگ
سرپوش کرده تا بروز قیامت که سرپوش از سر دوزخ چون بر دارند
از دو ولایت سال راه خذره آتش بچشم اهل عصیان در عرصات
آید و هر خذره برابری مثل کوه چنانچه در قرآن خبر داده است إِنَّهَا
تَرْمِي بِشَرَرٍ كَالْقَصْرِ كَأَنَّهُ جِمَالَاتٌ صُفْرٌ بعد از آن مالک دوزخ را
بیافرید و در دوزخ را مطیع او کرد و خزنهٔ دوزخ که نوزده فرشته‌اند

فرشته

فرشته‌اند بیافرید و همه را در حکم مالک کرد قوله عَلَيْهَا تِسْعَةَ
عَشَرَ و فرشته‌ای که خزنهٔ دوزخند نمودی دارند از آتش
که اگر یکی از آن در صحرای محشر افکنند و همه خلایق خواهند برد
رند نتوانند پس بدیشان فرمان آمد که بدوزخ روید
که ناگاه بانان دوزخ شما خواهید بود ایشان از آتش نقل
کنند که بدوزخ دور شود جبرئیل را فرمان شد که فلان مُهر
بیاور و پیشانی هر یک را مُهر کند جبرئیل ع چنان کرد و صورت
کلمهٔ شهادت بر ایشان نقش کرد از برکت و عظمت این کلمه
دور شدند و بی کردند و سلامت اند حدیث دوزخ
روایت است که روزی جبرئیل ع نزد حضرت رسول صم آمد
و آیهٔ صفت دوزخ آورد وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ
لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَقْسُومٌ حضرت
پیغمبر صم فرمود که یا جبرئیل مرا صفت دوزخ بگو تا من بدانم جبرئیل
گفت ای محمد صم چون خدای عز و جل دوزخ را بیافرید سه هزار

سال تافتند که از غایت گرمی سیاه شد که هیچ روشنائی نیست
و بدان خدائی که ترا بخلق فرستاده که اگر چنانچه بقدر سر سوزنی
از دوزخ بگشایند اهل دنیا همه بسوزند از گرمی وی و بدان
خدائی که ترا بحق فرستاده که اگر جامه از جامهٔ دوزخ را در میان
آسمان و زمین بیاویزند همه اهل دنیا بمیرند از بوی گندهٔ آن
و اگر یک دانه از آن زنجیرها که خدای تعالی در کتاب خود یاد
کرده است دانه حلقهٔ زنجیر بر سر کوهی نهند تا بزمین هفتم بگذرد
و اگر مردی را در مشرق عذاب کنند آنها که در مغرب بوده باشند
هم از سختی عذاب او بمیرند و پوشش ایشان از آتش و شراب
ایشان از حمیم است و هفت در دارد و از دری دیگر تا در دیگر
هفتاد هزار ساله راه است و هر درکه که از دیگر درکم فروتر
او سوزان‌تر و عذاب او سخت‌تر و ماران و کژدمان او بیشتر
و از رحمت خدای تعالی دورتر و چون دشمنان خدای تعالی را برانند
بسوی دوزخ چون نزدیک شوند خزنهٔ دوزخ پیش ایشان آید

و زنجیرها

و زنجیرها در دهان دوزخیان کنند و از کلشن بیرون آورند یعنی
او را از زیر جب بیل بیرون کنند راست او را بر پشت وی درکشند
و بعمودهای آتشین میزنند و می رانند حضرت رسول صم گفت یا جبرئیل
مرا بگو در این درکه چه باشند یکان یکان را شرح کن فرمود جبرئیل
در درکهٔ اول منافقان باشند و آن را جحیم گویند در درکهٔ دویم
صابیان باشند و او را سقر خوانند و آن کسانی اند که مائده را منکر
شدند و درکهٔ سیم مشرکان و آن را هاویه خوانند و درکهٔ چهارم
جای ابلیس و اتباع وی باشد و آن را لظی خوانند و درکهٔ پنجم جهودان
و آن را سعیر خوانند و درکهٔ ششم ترسایان باشند و آن را هاویه
و آنجا جبرئیل ع خاموش شد حضرت رسول صم فرمود از درکهٔ هفتم
مرا خبر ده جبرئیل ع گفت یا رسول الله صم مپرس آن حضرت
فرمود بگو گفت درکهٔ هفتم امت تو باشند چون این خبر بشنید حضرت
بی هوش بیفتاد جبرئیل ع سر مبارک آنرا بر گرفت و بر کنار خود
نهاد تا بهوش آمد گفت ای جبرئیل مصیبت من بزرگ شد و اندوه

من از جهت امت سمت کردید که بدوزخ برانید پس حضرت رسول ع
در خانه گریه کنان آمد و از خانه بیرون نرفت وقت نماز بمسجد
آمده و نماز گذاردی و باز بخانه درآمدی و تضرع و زاری کردی و هر
یک از اکابر صحابه بدر حجره می‌آمدند و از حضرت جواب نمی‌یافتند
و باز می‌گشتند سلمان نیز بیامد و باز گشت بخانه حضرت فاطمه
زهرا آمد و بار خواست درآمد و سلام کرد و حضرت شاه مردان علی
بود سلمان گفت یا دختر رسول خدا خبر ندارید که رسول خدا ع
دیدار از یاران باز گرفته و جز نماز بیرون نمی‌آید و کسی را بار
نمی‌دهد و با کسی سخن نمی‌گوید و امروز سه روز است بایی نخورده است
فاطمه زهرا علیها السلام برخاست و با سلمان بدر خانه حضرت پیغمبر ع
آمدند و بر در خانه بایستاد و گفت السلام علیک یا رسول الله ع
و حضرت در سجده بود و میگریست چون آواز فاطمه بشنید سر از سجده
برداشت و فرمود که چه بوده است شما را که قُرَّةُ الْعَیْنِ مرا بار نمی‌دهید
در حجره بگشادند فاطمه ع درآمد و سلام کرد دید که روی پیغمبر ع زرد

گشته

گشته و گوشت بدن بگداخته فاطمه ع چون چنین دید بگریست و گفت
ای پدر چه بوده است شما را گفت ای فرزند دوست من جبرئیل ع مرا صفت
دوزخ بیان کرده و گفت درکهٔ هفتم امت تو باشند آنها که اهل کبایرند
که بی توبه از دنیا بیرون رفته اند زاریها و مصیبت من گناهکار از برای
امت است آن زمان اصحاب را معلوم شد که حال چیست حضرت خیر النساء
و امام حسن ع و امام حسین ع گریان شدند و صحابه گمان بردند که مگر در خانهٔ
حضرت تفرقی افتاده است اکثر اصحاب جمع آمدند و سبب گریه و زاری
حضرت فرمود که جبرئیل عجب آیت آورده و آن آیت را بخواند صحابه گریان
شدند بعضی گفتند کاشکی ما نبودی و اگر بودی برگ گیاهی بودی
گفتند کاشکی ما گوسفندی بودی و ما را می‌کشتند و گوشت ما را می‌
خوردند پس سلمان فریاد برآورد و دو دست بر سر می‌زد و افغان
و روی در بیابان نهاد تا سه روز و کسی بحال او نمی‌دانست از غایت
پریشانی خاطر که هر یک را بود و بعد از سه روز خود باز آمد پس اصحاب
گفتند بیایید تا همه زن و فرزند را بگذاریم و کوه صحرا برویم و دیگر گوشت

و شیر نمی‌خوریم و پوست و برگ درختان خوریم و به روز روزه داریم و به شب
نماز کنیم و بیک قول چنین گفتند که مالک ابن سلمه که آیت بشنید
رو بصحرا نهاد و صحابه او را باز گردانیدند مالک سوگند داد که بار
دیگر این آیت بخوانند مالک طاقت نیاورد و بلرزید و بیفتاد و جان
بداد حال حضرت ع و حال اصحاب آن چنین بود اما حال ما غافلان عاصیان
و بی باکان چون خواهد بود و مصیبت ایشان برای ماست ما این
همه شنویم و افسانه می‌دانیم ای دل غافل تا کجا بوده بغفلت می‌گذرانی

حدیث منادی قیامت روایت است که روز قیامت دو دفعه
منادی ندا کنند اول که ای اهل محشر بشنوید و دیده‌ها بگشایید
این بندهٔ ما را ببینید که هرگز گناه نکرده است مردمان نگاه کنند حضرت
یحیی پیغمبر ع بینند که می‌گذرد گناهکاران هم از خجلت سر در پیش
گویند که این برای حجت است بر خلق که یحیی نیز همچون شما فرزندی است
از فرزندان آدم بر این نوع است که او را بر اهل محشر عرضه می‌کنند دویم
منادی ندا کنند که یا اهل محشر غُضُّوا أَبْصَارَهُمْ یعنی دیده‌های خود

فرو شانید

فرو شانید هم مردمان و هم زنان که دختر رسول خدا ع می‌گذرد و علما
گفته اند که حکمت بر آنکه زنان چشم بر هم نهند نه آنست که نامحرم اند
اما سبب آنست که فاطمه ع بصفت عرصات برآید که هیچ کس را طاقت
شنیدن و دیدن او نباشد ردای زهر آلودهٔ امام حسن را بر
دوش راست و پیراهن خون آلودهٔ حضرت امام حسین ع بر دوش
چپ و عمامهٔ خون آلوده حضرت امیر بر روی دو دست نهاده بعرش
آورد و چنان بخروشد که ملائکه ناله درآیند و انبیا از کرسی‌ها
در افتند و حوریان همه گریه آغاز کنند و فاطمه علیها السلام دست بقائمهٔ
عرش زند و بگوید الهی داد من بده و بفریاد من برس جبرئیل ع
تمام پیش سید عالم ع آید و گوید یا رسول الله ع فاطمه بزیر عرش
آمده است با جامهای خون آلوده در دست دارد و داد از ظلم و ستم می‌خواهد
و نمی‌دانست که دریای قهاری حضرت جباری را در موج آورد اگر
او را در نیابی خطر عظیم است سید عالم از منبر خود بزیر آمده و بزیر
عرش رود و گوید ای فاطمه و ای نور دیده و ای فرزند گزیده

وای دست بد روای عزیز امروز روز که فریاد رسید ندست نه روز
فریاد بو کیشان امروز روز نواختن است نه روز که خلق امروز روز
بو داشتن است نه روز فروگذاشتن من مظلومان را شفاعت می کنم
و تو ظالمان را ظلم و ستم را می گیری فاطمه گوید ای پدر چه کنم پیراهن حسین را
می بینم جگرم می سوزد و رد آی زهر اند و حسن را می بینم دلم کباب
می شود سید عالم فرماید پیراهن حسین را بر دار و بگو خداوندا
بحق خون به ناحق ریخته حسین ع هر که فرزند مرا دوست داشته
و تخم محبت ایشان در دل کاشته در مصیبت ایشان گریسته گناهان
ایشان را همه به بخشی بیا ای پدر ببخشد ترا آرزویم و هزار هزار
درویش عاجز مفلس بیکس همه کس دلها بر ما بسته اند و در
انتظار ما نشسته اند آنجا رویم تو جامه خون آلوده در دست گیر تا
گیسوی خاک آلوده در دست گیرم تو با دل خسته نالیدن و من
یا دندان شکسته شفاعت می کنم تا باشد که حضرت ارحم الراحمین بر بی
چارگان امت من و گناه کاران ایشان را رحمت فرماید حدیث دوزخ

که چون روز قیامت

که چون روز قیامت شود حکم الهی در رسد که دوزخ را بهوای محشر
در آورند ملایکه بدوند و هفتاد هزار زنجیر بر دوزخ بندند و در
هر زنجیری هفتاد هزار فرشته دست زنند و دوزخ را بیاورند
و آتش علم زدن گیرد و جمیع خلایق از ترس و بیم ایستاده باشند
و انتظار حقیقت کار خود کنند که کجا شفاعت خواهیم پیدا شود
که ناگاه تاریکی پیدا شود ایشان را و آتش تازیانه سیاه بر ایشان
اندازد و بانگ فریاد بشنوند که از آن سختی و ضخمی
هلاک خود را یقین دانند و تمامی ایشان بر زانو در آیند
گناهان از عاقبت خود ترسان شوند و از دوزخ تابان منادی
که فلان بن فلان کجاست که نفس خود را در دنیا از عمل
الا نیک باز می داشت و در عمل باز داشت و در عمل بد روزگار
خلایع میکرد حضرت مالک دوزخ با گرزهای آتشین بر سر او دوند
و قهقهه ها بیرون تا باز روند و او را زنند و سرنگون در دوزخ
اندازند حدیث خمر خوار روایت است پیغمبر ع آمده است که یک

شراب خوار سلام مکنید و اگر از شما قرض خواهد بوی مدهید و اگر
بیمار شود ویرا مپرسید و اگر بمیرد بجنازه او مروید و گورستان
مسلمانان او را دفن مکنید و در حدیث اغفرت مذکور است که هر که
یک بار از خمر خورد هشتاد تازیانه آتشی بزنند و اگر دو بار دیگر خورد
هشتاد دیگر بزنند و اگر ترک خوردن نکند و سه بار خمر خورده باید
کشتن و نیز فرموده که هر که یک شربت از خمر خورد بر خدا واجب است
که زرداب که از تن دوزخیان جدا شود او را بچشانند و هر که
خمر خورده و بی توبه از دنیا برود در وقت مردن بجای کلمه شهادت
کلمه کفر بر زبان او جاری شود و مقوی این قول آورده اند
که شخصی در وقت موت بود جمیع که حاضر بودند او را گفتند که کلمه
شهادت بگوی گفت نگویم و آنچه گفته ام پشیمانم این بگفت و جان بمالک
دوزخ سپرد از عیال وی پرسیدند که عمل او چه بود در ایام حیات روزه
داشت و نماز گذارد گفتند چرا کافر مرد گفت هر شب تا سحر خمر می خوردی
یا سودی گفتند صدق یا رسول الله اما هفت طایفه از صاحب

دولتان

دولتان که ایشان در روز قیامت در سایه رحمت حق تعالی
آسوده باشند بسبب عملهای نیک خود اول پادشاه عادل
که رعیت در ظل او بر مسافران ایمن باشند و داد مظلوم
از ظالم بستاند و خود هم ظلم نکند دوم جوانی که قوت جوانی خود را
در طاعت صرف کند نه در معصیت سیم دو مردی که خاصه
از برای رضای خدا با هم دوستی کنند که غرضی و طمعی در میان نباشد
چهارم آنکسی که در راه خدا تعالی خیری کند چنان کند که دست
چپ او نداند که دست راست چه کرده پنجم آن مردی که زن صاحب
جمال در حسب و نسب بی مثال او را بخود خواند و آن مرد گوید انی
اخاف الله یعنی من از خدا تعالی می ترسم ششم آن بنده مومن که نماز
خود گذارده و منتظر آنست که کی باشد که آواز موذن بگوش او برسد
هفتم آن مومنی که در سحرگاه در گوشه سحرگاهی یا در خانه خود تنها
گریه و زاری آن خود بکند و در تضرع و زاری گناه خود را از ارحم الراحمین
درخواهد و از آنچه گذشته استغفار و توبه کند این هفت

طایفه از برکت این هفت صفت نیک در گرمای قیامت در سایه
رحمت حق تعالی خواهد بود حدیث باب ابراهیم آورده اند
در عتاب کردن حضرت ابراهیم خلیل ع را و اچنان بود که حضرت
ابراهیم ع را قاعده بود که بی مهمان روزه نگشادی اگرچه دو روز
و سه روز بگذشتی وقتی شد مهمان نیامدی آخر سه روز بعد از
بر سر راه آمدی پیر مردی دید هیمه و پشت بسته همی آمد فرمود
ای برادر طعام وقت رسیده است بیا تا باهم تناول نمائیم پیر همراه
حضرت خلیل بخانه در آمد ابراهیم سفره انداخت فرمود که خوش
باشد بگو بسم الله الرحمن الرحیم و تناول کن پیر گفت که من گبرم
و بسم الله نمی گویم حضرت فرمود که دین ما قبول کن و اگر نه برو آن
برخاست و طعام نخورد با کراه برفت در ساعت جبرئیل ع
آمد که یا ابراهیم خدای تعالی می فرماید که هفتاد سال است که آن
پیر از سفره ما طعام می خورد و ما روزی از او باز نگرفتیم امروز یک و
سه لقمه تو خورد او را نا امید کردی حضرت ابراهیم هراسان شد از پی

گبر برفت

گبر برفت و او را باز طلبید گبر گفت آن راندن چه بود و این باز آوردن چه
حضرت خلیل عتاب آوردن جبرئیل باو بگفت پیر گفت خداوندی
که جهت خاطر بیگانه عتاب کند اگر آن بیگانه آشنا گردد چه لطف
یابد و در دست حضرت ابراهیم ع بگرفت و کلمهٔ لَا اِلٰهَ اِلَّا الله بگفت
و مسلمان شد حدیث بنی اسرائیل روایت است در بنی
اسرائیل مردی بود بغایت صالح و پسری داشت طفل و گوساله
فربه کرده بود و آن ماده بود و در بیشه سر داده از بهر پسر خود
که چون بزرگ شود از آن منفعت یابد آن مرد صالح وفات کرد
و آن گوساله در بیشه می چرید و از مردم می رمید چنانکه
کسی او را نمی یافت و دیدن و گرفتن تا پسر بزرگ شد
و او نیز چون پدر صالح و عابد بود و فرمان بردار مادر خود بود
شب را به سه قسمت می کرد و دو دانگ شب را به بالین مادر می
نشست و رضای خاطر او بجای آورد و دو دانگ شب خواب
می کرد و دو دانگ دیگر بعبادت مشغول بود و روز بجای

و در بیشه هیزم میکشید و به بازار میفروخت و بهای او را سه قسم
می کرد دو دانگ بنفقهٔ مادر میداد و دو دانگ به درویشان و دو
دانگ خود خرج می کرد تا روزی مادرش گفت ای پسر پدرت گوساله
داشت و او را در بیشه رها کرده بود از برای تو و او را چند ابیس ده
برو و دعا کن و او را از خدای تعالی بطلب شاید بحرمت حضرت اسماعیل
بتو رساند و نشان آن گوساله آن است که چون تو در آن نظر کنی
شعاع و روشنی آن در تو تابد همچون شعاع آفتاب و نام او مذهبه است
یعنی پدر زر کرده شده و آن پسر به بیشه رفت و آن گاو را بدید و آواز
داد که بحق ابراهیم ع بنزد من آی آن گوساله دوان دوان و بنزد او
آمد پسر گردنش و آن گاو با او بفرمان خدای تعالی در سخن آمد
و گفت ای جوان صالح ای جوان بر من سوار شو تو را آسانتر
باشد جوان گفت که مادرم گفته گردن او را بگیر و نگفته که سوار
او شو باز آن گفت بحق خدا اگر بر من سوار شدی از تو هم
چنان می رمیدی که هرگز چشم تو بر من نیفتادی اکنون برو

که هر چه

که هر چه گوئی اطاعت برم بجهت آنکه فرمان مادر خود بجای آوری پس
آن گاو را نیز دیگ مادرش آورد گفت تو مردی درویشی و بر تو
دشوار است که شب بیدار باشی و روز در صحرا هیمه آوری برو و این
گاو را بفروش پسر گفت بچند بفروشم گفت به سی دینار اما بیع
مکن تا با من مشورت نکنی و بهای آن در آن زمان بیشی از سه
نبود اما به بین که حضرت کریم چه خواهد کرد به آن تای طاعت
ایشان در دنیا بهم سبب با ایشان خواهد رسانید قبل از جزای آخرت
اما چون گاو را به بازار آورد حق تعالی ملکی بصورت آدمی فرستاد
تا او را بفرمان برداری مادر بیازماید فرشته گفت ای مرد این گاو را
چند میفروشی گفت به سه دینار بشرط آنکه با مادرم مشورت کنم گفت
من بشش دینار بدهم که به مادر مشورت نکنی پسر گفت اگر سنگینی گاو را
زر دهی بی مشورت وی نفروشم پسر آمد با مادر مشورت کرد مادرش
گفت به شش دینار بفروش اما بیع مکن تا با من مشورت نکنی فرشته
گفت به دوازده درهم می خرم بشرط آنکه با مادرش مشورت نکنی

کفت نفروشم و از فرمان مادرم نکذرم پس بیامد و حال در بکفت مادرش
کفت شک نیست که فرشته باشد بصورت آدمی خواهد ترا آزماید
مجدد و از او سؤال کن که این کاو را بفروشم یا نه پس بیامد و سوال
کرد فرشته کفت مادر خود را بکو این کاو را نکاه دارد که موسی کلیم الله بخریدار
این کاو خواهد آمد بجهت مردی که در بنی اسرائیل کشته خواهد شد
باید که نفروشی تا آنکه پوستش را پر از زر کنند و بتو دهند حق چنان است
که عامیل که یکی از بزرگان بنی اسماعیل بود کشته شد و ایچنان که در بنی اسرائیل
مردی بود مالدار و او را دختری بود صاحب جمال و بغیر زوجی و ارثی
نداشت مفلس و هرچند پیش عامیل بخواستگاری رفت دختر بوی ندادت
و او را متبعل نمیکرد الاخیر الامر روزی نزد عامیل آمد و کفت که فلان قبیله
تجارتی آمده اند و قماشه بسیار دارند و من طریق تجارت
نمیدانم و چیزی وی از مردم کرفته ام که بهمت ایشان تجارت کنم اکر تو هم راه
من بیایی البته تو را هم نفعی خواهد بود عامیل از سخن او فریفته خرد و نقد
بسیار برداشت و در هر شب همراه او بیرون شد بطمع آنکه از برای خود
چیزی

چیزی بخرم که او را نفعی باشد پسر عم او در همان شب در راه عامیل را
بکشت و بقولی بدهی برده بر در مسجدی و بعضی کفته اند که در
میان دو ده که دو راه هر یک بدهی بود بیداخت و روز دیکر
جامه پاره کرده است در هر کس از مردم هر دو ده میزد که قصاص می
طلبم بنی اسرائیل نزد موسی ع آمدند و موسی ع دیت او را میان
دو ده بطریق صلح قسمت کرده ایشان می کفتند که کشته
هر ده نزدیک هست ایشان دیت بدهند میان مردم آن دو
ده خلاف افتاده جنگ کردند و مردم بسیار کشته شدند و فتنه
قوی شد و پسر عم او میکفت که او را بر ندارم و دفن نکنم تا دیت
نستانم پس اهل مصر با موسی ع کفتند که از خدای تعالی بخواه تا تو را
خبر دهند که عامیل را که کشته است تا این خلاف از میان مردم
برخیزد موسی ع دعا کرد جواب آمد که بکوی تا کاوی را بکشند و تدری
از کوشت آن کاو بر عامیل زنند تا زنده شود و بکوید که کشنده او کیست
چون موسی این خطاب با قوم بکفت که امر الهی چنان است که کاوی

باید کشت و تدری از کوشت او بر وی باید زد که خود زنده شود و قاتل
خود را بکوید آن قوم جواب دادند ما را بافسون میکیری ما کشنده را
از تو میخواهیم تو میکویی کاوی بکشید آن نیست الا افسون و غیره
که خدای تعالی در این چه حکمت دارد موسی کفت اعوذ بالله ان اکون
من الجاهلین یعنی پناه میکیرم بخدا تعالی که اکر زجاهلان و افسان
کنند باشم پس بنی اسرائیل در استادند و صفت کاو از موسی بپر
سیدند قوله تعالی قالوا ادع لنا ربک یبین لنا ما هی یعنی کفتند
دعا کن و بخواه از خدای خود که بیان کند صفت آن کاو چیست موسی ع
کفت که خدا تعالی می فرماید آن کاو ماده کاویست نه بسیار زاییده
و نه آورده یعنی میانه سال است نه پیر و نه جوان باز بنی اسرائیل
کفته اند یا موسی دعا کن تا خدا تعالی رنک آن کاو را بیان کند موسی
دعا کرد جواب آمد که حق تعالی می فرماید که آن زرد است بغایت زرد که شاد
مان میکند بیننده را و فرحت می آورد آن کسی را که در او نکاه میکند بنی اسرائیل
بسیار حجت جو کردند و آخر آن کاو پیره زن را یافتند و خریداری
کردند

کردند و کفتند بده دینار فروش کفت نه عاقبت چون فتنه و فساد
بالا کرفته بود و بنی اسرائیل بسیار بودند و هر کسی را اندکی
میرسید قرار بر آن دادند که پوست کاو را پر از زر کنند و کاو را
حضرت موسی ع بفرمود که از ران راست کاو پاره کوشت برآن کردند
و بر عامیل زدند بر خود بجنبید و بنشست موسی ع از وی پرسید
که ترا کی کشته کفت پسر عم فلان کس موسی ع بفرمود تا او را قصاص
کردند و عامیل نیز بر پشت افتاده و بمرد و خلاف از میان بنی
برطرف شد به این نیت زهد و تقوای و عبادت بجامی ساند
و در دنیا و آخرة بنعیم مقیم بجنت که شرح زیاده از حد و قیاس
خواهد بود و مالک یوم الدین یعنی پادشاه آن روز جز خدای را
کسی دیکر را حکم نخواهد بود الامر یومئذ لله بدانکه از اول
این سوره تا مالک یوم الدین همه ذکر رحمت فرموده و خود را
هم بصفت رحمت است مکر توبه و ایمان حاجت نیست و بنحو دانند
که راه آخرة را بر دو مرکب می باید رفت اول رجا یعنی امید
از امید

واری بکرم حضرت باری دویم مرکب خوف یعنی ترسیدن از خشم حضرت
حق تعالی در محل امید واری بوحت آن بیده کا رعالم مظنه وچون می
باید که اکر حق تعالی از جمیع بندکان خود کس را نخاهد آمرزید پس
آن یکس من خاهم بود وهرکاه دیدی که نفس شیطان دخل میکوند وترا
از طاعت وخیرات باز خواهد داشت از مرکب وجانور دآمدی
خوف سوار شدی ودراین وقت ترس کاری حضرت ذوالجلال والاکرام
خلق تو چنان باشد که خدای تعالی اکر یک کس بدوزخ برد آن یک کس
من باشم هرکاه ترس بمرتبه نومیدی رسیدی بومرکب رجا سوار شدی
وباید هرچند ایت رحمت شنوی ومغرور مغفرت خوانی رجوع تو بطاعات
وشکستگی وفروتنی ونیاز بندی واستغفار وتوبه بیشتر باشد
که دراین درکاه نیازمندی بکارست هرکسی که بدرکاه پادشاهی می رود
که مهتی بنسازد وتحفه بسیار میبرد که آن پادشاه را خوش آید پس
درکاه خداوند را بجز عجز ونیازمندی دیکر چیزی نمی باید بدرکاه ممد
که باعث رستکاری عاصیان باشد اهل معانی کویند مالک یوم الدین

اشارتست

اشارتست بدوام ملک ملکیت احدیت وبقای حکم صمدیت که هر که
مالکی را عزلیست وزوالی بخیز پادشاه عالم که ملک وپادشاهی ازوی
که امروز رب العالمین آنست که فردا مالک یوم الدین است بدانکه اول
این رساله تا بمالک یوم الدین چهارده جزوست که نوشته شده است
والکنی آن از مرجا ورحمانی ورحیمی وکویی است وبا سایی کان که بعد از هزار
نا باک به اندک نیازی بصفت یتکان وباکان درکاه درآمدند وآن راه
دوزخ براه بهشت بردند وبسا زاهدان وعابدان که لکها بطاعت بودند
ودر آخر یک تجلی کردند که تمام طاعت را نابود کرده وبه بارعجب داد وازراه
بهشت براه دوزخ بردند اکنون در صفت مالک یوم الدین حکایات
آن طبقه نوشته می شود انشاالله حدیث بلعم باعور ونام مردی
آورده اند بلعم باعور چنین کویند که چون موسی ع متوجه شام شد
تا تیه رسیدند واین طیه بیابانی بود دوازده فرسنک
دوازده فرسنک که هیچ بنو از نباتات وکیاه در آن در میان صحرا آمده است
ونلستیی وجاهی درمیان وآدمی بود که کاروانیان از انجا آب

آن چاه خشک شد واز تشنکی درماندند موسی ع زن که همراه داری
عصا بر سنک زد دوازده چشمه آب از سنک روان شد وهودتون را
بطلب طعام فرستاد چون نزدیک شهر رسیدند مردی از شهر بود
نزآمده بود بطلب هیمه هفده کس را دید برکشت وبشهر خبر داد
وجمیع آمدند وایشان را بکرفتند وبشهر از روم بودند ومنادی
کردند که بیایید وقوم موسی ع ببیند که این ها بودند که قوم فرعون را
هلاک کردند اکنون قصد شهر ما دارند وملکی بود ودر آن شهر
نام او ضابرظاست وپیش بلعم باعور آمد وکفت موسی ع بما دشمنی
دارد دعایی کن که خدای تعالی او را وقوم او را همان جا نکاه دارد بلعم
کفت من او را دعا نکنم که پیغمبر خداست وبرکزیده اوست ملک برفت
وطبق زری پیش زن بلعم برد وزن بلعم بهزار حیله بلعم را بر قسم
بود راضی کرد وبلعم مناجات کاهی برفت ودیلاسی درکردن در پوشیدی
وقلب بر کردن نهاد وکفت یا رب موسی را همانجا بدار وبلای تو ما از
یکم کرد آن حق تعالی دعای او را قبول کرد وآن زمین بموسی ع وقوم

اون ندان

اون ندان شد چنانچه هر بامداد که برخاستی وتا شام راه رفتند چون
درآمد همانجا بودند تا چهل سال اربعین سنة یتیهون فی الارض
پس موسی ع کفت بارخدایا چرا این طیه برامت من زندان کردی جواب
آمد که بجهت آنکه بلعم باعور را امت تو را دعا کرد کفت الهی او را از این مقام
کرداده جزای او باو برسان حق تعالی بدعا موسی همه کرامت ها از بلعم
برداشت تا از ایمان نیز بیرون آمدن ومطیع ابلیس کشت وفریفته
حرا وهوس وحنل او سک کشت عجب بعیب از نیکان وبدان هیچ
کس نمی داد که خاتمت کار او چون خواهد شد به بین که کاه مردی را
علوم رتبه که حضرت موسی کلیم الله با قوم خود بدعای او چهل سال
سر کردان بماند به سکی نسبت کرد وکاه سکی که چندان قوم برعقب
او رفت بآن مرتبه رسید که او را در شماره دوستان خود داخل کرد وایشان
شمرد چنانچه در کلام مجید خود فرموده وکلبهم باسط ذراعیه بالوصید
بدان هر دولتی که هست از سر خدمت است صحبت نیکو کزین تا نیک
مردی شوی هر که با نیکو نلشنند عاقبت نیکو شود قصه

فقه آورده‌اند برصیصا زاهد بود در این وجه است که چهارصد
سال در غار کوهی بعبادت مشغول بود و تمام عمر بعبادت کرد تا این
مرتبه باینجا رسید که سجاده در هوا می انداخت و نمازی گذارد باز
ملائکه ها شیطان خواست که براو ظفر یابد نتوانست عاقبت روزی
بصورت آدمی متقبل یعنی عابد متکاء درآمد و در نماز استاد و سه شبانه
روز هزار رکعت نماز کرد و طعام و آب نخورد و خواب براو غلبه نکرد برصیصا بر
انتظار آنکه کی باشد که او سلام نماز باز دهد و رد دو کبنی بای اجا
لد اما چون سلام باز داد برصیصا گفت ای بنده خدا تو فرشته یا جنی
یا آدمی گفت من آدمم گفت این مرتبه از کجا یافتی مرا تعلیم کن گفت این
مرتبه من از آن یافتم که یکبار گناه کردم و بعد از آن توبه کردم هم توبه من
قبول شد و هم این منزلت بمن داد اگر میخواهی این کرامت بیابی یک
بار بدرگاه خدا عاصی شود و بعد از آن توبه کن که خدای تعالی توبه تائبان
دوست می دارد برصیصا گفت چه گناه کنم شیطان زنا کن گفت این کار نکنم
گفت خون ناحق گفت این کار نکنم گفت شراب بخور برصیصا شراب خوردن
قبول کرد.

قبول کرد که کلید همه بدیهاست بعد از چهارصد سال خلوت
و عزلت را بر دوش انداخت و بمیان شهر درآمد و خانه شراب
فروشی می طلبید اما چون بخانه فروشی درآمد مرد در خانه نبود از زن
شراب خرید و بخورد و بعد از ساعتی با زن شراب فروش زنا کرد
و هنوز در خانه او بود که شراب فروش بد رسرای خود آمد در را
دید که با زن او هم نشین است میان ایشان محاربه رسید برصیصا
شراب فروش بکشت مردم محله و غیره واقف یعنی خبردار شدند
برصیصا دستها پر خون و شکم پر از شراب و جنب نزد پادشاه
بردند و حد شراب بزن و عوض قصاص حکم شود که او را بکشتند
و هم چنان شکم پر از شراب و ناپاک و جنب برفت و گفت خداوندا
ملکا پادشاها بحرمت ذات صفات خود و بحرمت محمد ع
و آل محمد ع که این مذنب یعنی معصیت ضعیف و اولاده و کافه
جمیع مؤمنین را از دریاهای بی‌نهایت خود با نصیب و بهره‌مند
گردانی و عاقبت کار همه را بدولت و سعادت و ایمان اسلام

اتمام رسانی و از لطف خود همه را بهره‌مند گردانی یا ارحم الراحمین
دیا اکرمین حدیث عابد آورده‌اند که در زمان پیشین عابد
بود که هفتصد سال بر سر کوهی عبادت کرده بود و هرگز در خدای
خود عاصی نشده بود حق تعالی او را درخت ناری داده بود
و چشمه آب روان از آن درخت انار میخورد و از آن چشمه آب
میخورد و وضو یعنی دستماز ساخت و از حق تعالی درخواست کرد
تا روح او را در سجده قبض کند تا روز قیامت از سجده برخیزد
پادشاه عالم اجابت کرد جبرئیل ع در شب معراج حضرت رسول ع
از این حال خبر داد حضرت فرمود که کی این شخص سر از سجده بردارد
جبرئیل ع گفت در قیامت و چون برخیزد حق تعالی فرماید بروی
برحمت ما در بهشت برو عابد گوید که خداوندا هفتصد سال عبادت
من چه شد که برحمت تو در بهشت روم فرمان آمد حساب وی
کنند طاعتهای او مقابل همین انار نیابد حق تعالی
فرماید که شکر باقی نعمتهای دیگر کجاست آن عابد از خجالت سر در پیش
افکند

افکند خطاب حضرت رب الارباب در رسد که چون برحمت
ما در بهشت نرفتی او را بدوزخ برید فریاد برآورد که الهی
بد کردم با من بفضل و کرم خود کار کن و توبه و انابه کرد تا الهی
حق تعالی او را برحمت خود در بهشت برد تا بدانی که طاعت بآید
کرد و بطاعت خود اعتماد نباید کرد نظم ای زاهد خودبین که نیم راز
چندین بنماز روزه خویش مناز در راه خدا دلی بدست آوردن
بهتر ز زکواة روزه حج نماز باز آمدیم بمالک یوم الدین یعنی پادشاه
روز قیامت در قرآن هزار صفت است و صفتی دلیلیست بر حال دیگر
اگر کسی خواهد که از احوال قیامت واقف گردد قیاس کن از احوال
دو گروه یک گروه اطفال که ایشان بیگناه و ضعیفانند که چشم بدنیا
واز نکردند و از نعیم دنیا چیزی نخوردند و کلمه بیهوده سخن نگفتند
و بر ظلم نکردند و از نعیم دنیا چیزی نخوردند و پاکان درگاه خداوند اند
و از دوزخ ایمنند و البته از اهل بهشت اند با وجود این حال
از هول قیامت موهای سر ایشان سفید گردد از هول قیامت بدین

حالست که قوله تعالی یوم یجعل الولدان شیبا السماء منفطر به آیا
انکسانی که موی هایی خود در ظلم سفید کرده اند و خالق خلایق را
آزرده داشته باشند و فرمان خدا تعالی نبرده اند چگونه خواهد بود کرده
دوم بخوانند صلوات الله علیهم اجمعین که مفضلان عالمند
که کلا فضلنا علی العالمین وستوده کان حق اند و چون کزیده کان
مخلص را سوال کنند که ماذا اجبتم در روز قیامت ایشان را چندان
دریافته باشند که جواب ایشان لا علم لنا باشد اما ایشان
سوال کنند بحالی که هیچ عملی از ایشان سرنزده در دین و شریعت
سوال نخواهد بود بلی خواهد بود و این آیت کواهی هست فوربک
لنسئلنهم اجمعین عما کانوا یعملون یعنی سوکند بذات
پاک پروردگار تو یا محمد که همه سوالها کرده خواهد شد و از عملها که کرده
باشند خواه خیر و خواه شر که فرمان آید که چرا ارتکاب کردند و فرمان را
چرا فرو کذاشتید و چون گناه کردید چرا توبه نکردید آدمیان گویند
که کجاست جای پنهان شدن و گریختن از شرمندگی که تا بگریزیم
وبکجا توانم

وبکجا توانم گریخت قوله تعالی یقول الانسان این المفر کجاست
حال پنهان شدن تا پنهان شویم و در نامه اعمال خود جز دروغ
و غیبت و ظلم و حشمت و ظلمت و رشوت چیزی نیست آوازی شنوند
که هان مکر و حیله میدانید بکنید و خود را اخلاص کنید در دنیا همه کارها مکر
و حیله می کردانید ید امروز اگر هم علاج میدانید بکنید این ندا از
عملهای دنیاست که بار تو می دهند که این معرکه را اینها بکار
خواهد آمد در خبر است که بعد از صور اول که حضرت اسرافیل
دمیده باشند و همه خلق خلقان مرده باشند چهل سال در آسمانها
و زمین ها هیچ زنده نباشند و در این چهل سال این فلک کردان
باشد و شب و روز و زمستان بحال خود و درختان میوه
آورند و بریزند و هیچ کس نباشند که بر گیرد و در میان صور اول
که زنده گشتن خلق باشد حال چنین باشد اما چون چهل
سال بگذرد و حلها زنده کردانند و بر زمین فرستد با براق
و حلهای بهشت تا آنجا روضه منور محمد مصطفی عم باشد

قبر آنحضرت را بشکافند و آن حضرت سر مبارک از قبر بیرون کند
و با جبرئیل کوید که این چه روز است جبرئیل کوید یوم القارعة و یوم
الحاقة حضرت رسول عم پرسید که خدای تعالی عز و جل با امت من
چه کرد کوید یا رسول الله عم خلق که سر از قبر بیرون کرد
تویی حضرت از روضه منور خود بیرون آید فرمان الهی شود
صور ثانیه که زنده شدن مخلوقات باشد بدمد و خلق
سرها از کورها بدر کنند بقدرت و کمال حق تعالی برپا استاده
بد و چشم کزید و حیران مانند سر برهنه و تن برهنه و پا برهنه
که قوله تعالی ولقد جئتمونا فرادی کما خلقناکم اول مرة همه باین
حال بر سر قبرها بایستند مدت هفتاد سال خدا تعالی بایشان
نکرد و میان ایشان حکم نکند و خلق چندان بگریند که از چشمان
ایشان خون بآب بیرون آید و چون آب نماند خون کریند و هر کسی
مجنون کردد و کویند روزی حضرت پیغمبر عم آیت تلاوت فرمود
ولقد جئتمونا فرادی و از اهوالات قیامت بیان فرمود
اسد

اسد که مادر حضرت شاه ولایت است از حضرت رسول عم پرسید که یا رسول
الله عم فرادی چه معنی دارد حضرت فرمود مجرد از لباس که یعنی حق سبحانه
و تعالی می فرماید که روز قیامت که همه شماها برهنه بصحرای قیامت
ظاهر خواهید شد همچنانکه روز اول بدنیا آمده اید فاطمه کفت
وا فضیحتا این چه رسوایی باشد و بعضی از عورات آن حضرت شنیدند
کفتند وا رسوا بیاه و بیک دیگر مینکر شدند حضرت فرمود که آن
روز مردمان چنان مشغول خود باشند که بیک دیگر نتوانند نکریست
همه چشمها بسوی آسمان مانده باشد پس فاطمه بنت اسد
از حضرت التماس نمود که دعا فرمائید که خدای تعالی کفن مرا نگاه دارد
که از همه زنان دحضرت دعا فرمود و پیراهن مبارک خود جهة او لطف
فرمود حدیث قیامت که روز قیامت حق هیچ کس ضایع نشود
بحدی که کوسفند بی شاخ داد خود از کوسفند شاخ دار بستاند
جلد کنید و خوشنودی خصمان در دنیا بدست آورید که گناه که میان
بنده و خداست بتوبه می کذرد اما حق العبد بتوبه نمیشود

تا یک دینار حق در بنده در ذمّهٔ تو باشد اگر تو شهید باشی که در بهشت
نروی آنچه از حق الله است بتوبه و استغفار بر طرف بر گردد اما آنچه تعلق
بندگان باشد به نیکیهای تو بخصم تو دهند و اگر نیکی کم باشد بدیهای
او بر بالای بدیهای تو نهند در خبر است که روز قیامت که آدمیان
زنده شوند هفتاد سال بر سر گورهای خود استاده باشند منتظر
حساب و شمار و در آن روز چنان درمانده شوند که خواهند که ایشان را بدوزخ
تا از آن مقام خلاص شوند اما چون بتنگ آیند نزد آدم ع صفی
روند و درخواست نمایند که شفاعت کن تا خدای تعالی ما را از سر گورها
به معرض حساب بردارد آدم صفی ع گوید مرا روی این شفاعت نیست و این
کار از من نمی‌آید که من هنوز دل در تشویش آن دانه دارم یعنی عبارت
یک گندم است که بی فرمان الهی خوردم التجا بنوح ع برید و از او درخواست
کنید چون نزد نوح آیند و از او خواهش نمایند آن نیز گوید که مرا روی
آن نیست که درخواست کنم که من دعا کردم بدعای من خلق هلاک شدند
و من هنوز تشویش آنم از حضرت ابراهیم خلیل ع بخواهید چون نزد ابراهیم
علیه

علیه السلام آیند او فرماید که مرا روی این کار نیست که من سه لفظ خطا
گفته‌ام و در تشویش آنم شما نزد موسی ع کلیم الله روید و از او درخواست
کنید موسی گوید که مرا هم روی این کار نیست که قبطی را مشت و او از دست من
کشته شد و من در فکر آنم بروید تا از عیسی روح الله درخواهید عیسی
ع گوید مرا امتیان خداوند خوانده‌اند شرم میدارم جواب آنست
که این مطلب را از امت محمد صلی الله علیه و آله طلبید پس نزد آن حضرت
آیند و گویند یا سید المرسلین و یا شفیع المذنبین در کار ما و تنگی
درمانده‌ایم و بر آتش دوزخ راضی شده‌ایم والعیاذ بالله و این مقام بر ما تنگ
کشیده و دراز گردیده بحرمت آن آبرو که ترا هست که این خلق فرو
مانده را شفاعت کن تا خدای تعالی ما را از سر قبرها بعرصات
برد و حکم خود بر ما براند و هر کسی سزاوار هر چه باشد آن کند و ما را
از اینجا برهاند و اگر همه را بدوزخ میبرد بدان راضی شده‌ایم تا از
این وضع اگر برهیم اما چون آنحضرت این سخنان بشنود تاج از سر
برگیرد و سر مبارک بر زمین نهد و گوید الهی عبدک ما ارادک

یعنی خداوندا این خلق عرصات بندگان و کنیزکان تواند و در گرمای گرم
قیامت درمانده‌اند خداوندا بعزت و جلال خودت که فرمان ده و حکم خود بر ایشان
بران و سزاوار هر چه هستند بکن جواب آید که ای حبیب ما سر مبارک
بردار که همه آن باشد که تو خواهی آنگاه خلق را از سر گورها بعرصات برند
و حساب و شمار در میان آورند و کار کلّی پیش آید ذرّه ذرّه از خیر
و شرّ خود باید گفت پس ای عزیز آنکه همه امروز اختیار دارید تخمی چنان بکارید
و بتوانید درروید و این خلاف و حرام جمع کردن و از برای خود خصمی مهیا کردن
نه لایق آدمی باشد و بوقت مرگ تو مال غارت کرده و تن تو در گور
توشهٔ ماران و کژدمان و کرمان باشد این همه غفلت و معصیت به سبب
دوستی دنیاست و دروغ گفتن و خیانت کردن و سوگند دروغ
و خون ناحق ریختن و همچون خود را خادمی کردن و ظلم و غمازی و دزدی
کردن و دین بدنیا دادن و رشوه ستدن و ربا و اولاد رسول ع
بدی کردن و دعوا همه از محبت دنیاست و حبّ الدنیا رأس کل خطیئة
یعنی دوستی دنیا را سر همه گناهانست حدیث وفات حضرت رسول ص ع
وفات

وفات حضرت رسول ع نزدیک رسید عزرائیل ع به در حجرهٔ مطهرهٔ
آن حضرت آمد با جازت و رخصت طلبیدن بدرون رفت و گفت السّلام
علیک ایّها النبیّ ص ع بدرستی که خدای تعالی ترا سلام می‌رساند و مرا فرمود
که قبض روح مبارک تو کنم اما برضای تو حضرت سرور انبیاء ع فرمود می‌خاهم
قبض روح من نکنی تا جبرئیل ع بیاید گفت فرمان دارم پس زمانی جبرئیل
حاضر شد و عطا تمامی از سندس در زر دیبا دستار عالم آورد برای آن
حضرت تحفهٔ حضرت گفت ای دوست در چنین محل مرا تنهای گذاری گفت
یا رسول الله بمهم تو مشغول بودم حالا بشارتها آورده‌ام که محبوب تو
دوست حضرت فرمود که آن کدامست گفت بدرستی که آتش دوزخ را فرونشانیدم
و بهشت را زینت دادم و حوریان بزینت محلی یافته و فرشتگان صفها بسته
اند بقدوم روحک برای رسیدن روح مطهر مطیب تو حضرت فرمود که این
بشارتها همه نیک است اما خبری ده که چشم من روشن شود و دل من بدان
شاد شود جبرئیل ع گفت بهشت حرام است بر پیغمبران و امتان ایشان
تا زمانی که تو و امتان تو در آنجا در آیند حضرت فرمود مژده ازین وافی

تو وخبری ازاین عالی تو برسان جبرئیل گفت یا رسول الله ص ع
مقرر گشته که فردای قیامت در عرصه ندامت اول کسی که تاج کرامت
بر سر نهد تو باشی حضرت فرمود که بشارت عمر رسان که گرد ملال از دل
من بگشاید وزنگ اختلال از لوح ضمیرم بردارد جبرئیل گفت ای
مقتدای انبیاء بیان کن که در غم چیستی ودر فکر کیستی واین همه چیزها
فرح یار واندوه دلت برنمی آرد جواب داد که ای برادر همیشه غم واندوه
برای امت بوده است میخواهم دل من فارغ شود جبرئیل ع متوجه
بارگاه صمدیت شد وفی الحال جواب باز آورد که حق تعالی میفرماید که یا محمد ص ع
بدانکه هر یک از عاصیان امت تو که تمام عمر بعصیان گذرانیده باشد
وپیش از مرگ بیک سال توبه کند وبدل پشیمان شود اورا بیامرزم
حضرت فرمود که سالی بعید است ودر باز جبرئیل ع رفت وبشارت آورد
که حضرت عزت می فرماید که هر کسی یک ماهی پیش از مرگ توبه کند اورا بیامرزم
خواجه کاینات فرمود که ماهی دور است باز جبرئیل ع رفت وجواب آورد
حق تعالی فرموده اند هر کسی پیش از مرگ بیک هفته توبه کند اورا بیامرزم
باز حضرت

باز حضرت فرمودند که هفته دور است باز جبرئیل ع رفت وباز آمد
وگفت یا محمد ص ع که هر کسی از مرگ بیک روز توبه کند اورا بیامرزم حضرت
فرمود که این هم دور است باز جبرئیل ع برفت وباز آمد وفرمود که حق تعالی
ترا سلام میرساند ومی فرماید که اگر سال بسیار است وماه بسیار است
وهفته بسیار است ویک ساعت بسیار است بدانکه هر کسی که عمر
در معصیت گذرانیده باشد وروح او بحلق رسیده باشد ونتواند
که توبه کند وزبان نتوان گذرانیدن اما چشم وی بگریه وبدل پشیمان
باشد اورا بیامرزم واز کسی باک واگر نگوید وبدل باشد در روز
قیامت بشفاعت تو یا محمد ص ع اورا بخشم وبیامرزم باز حضرت رسول ص ع
بجبرئیل گفت بحق نیازمندی دارم که سه حاجت مرا روا گرداند
اول آنکه مرا شفیع مجرمان امت من گرداند ودوم آنکه امت مرا در دنیا
بسیاست گناه عذاب نکند با قیامت انداز دو سیم آنکه در هر هفته
دو روز در روز شنبه وپنجشنبه اعمال امت من بر من عرض کنند که من
مفارقت امت خود ندارم ومی خواهم که اگر نیکی کرده باشند بشکر آن

قیام نمایم واگر بدی کرده باشند طلب آمرزش آن کنم ونگذارم
که در دیوان اعمال ایشان بدی نویسند جبرئیل ع متوجه بارگاه
احدیت شد وآن سه سوال را از حضرت حق سبحانه وتعالی قبول
فرمود وباز آمد وبخدمت حضرت رسول ص ع عرض کرد بعد از آن
حضرت رسول ص ع خوشنود شد فرمود ای عزائیل بیا وکار خود بکن
حدیث است آخرین حرف که بزبان آن حضرت گذشت این بود الصلوة
وما ملکت ایمانکم یعنی وصیت میکنم شمارا بنماز گذاردن واحسان
در حق بندگان که زرخرید شما اند ایشان را زجر وآزار مکنید سه این
تکرار کرد وخاموش شد حدیث قلم نقلست که خدای تعالی
قلم را بیافرید فرمود که امروز تا قیامت معامله که خلق را با ما ومارا
با خلق خواهد بود بنویس تا بدان محل رسید که آدمی خواهم آفرید
واورا از خوردن گندم ولبهشت منع خواهم نمود واو خواهد خورد
واورا از بهشت بیرون خواهم فرستاد وفلان امت چنین خواهم
نمود وایشان چنین عملها خواهند کرد وچون نوبت با محمد ص ع رسید
که همان قدر

که همان قدر که گناه که جمیع امتان پیشین کنند این نیز آن قدر کنند قلم
از این حیرت بایستاد وگفت یارب پروردگارا این امت دلیر را چه عذاب
فرمایی جواب آمد که بنویس که امت مذنبة ورب غفور ای بی
ادب با چندین پادشاهی وعظمت وقدرت با تو هم چنین دو با این همه
خطا وگناه دلیری وگستاخی باو هم چنان هیچ نمیدانی که از تو چها در و
جود می آید وآن رحم کریم سپرده تو نمی درد وترا درمیان خلق
رسوا نمیکند ای غافل شرمی بدار که درهم ترا می بیند خواه در طاعت
حدیث
وخواه در معصیت چنانچه حدیث احوال بیمار پرسیدن ودر
آمده است که حق تعالی فرمود یا موسی من بیمار بودم چرا به پرسش من نیامدی
موسی گفت بار خدایا تو نیز بیمار شوی خدای تعالی فرمود هر وقت بندگان
من بیمار شوند چنانست که من بیمار شده ام وکسی ایشان را به پرسد
که مرا پرسیده موسی گفت بار خدایا آن که بود از آن تو که بیمار بود فرمود
که آنکه در فلان جا بیمار بود در راه اینجا هیچ کس نداشت مگر من بجسن
نه مادر ونه پدر ونه برادر داشت که بر تنهای بنالید که حق راه بوده

دل‌بسته زبان جنم در حوایج کرداند مگر ما هر که چنان که بیمار کرده کسی اورا زیارت کند همچنان باشد که مرا زیارت کرده باشد بسبب آنکه مارا با این
دلان کارهاست که مطیعان و عابدان نیست مطیع آن عزیز است اما الوده است و عجب کار خویش است و منت دار خدا ست اما گناه کار خجل و تشویر
ذره کار خویش است با دل شکسته با جگر بریان بریان اندوه کین و کریان و مارا باین شکسته دلان کارهاست هم شکستهارا ما درست می کنیم
و هم بیمارا ما شفا می کنیم مارا بدو وقتی که حاجت نباشد و هر کسی رو بما آورد حاجت اورا روا کنیم حدیث داود ع روایت داود
علی ابنیا و علیه سلام فرمود الهی ترا کجا جویم وقتی که بطلبم خدای تعالی فرمود در دل شکستها از ترس من مثل گناه کاران چنانست که مادر و پدر
که فرزندان بسیار دارند اما یکی از ایشان بیمار باشد مادر و پدر بر هم مهربان باشند اما یک هفته آن فرزندان درست نبینند بطلب ایشان
نرود و خاطر خود را بجد دارد که ایشان صحت دارند اما یک ساعت از
آن بیمار بر نخیزد هر چند کارها از ایشان فوت شود در طلب رضای آن

بیمار گردستند

بیمار گردستند مرض انکه خدای تعالی هزار بار بر بندگان مهربان تر است از پدر و مادر هم چنین بندگان مؤمن عاصی حکم بیمار آن درگاه الهی دارند بدار الشفا رحمت حضرت او نهاده لاجرم رحیمی و کریمی او بجانب ایشان بسیار
است لاجرم دل نیکان و پاکان مجروح عاقبت کار است چنانچه حضرت رسول ع میفرماید عقوبتها و آفتها کشیده که آن طاعت پنهان کردند و بسا دولتها
و سعادتها که در عین عصیان نهان کرده اند و هیچ کس سر آن نداند مگر حضرت ذوالجلال چنانچه حدیث موسی ع و خضر ع آوردند موسی ع
و خضر ع که هر چه امر کرده بود همه برخلاف کرد و بهترین آن که خضر کرده بود چنانچه حضرت رسول ع میفرماید که بسیار کس باشد که آن طاعت میکند تا چنان
کرده که میان او و بهشت یک دست مانده باشد پس یک کار بکند و شقی و بدبخت کردد و بسیار کسی باشد که همه عمر خود را بشقاوت کذرانیده
که میان او و جهنم یک دست می ماند پس کاری کند و از اهل بهشت کردد پس نه بطاعت ایمن توان بود و نه به معصیت اما نا امید نتوان گشته
که کار به عنایت و رحمت اوست ایمن مشو که مرکب مردان مردرا در سنگ

لاخ بادیه پنهان بریده اند نومید هم مباش که رندان باده نوش ناگه
که بیک خروش بمنزل رسیده اند حدیث آوردند حضرت رسول ع
فرمود که جبرئیل ع نزد من آمد و گفت که خدای تعالی ترا سلام می رساند
و می فرماید که میان تو و امتان تو هفت شرط است اول یکی از آن
که مرا طاعتی کنند قبول کنم و رد نخواهم کرد دوم آنکه بهشت اندام
ایشان گناه کار باشند و یکی نباشند آن شخص را بدان یک بخشم
سیم آنکه هر کسی از ایشان توبه کند اورا بیامرزم چنانچه اول روز
که از مادر متولد شده چهارم آنکه هر که در گناه اسراف کرده باشد
اورا مبتلا به درد کنم تا او در ناخوشی گناهان او بدان آمرزیده شود
پنجم هر کسی بداند که معصیت کرده و بدل پشیمان شود اورا بیامرزم
و باک ندارم ششم هر سال چهل روز در هاویه و زمهریر آتش بازکنایم
بر ایشان تا حرام کنم بر ایشان دوزخ را هفتم چون روز قیامت شود ایشان
بیایند نزد من با بسیاری گناه و معصیت و خطا و من حساب کنم با ایشان
بکرم خود و ایشان عاصی شده اند و من پادشاهی کریم و رحیم و غفور هستم

حدیث

حدیث روز قیامت روایت کرده‌اند روز قیامت که خدای تعالی بندگان خود را می کند بنده باشد که همه روزگار خود معصیت بوده و در نام
او نیکی نباشد چون نام او بخوانند حق تعالی فرماید که نامه اورا
خوان تا دیگری نشنود و اگر نیکی ثواب کرده باشد فرماید آواز بر آورد
تا مردمان بشنوند ببین که رحیمی و کریمی تا چه حد است که گناه را پنهان
می دارد و ثواب آشکارا می کند که بنده پس بنده دیگر خجالت
نکشد حدیث موسی و قارون آوردند که چون مال قارون بسیار و از
حد و عد گذشت چنانچه هفتاد مرد کلید خزاین اورا می کشیدند حق تعالی
فرمود بموسی ع که قارون را بگو تا زکوة خود را بدهد و عاصی نشود و از
هر هزار دینار یک بدهد قارون حساب دید بسیار می شود گفت یا موسی ع
من زکوة ندهم ترا با مال من هیچ کار نیست حضرت موسی بفرمان الهی مبالغه
فرمود قارون حیله انگیخت که موسی خجل شود و دیگر از وی زکوة نطلبد
و حیله آن که در بنی اسرائیل زنی بود بفسق و فساد مشهور بود قارون
با و گفت که ترا هزار دینار زر بدهم و جامه زربفت بدهم برای

مي كاري بكن آن زن قبول كرد قارون كفت فردا كه موسي ع بر زمين
بايستد تو در مسجد در آي و بكو اين حمل از موسي دارم اما چون روز ديكر
كه موسي ع بر منبر بود و سخن از زنان بر زبان مبارك كذشت قارون كفت
تو هم زنا كرده اي موسي كفت اكر كرده باشم قتل بحكم خدا بر من واجب است
قارون كفت كرده اينك كواه حاضر هست و اشاره بآن زن كرد و كفت
موسي با تو چه كرده است زن خاست كه بكويد كه اين حمل از موسي دارم حق
سبحانه و تعالى نخواست كه اين تهمت بر پيغمبر او افتد مقلب القلوب
دل او را ديكر دانيد تا كفت كه اي قوم بدانيد كه حضرت موسي از اين تهمت
پاك است و اين سخن بهتانست و قارون مرا بمزد كرفته و هزار دينار
بمن داده و من از خداي تعالى ترسيد و در پيغمبر او تهمت نه نهادم اي
درويش تحمل كن كه خداي تعالى با بنده ضد بي صبر پايان است نظم
تو خدا را شو اكر جمله عالم در پاست   بخدا كو سر موي قدرت تو كرد
القصه چون موسي ع اين خبر شنيد بيهوش شد و از منبر بيفتاد
جبرئيل ع آمد و كفت كه خداي تعالى زمين را بفرمان تو داده با قارون

هرچه

هرچه خواهي بكني موسي ع عصا بر زمين زد و كفت اي زمين قارون را
بكير تا بكعب قارون فرو رفت و فرياد بر آورد كه يا ابن عم اغثني اي
پسر عم بفرياد رس باز موسي كفت تا بزانو فرو رفت چنين كويند
هفتاد بار قارون كفت يا ابن عم مرا درياب و خشم موسي زياده ميشود
و همان ميكفت تا قارون با پدر پش بر زمين فرو شد هارون برادر حضرت
موسي كفت آخر نه پسر عم است موسي ع كفت خاموش شو و اكر نه بكويم كه
ترا نيز فرو برد باز بر زمين امر كرد تا قارون را بحلق فرو برد قارون
كفت يا موسي صلح در مالهاي من كرده چنانكه در مال فرعون كرده بودي
و بعد دي جبرئيل تمام مال قارون هرچه بود همه را جمع كرد و در نظر او
فرو برد غيرت دوستان خدا چنين اثرها ميدارد و اما بعد فرو رفتن
قارون بر زمين با جميع اموال جبرئيل از نزد حضرت ارحم الراحمين نزد
حضرت موسي ع آمد و كفت يا موسي حق تعالى مي فرمايد كه با قارون بي
وفايي كردي كه هفتاد بار كفت اي عم بفرياد رس و قبول نكردي
و كفتي اغثني يا رب اي پروردكار بفريادم رس او را نجات ميدادم لاجرم

مقرر فرموديم ديكر زمين را بفرمان هيچ كس نكنم حديث يونس روايت است
كه چون حضرت يونس ع قوم را بدين دلالت كرد قبول نكردند حضرت
يونس بخداي تعالى بناليد وعده فرمود تا چهل روز ديكر اكر ايمان نياورند
ايشان را هلاك خواهم كرد يونس ع اين خبر بديشان رسانيد و سي
و هفت روز بكذشت و ايشان ايمان نياوردند پس يونس ع
بترسيد كه مبادا كه نحوست ايشان در ميان آن جماعت شامل
شود پس شب از ميان ايشان بيرون رفت و در شكم ماهي افتاد
شرح آن طول دارد القصه چون روز چهارم شد دود پديد
آمد پادشاه ايشان مرد عاقل بود بفرمود تا تمام مردم بصحرا آمدند
و حيوانات را نيز بيابان بردند و همه فرزندان از مادر جدا كردند
تا همه بناله و زاري در آمدند حق تعالى آن قوم را نجات داد از آن
بلا و دود به پشت خانه هاي ايشان رسيد و بعضي خانها كه بلند
بود سياه شده بود كه بلا بركشت و نجات آن قوم بود سياه شده
بود كه بلا بركشت و نجات آن قوم آن بود كه حضرت ارحم الراحمين نه بيند

كه حضرت

كه حضرت يونس بنده كان را در ميان بلا بكذاشت و خود بكريخت
لاجرم يونس ع چون چنين كرد حق تعالى ايشان را نجات داد اما
چون يونس بميان قوم باز آمد فرمان الهي شد كه فلان كوزه كر خانه
رو و همه سبوها و كوزه ها را بشكن يونس بناليد كه خداوندا مدتي
است كه مرد زحمت كشيده تا اين ظروف ساخته مرا رحم مي آيد
حق سبحانه و تعالى فرمود پس چرا بصد هزار بنده كان من رحم نكرده
و بلا طلبيدي و ايشان را در بلا بكذاشتي و خود از ميان بيرون
رفتي آن براي آن چنين كردي كه آفريده تو نبودند و قدر ايشان را
نشناختي قدر بنده كان ما مي دانيم كه ايشان را آفريده ايم و از ازل
تا ابد كارها داريم و من هزار كناه كار را بيامرزم نزد من دوست داشته
تر است از آنكه يك بنده را عذاب كنم كما قال حضرت ارحم الراحمين
از نزول سوره عبس و تولى ظاهر است و حضرت محمد رسول ص ع
كه مقدم كونين دو كم كمال داشت و جمال اقبال در رخساره جمال
داشت و افضل بر همه انبياء بود آنچنين بلند قدري را چه يك

صحابه در دلش نابینای حق سبحانه و تعالی بر نبی خود عتاب فرمود وا
نچنان بود که در ابتدای اسلام که اکابر مشرکان بصحبت حضرت رسالت
پناهی می آمدند آن حضرت در درویشان صحابه را با اکابر قریش مقدم
می نشانید و آن مشرکان را بغایت و تفاوت میکرد تا روزی امیر ابن
خلف با برادران وهب نزد آن حضرت آمدند و گفتند که یا محمد مقرر
فرما که هرگاه ما در صحبت تو باشیم درویشان صحابه در نیایند صحبت
ما جدا باشد و از ایشان جدا که ما را ننگ می آید که زیر دست ایشان
نشینیم ایشان را از خود دور کن تا ما تابع تو باشیم و تن و مال خود را
کنیم و عالم برای تو مسخر کنیم و حضرت رسول صلعم چون بر ایمان آوردند قوم
حریص بود خاطر بر کسی که مهتر و شریف قوم بودی برای آنکه اسلام
او سبب اسلام دیگران بود تا روزی که آن قوم در مجلس آن حضرت بودند
آن حضرت متوجه ایشان بود و ایشان را با سلام دلالت میکرد که ناگاه
عبد الله ابن مکتوب که از آبله شده و حلاوت معرفت یافته عصا زنان
بمسجد در آمد افتان خیزان او را خبر دادند که حضرت با آن قوم مشغول است

نزدیک

نزدیک آن حضرت آمد و سلام کرد و گفت یا نبی الله علمنی مما علمك الله
یعنی مرا تعلیم کن آنچه خدا ترا تعلیم کرده یعنی از قرآن چیزی مرا بیاموز بر خاطر آن
حضرت گذاشت که عبد الله ایمان آورده اگر روی از آن جماعت بگردانم
عبد الله شوم دلهای ایشان رمیده شود بدین سبب به عبد الله التفات
نکرد عبد الله از جانب دیگر پیش آمد و همان سخن اول بگفت چون عبد الله الحاح
کرد حضرت روی مبارک ترش کرده روی از وی بگردانید عبد الله
چون جواب سلام کلام نشنید نا امید برگشت و از مسجد بیرون رفت حضرت
پادشاه عالم چنان که پیش دیده حضرت پیغمبر صلعم جایی آفرید که از مشرق
عالم یکساعت بر چشم آن تاریک شد چنانکه هر که در مجلس وی نشسته بودند
نمی دید بفراست نبوت دانست که این حالت از کجاست انصراف
بکذاشت و از عقب عبد الله بتعجیل روان شد و می رفت و راه نمی دید
و نزدیک شد که روی مبارک بر دیوارهای مکه را مشرف سازد و چون
به عبد الله رسید فرمود ای عبد الله برگرد تا تعلیم کنم ترا آنچه خدا تعالی
مرا تعلیم کرده و تو از جمله عیال منی تا زنده باشی و عبد الله را باز گردانید

بمسجد آورد و ردای مبارک خود بینداخت و عبد الله را بر ردای خود
نشانید و در این حال جبرئیل آمد و سوره عبس را آورد یعنی روی ترش
کرد و روی بگردانید ای نبی محمد صلعم آن هنگام که آمد نابینا نابینای جهة آن
بود پس بدانید که عزت و جاه و شرف آدمی با ایمان و علم و طاعت است نه به مال
و حشمت و ریاست چنین آمده است در قرآن خدای تعالی در عزت مؤمنان
فرموده بعزت رسول خود که مؤمنان و علما را عزیز فرموده اند و از این سبب هست
که پادشاهان حرمت امرا و وزرا را دارند القصه چنین گویند جبرئیل این
سوره میخواند و چهره مبارک آن حضرت متغیر میشد و حق سبحانه و تعالی فرمود
که كَلَّا إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ حقا که آیات پند است مر خلقان را از آزار بنده گان
مؤمن حذر کنند و حرمت بدارند چنانچه خدا تعالی کمال رحمت بجانب عبد الله
مکنون ارزانی داشت تا بدانی که خدمت این پادشاه دولت دو جهان است
نقلست که چهار بار حضرت کریم رحیم پیغمبر صلعم عتاب فرمود دو بار بجهت عصاة
و دو بار بجهت فقرا اما عتاب عصاة آن بود که روزی جماعتی نزدیک
کعبه میخندیدند حضرت رسول صلعم فرمود که شما ندانسته اید که خنده کمتر باید

کرد آن جماعت

کرد آن جماعت پشیمان شدند و بگریستند در حال جبرئیل نزد حضرت
رسول صلعم رسید گفت که خدای تعالی میفرماید یا محمد تو آفریده ایشان را
گفت نه گفت روزی ایشان تو می دهی گفت نه پس چرا نومید میگردانی
بندگان مرا از رحمت من باز کرده و بنده ایشان را تو آگاه کن ایشان را
از اینکه من خداوندم نیک آمرزنده ام و مهربانم این چنین بزرگواری بجهت
اند ملال خاطر بنده خود از عالم بالا عتاب می آید آیا آن کسان که
و وزرا اکثر عمر بآزار مسلمانان مشغولند حال ایشان چون خواهد
بود بار دیگر آن حضرت را بجهت اصحاب صفه عتاب آمد و اهل صفه
جمعی بودند که از اصحاب پیغمبر صلعم بودند که در مسجد آن حضرت که مسجد
قبا مشهور است صفه بود ایشان در آن صفه مقام گرفتند ایشان را
اصحاب صفه میگویند و هیچ مشغولی دیگر نداشتند و از دنیا چیزی نداشتند
و حال ایشان در کار دنیا ضعیف بود اما در کار آخرت معمور
که خدا تعالی ایشان را مدح فرموده رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللهِ

چه کسان باشند که خدای تعالی ایشان را ستایش کند بمردی وایشان
مردانند که باز ندارد ایشان را تجارت وبیع وشرا ازیاد خدا مگر عبادت کردن
ووقت بوده که آن جماعت یک پیراهن داشته وتنور رها کنده بودند ودر آن
نشسته بودند وبذکر خدای تعالی مشغول بودند وچون وقت نماز می‌شد
یکی در برمی‌کرد ونماز می‌کرد وآن گاه بدیگری داد تا او نیز چنین کردی
وجای ایشان بوده است وخوردن ایشان چنانکه کله پخته پیش یکی از ایشان
آورده بوده اند گفت شاید آن برادر من از من اولاتر باشد نزد او برید
همچنین هر یک حواله بدیگری میکردند تا بهمه تمام هایی ایشان بردند تا باز
بآن اول و در علم چنان بودند که هر مسئله که در میان اصحاب ایشان مشکل
شدی از ایشان پرسیدندی وایشان حل مسایل مردم کردندی وایشان را
کار علم وعبادت بود وکار ایشان تسبیح وقرآن خواندن بود ودر نماز
وگرسنگی میکشیدند و پوست بر ایشان خشک شده بود از بس
که برخود نهاده بودند وهمراه ترسان ولرزان بودندی از بیم سرانجام کار
هرچند ایشان را آیت رحمت پیش آمدی مجاهدت بیش کردندی لاجرم

مکافات

مکافات کار ایشان از اینجا که حضرت رسالت پناه ع خود کفایت مهمات
ایشان کردی چنانکه یک بار برخاست که رضای قومی دیگر بار رضای ایشان
نگهدارد خدای عز وجل فرستاد که قوله تعالی وَاصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ
يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ یعنی نگاه دار نفس خود با کسانی
که می‌خوانند خدای خود را در صباح ومسا نگاه ودر طهارت ایشان آیه
فرستاد که قوله تعالی فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا ودر مسجد
قیام دارند که دوست میدارند خدای را وپاک باشد حال ایشان او
واز قول واز رسول ع روایت کرده اند عطبة الحوایی که روزی آورده اند

حکایت عطبة العو

حضرت رسول ص ع حضرت رسول ص ع نشسته بود که یکی از صحابه بسوی آن
آمد گریان حضرت فرمود که چرا گریانی یا حضرت بر در سرا جوانی میکند
گریان بود دل من بروی بسوخت آن حضرت فرمود که او را بخوان تا در آید
آن جوان همچنان گریان در آمد وحضرت سبب گریستن پرسید گفت از گناه
بسیار میگریم یا رسول الله ص ع واز خشم خدای میترسم حضرت فرمود که هیچ شرک
آورده بخدا گفت نی فرمود بناحق کسی را کشته عرض کرد نی فرمود

هیچ اندیشه مدار که خدای تعالی آمرزنده گناهانست اگر برابر هفت آسمان
وزمین هست جوان گفت هفتاد بار گناهان من از آسمان وزمین است بیشمار است
حضرت فرمود که گناه بزرگ تر است یا عرش گفت گناه من فرمود که گناه تو بزرگ تر
یا غفور خدای تعالی گفت عفو خدا رحمتش بزرگ تر هست حضرت فرمودند
که گناه بزرگ را کسی نیامرزد مگر خدای بزرگوار آنگاه حضرت فرمود که گناه
بگو جوان گفت یا رسول الله ص ع من بناشی یعنی کفن دزدی تا وقت
دختری از مردم انصار بمرد آن مرده را کفن هایی نیکو کردند چون شب در آمد
آنجا شدم وگور دختر را باز کردم وکفن از وی جدا کردم واز گور بیرون آمدم
شیطان مرا وسوسه کرد باز گشتم وبا آن مرده زنا کردم وچون فارغ
گشتم آن دختر را دیدم که بفرمان خدای تعالی برخاست ودر سخن آمد
شرم نداشتی از خدای تعالی اندر آن روزی که قاضی خدا باشد من داد خود
از تو بستانم که مرا برهنه کردی ورسوا کردی وهم چنین جنب تا روز قیامت
بماندم اما چون حضرت رسول ص ع از این سخن از او شنید برجست وقفاء
آن جوان بگرفت وگفت ای فاسق چون نزدیکی با آتش دوزخ دور شو از

نزدیک

فردیک من وبیرون آمد با پشیمانی ودرد گناه توبه بسیار کرد وروی
به بیابان نهاد وصید ولید وگریان بود تا چهل روز زاری میکرد وبسوی
آسمان کرد وگفت ای خدای آدم وحوا ومحمد ص ع وجمیع موجودات اگر
بنده آمرزیده‌ام پیغمبر خود را آگاه کن واگر نه آتشی فرو فرست تا مرا
بسوزاند ومرا با عذاب آخرت گرفتار مکن خداوند عالمیان بلطف وکرم
خود از سر تقصیرات آن جوان از بسکه گریه بدرگاه الهی در گذشت
وحضرت جبرئیل ع نزد حضرت رسول ع فرستاد وفرمود که خدای تعالی ترا
سلام می‌رساند ومی‌فرماید که این خلق را تو آفریده فرمود نه من هم آفریده
خداوندم گفت تو ایشان را روزی میدهی گفت نه بلکه او خود روزی مرا می
دهد گفت حق تعالی می‌فرماید بنده من بعجز وبیچارگی وگریه وزاری بدرگاه
من آمده ومن توبه او را قبول کردم تو چرا بنده مرا نا امید کردی از رحمت
من پیغمبر چون این شنید آن جوان را طلبید ومژده داد بقبول توبه وی
آن جوان شاد شد اما قبول توبه آن بود که خدای تعالی بر حال دل وزبان
او واقف بود که آنچه شرط توبه نصوح است بدل وزبان او موجود بود

خبردار

همین خداوند عالم از تقصیر آن در گذشت و در توبه شرط است اوّل
بر دل نادم و پشیمان بودن دوّم بر زبان استغفار کردن سیّم هرگز
بر سر آن گناه نرود و هرگاه که کسی توبه کند و این شرط را رعایت کند
البتّه توبهٔ او قبول می‌کند گذشته

حدیث پیره زن داود علیه السّلام روا

روایت است که پیره زنی آمد نزد حضرت داود ع و بی‌ادبی خصومت کرد مضمون
آنکه انبان آرد مرا باد بوزید ز دستم انبان آرد ربود و آرد مرا برد من
بینوا شدم داد من بده حضرت داود ع گفت من ترا یک انبان آرد بدهم
که بر باد مرا حکم نیست و بعد از آن حضرت داود انبان آردی به پیره زن داد پیره
زن انبان آرد بر سر نهاد از سرای حضرت داود بیرون آمد حضرت سلیمان ع
بر در خانه نشسته بود گفت ای پیره زن بخصومت رفته بودی یا حاجت
گفت بخصومت سلیمان ع گفت باز گرد و بگو قضای خواهم نه عطا زن باز گشت
داود ع گفت ترا ده انبان آرد دهم که مرا بر باد حکم نیست آن زن شادمان
شد پیش آمد سلیمان گفت چه کردی گفت مرا ده انبان آرد داد سلیمان ع گفت
باز گرد و بگو که قضای خواهم نه عطا زن باز گشت حضرت داود گفت که ترا باز

بفرستم

میفرستم آن کیف دید گفت سلیمان ع گفت او را بطلبید چون سلیمان ع
بیامد حضرت داود ع گفت ای پسر بر باد حکم نیست تو چه می‌گویی حضرت سلیمان
گفت دعا کن تا خدای تعالی باد را با تو در سخن آورد تا جواب خود بگوید که
او نیز هم چون من و تو معذور است و به حکم کاری نکند داود ع دعا کرد سلیمان ع
آمین گفت حق تعالی باد را پیش او فرستاد و آن باد شمال بود که بر دریاها
و بیابانها می‌وزد که تا خلقان را راحت رسد داود ع گفت سبب
چه بود ای باد که انبان آرد پیره زن را بردی گفت بمراد خود نکردم بفرمان
حق تعالی کردم حضرت داود گفت سبب چه بود گفت بدانکه در فلان دریا
کشتی سوراخ شده بود و نزدیک بود که اهل آن کشتی غرق شوند
و با ایشان اموال بسیار بود نذر کرده بودند که اگر از این دریا بسلامت
بیرون روند ده یک مال خود را بدرویشان دهیم و سوگند خوردند حق
تعالی فرمود که انبان آرد آن پیره زن را بیفکندم و آردها را بکشتی بردم
و سوراخهای کشتی را استوار کردم و آن خلق بسلامت بیرون جستند
امّا چون روزی چند گذشت کشتی محکم در رسید حضرت داود ع نزد

ایشان فرستاد که ده یک مال خود را بیرون آرید هفتاد هزار درهم
ده یک مال ایشان بود نزد حضرت داود ع آوردند فرمود که آن پیره زن را
حاضر کردند و با او گفت این مال بگیر و تصرّف کن که حق تست حضرت
سلیمان ع گفت ای پیره زن آن روز چه کار کرده بودی در راه خدا که در دنیا
این مکافات فرمود گفت طاعتی ندارم امّا در آسیا که بودم سایلی بیامد
و گفت که از بیابان گرسنه آمده‌ام من یک نان داشتم بآو دادم بخورد و گفت
سیر نشدم گفتم برخیز تا بخانه رویم که امروز که مرا نیز فرزندان هستند
تا چون نان بپزم از هر ده نان یکی بتو دهم چون این سخن شنید گفت
من از بهر آن غمگین شدم که وعدهٔ من با او وفا نخواهد شد در این
وقت حضرت جبرئیل نزد حضرت داود ع رسید که با آن پیره زال بگوی
که این هفتاد هزار درهم بعوض آن یک نان بود بتو دادیم و فردای
قیامت هفتاد بار هم چنین دیگر باز بتو عطا دهیم به این که هر چیزی
که از روی اخلاص بجهت رضای خدا بدهند و در دنیا و آخرت چنین
مزد می‌یابند نظم   هر گه دلی که ز لطف تو نشان یابد باز   سر رشتهٔ خود در دو جهان یابد باز

در راه

در راه تو هر که نیم نانی بدهد   از فضل تو صد هزار جان یابد باز
امّا سبب روضه داشتن حضرت سیّدة ولایت پناه و حضرت خاتون روز قیامت
علیهما السّلام روضه بر این وجه بود که حضرت شاهزادگان امام حسن ع
و امام حسین ع بیمار شده بودند حضرت رسول ص بعیادت ایشان آمده
بودند و حضرت رسول ص ایشان را بغایت ضعیف و ناتوان دید روی
به امیر المؤمنین ع و فاطمه ع کرد و گفت که این فرزندان شما از زنده
کانند و نه دوستان و مرده کان و این حرف از غایت بیماری ایشان بود فرمود که نذر
کنید تا به برکت آن خدای تعالی ایشان را عافیت دهد حضرت امیر المؤمنین
ع گفت من سه روز روزه نذر کردم و حضرت فاطمه نیز سه روز نذر
کردند و خادمه فضّه نیز سه روز روزه نذر کرد و بوفای نذر مشغول
شدند و بلطف نیّت روزه فردا کردند چون آن روز گذشت و نزدیک
افطار شد سه قرص جوین نان نا پخته بد پختند که با آن نان افطار کنند
امّا چون وقت روزه گشادن شد هر یکی یک نان در پیش نهادند و چون
خواستند که دست دراز کنند بر در خانه مسکینی آواز بلند کرد و گفت

یا اَهْلَ بَیْتِ النُّبُوَّةِ وَمَعْدِنِ الرِّسالَةِ اَنا مِسْکینٌ مِنْ مَسا
کینِ الْمُسْلِمینَ لَیْسَ قَرابَةٌ وَلا عَشیرَةٌ وَلا لی حِرْفَةٌ وَلَیْسَ
لی مِنَ الدُّنْیا شَیْءٌ وَاَطْعِمُونی کَثیرَةً جَزاکُمُ اللهُ تعالی یعنی ای اهل
خانه پیغمبر من درویشم از درویشان مسلمانان و مرا نه قرابتی و عشیرتی
نیست و حرفه و پیشه ندارم و از دنیا هیچ ندارم مرا پاره نانی دهید
تا خدای تعالی شما را از طعام بهشت فردوس بشما دهد از خانهای
نعمتی که در آنجا آماده است در زمان حضرت امیر المؤمنین ع م قرص نان
خود را برداشت و بدرویش داده و فاطمه و فضه نیز حصه خود را بدو
دادند و آن شب هر سه به آبی افطار کردند چون چون خاسته که روزه
بگشایند یتیمی بدر حجره آمد و نداء کرد و گفت ای اهل خانه پیغمبر من
یتیمم از یتیمان مسلمانان و پدر من در جنگ کفار کشته شد و من
بسیار گرسنه ام و مادر پیری دارم و او نیز گرسنه است باز حضرت
بطریق روز اول هر سه قرص نان به یتیم دادند و روزه به آب گشادند
نیت روزه فردا کردند روز سیم باز حضرت خاتون آسیاء کشید

وسه قرص

و سه قرص نان جو و دیگر پختند و چون وقت افطار قرص خود بشکست
و یک لقمه نزدیک دهان مبارک رسانید که سائلی بر در خانه آمد
و آواز بلند کرد که ای اهل بیت محمد ص ع مکرمتشان احتجبتم که اسیر
کرده اید ما را طعام نمی دهید ما را پس مرا طعام دهید که اسیر محمد ص ع
هستم یا مرا نزد او شفاعت کنید تا بدهند و حضرت شاه مردان و امام
متقیان لقمه از دهان برده انداخت و نصیب خود را باسیر داد
فاطمه ع و فضه نیز هر یک حصه خود را باسیر دادند فی الحال
۲/ جبرئیل نزد حضرت رسول ص ع آمد و این آیه آورد که یُوفُونَ
بِالنَّذْرِ وَیَخافُونَ یَوْماً کانَ شَرُّهُ مُسْتَطیراً وَیُطْعِمُونَ
الطَّعامَ عَلی حُبِّهِ مِسْکیناً وَیَتیماً وَاَسیراً اِنَّما نُطْعِمُکُمْ
لِوَجْهِ اللهِ لا نُریدُ مِنْکُمْ جَزاءً وَلا شُکُوراً در بیان
و بخشایش حضرت رحمن فرستاد آیه قرآن در بیان
حضرت مردان الست که شبی حضرت پیغمبر ع در مسجد نماز گذارده
بود که شخصی برخاست و بآنحضرت عرض کرد که من غریبم و درویشم

آن حضرت فرمود که کیست که او را طعام دهد حضرت امیر المؤمنین ع بر خاسته
و دست درویش بگرفت و بخانه برد با حضرت خیر النساء گفت برای
درویش مهیا سازد حضرت سیدة النساء فرمود که یا علی اندکی طعام هست
که یک کسی را کفایت کند و شما و فرزندان هر سه روزه دارید گفت بیاور
تا او را ایثار کنیم آنحضرت بیاورد و با امیر المؤمنان را و آن حضرت در پیش
نهاد و با خود گفت روا نباشد که با مهمان طعام نخورم و او را کفایت
نبود عمداً دست بر چراغ برد که اصلاح میکنم و چراغ بنشاند و با آغاز دم
گفت چراغ روغن کم است اما در روشن کردن تعجیل مکن تا مهمان فارغ
شود از طعام خوردن و آن مینمود حضرت دست مبارک می بردند و دهن
میجنبانید چنانچه مهمان گوید طعام میخورد بجهت مهمان تا کفایت باشد
چون چراغ آوردن امیر نگاه کرد همچنان طعام بر جای خود بود حضرت
فرمود ای درویش چرا طعام نخوردی گفت یا حضرت که طعام سیر خوردم
اما حق تعالی بر این طعام برکت کرده است اما چون حضرت رسول ص ع با حضرت
امیر المؤمنین ملاقات کرده اند گفت یا علی درویش فرشته بود کان آسمان

تعجب

تعجب بر آنچه تو کردی و حق تعالی آیه فرستاده که قوله تعالی وَیُؤْثِرُونَ
عَلی اَنْفُسِهِمْ وَلَوْ کانَ بِهِمْ خَصاصَةٌ بحقیقت این است حد
حدیث خطاب امیر المؤمنین ع به مقداد آورده اند که حضرت امیر المؤمنین
بحجره طاهره آمد فاطمه را دید که امام حسین ع در خواب میکند و از گر
سنگی در خواب نمی‌ رود حضرت از خانه بیرون آمد رفت دوستی
از او یک دینار قرض طلبید او همیان بیرون آورد و گفت این
و هر گز عوض آن بمن مده حضرت قبول نکرد و یک دینار ببستد و د
ینار در عبارت یکمثقال زر بود و اما چون امیر المؤمنین بسوی خانه
روان شد مقداد در رسید حضرت امیر المؤمنین ع گفت در این
کوچه چیکنی گفت از برای ضرورتی آمده ام امیر المؤمنین مبالغه
نمود مقداد گفت چهار روز است که طعام نخوردم حضرت امیر المؤمنین ص ع فرمود
بستان این دینار را که تو بدین اولی تر است آن دینار بمقداد داد
و برفت بمسجد نماز شام بگذارد و چون بیرون آمد از در مسجد
حضرت رسالت پناه ع فرمود که یا علی امشب بخانه شما می آییم امیر ع

گفت عزّاً وکرامةً حضرت امیر پیش رفت و فاطمه را بشارت داد امّا
چون رسول ع بیامد فاطمه در خانه و سر بر خاک نهاده گفت خدا
وندا بحرمت محمّد و آل محمّد ص ع که برما طعامی فرست هنوز در سجده
بود که ندا از عالم بالا رسید سر برداشت کاسه دید از گوهر پر از
طعام که بوی او بهتر از بوی مشک حضرت فاطمه او را برداشت نزد
پدر بزرگوار خود آورد حضرت امیر ع فرمودند که اَنّیٰ لَکِ هٰذَا
الطَّعَام یعنی از کجاست تو این نعمت فرمود قالت هُوَ مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ
اِنَّ اللّٰهَ یَرْزُقُ مَنْ یَشَاءُ بِغَیْرِ حِسَابٍ حضرت رسول صلعم
گفت که شکر آن خدایی را که مرا فرزندی داده هم چون مریم مادر عیسیٰ
که هرگاه حضرت زکریّا نزدیک شدی طعام یافتی گفتی من عند الله
روزی دیگر حضرت رسول ع و حضرت امیر المؤمنین در مسجد بودند
اعرابی بیامد و امیر المؤمنین ع نخواند و کیسهٔ زر با امیر المؤمنین داد
و او در درویشی حضرت رسول ع نهاد حضرت رسول ع فرمود که یا علی
دانی که این اعرابی که بود گفت خدا و رسول ع بهتر داند فرمود جبرئیل

بود

بود و در این وقت گنجی از گنجهای زمین بود داشت حضرت حق تعالی
فرمود عوض یک دینار که بتصدق بداد در دنیا مستجل کرد یکی کاسه
طعام و یکی این کیسهٔ زر و لبیت در جزا و دیگر در آخرة خاص
از درجات اعلا که هیچ چشم ندیده باشد امیر المؤمنین ع زر را
وزن کرد هفتصد دینار بود گفت صدق الله حیث قال مَثَلُ
الَّذِیْنَ یُنْفِقُوْنَ اَمْوَالَهُمْ فِیْ سَبِیْلِ اللّٰهِ کَمَثَلِ حَبَّةٍ حدیث
سرّ النبیّ و در کتاب سرّ النبیّ آورده اند که حضرت سیّد المرسلین
صلّی الله علیه و آله از عجایب معراج آمده بود و احوال هر مقام یاران را
خبری آورد و از جملهٔ عجایب که در بهشت مشاهده فرموده بود
صفت آن ها را بیان فرمود گفتند چهار جوی دیدم که گشاده گی یکی
از آن جویها بمرتبه‌ی بود که اگر تمامی دنیا در برابر آن قیاس
کنند چون سوزنی باشد در مقابل دریائی گفتم یا جبرئیل این
جویها بدین عظمت از کجا می آید و بکجا می رود جبرئیل
گفت اینقدر میدانم که بحوض کوثر میروند و لیکن نمی دانم

از کجا می آید تا از خدا حق کرامت لیسیا هست اگر درخواست کنی
بر تو ظاهر ظاهر کرد من در این اندیشه بودم که ناگاه فرشته در رسید
و بر من سلام کرد و مرا گفت که قدم بر بال من نه و چشم خود بر پوشی قدم
بر بال او نهادم و چشم بر هم نهادم آن فرشته یکبار طیرانی کرد که صفت
او هیچ واصف نتواند کرد بعد از آن گفت چشم خود بگشا دو درختی دیدم بر آن
درخت قبّهٔ از یک دانه درّ سفید بغایت بزرگ که اگر تمام دنیا ابر سر
آن قبه نهند بر مثال مرغی که بر بالای کوهی نشسته باشد و درش بود
بر آن قبّه از زبرجد سبز و قفلی بدان نهاده از زر سرخ این عجیب
دیدم که از آن قبّه بیرون می آید بعد از آن که بیان کردم آن فرشته گفت
چرا در این قبّه نرفتی تا بر حقیقت این معنی اطلاع یابی گفتم چه گونه
در آیم که در قفل است گفت بلی چنین است امّا کلید این در دست
تو است گفتم کدام است گفت کلمهٔ طیبهٔ بسم الله الرحمن الرحیم بر زبان راندم
فی الحال آن قفل گشاده شد و در آن قبّه در آمدم این چهار جوی را
دیدم که از چهار رکن آن قبه بیرون می آید از آب خالص صاف تر از بیجاده

که هرکن

که هرکن طعم او تغییر نیابد و یکجوی از خمر بهشتی و یکجوی از عسل چنانچه
خدای تعالی وصف آن در قرآن نموده است که قوله تعالی فِیْهَا اَنْهَارٌ مِّنْ مَّاءٍ
غَیْرِ آسِنٍ وَاَنْهَارٌ مِّنْ لَّبَنٍ لَّمْ یَتَغَیَّرْ طَعْمُهُ وَاَنْهَارٌ مِّنْ خَمْرٍ لَّذَّةٍ
لِّلشَّارِبِیْنَ بعد از آن حضرت فرمودند که خواستم از آن قبّه بیرون
آیم فرشته گفت ای محمّد ع دیدی گفتم دیدم گفت نیکو بنگر که همه را دیده
ای قدرت حضرت ربّ العالمین بر چهار رکن آن قبّه کردم بر یک رکن آن
نوشته است بسم او در رکن دیگر الله و بر رکن دیگر الرحمن و در رکن
دیگر الرحیم آن چهار جوی از این چهار کلمهٔ مبارک هستی که منبع جاری میشود
بعد از آن حق سبحانه و تعالی بمن خطاب کرد یا محمّد ص ع مَنْ ذَکَرَنِیْ
بِهٰذِهِ الْاَسْمَاءِ مِنْ اُمَّتِکَ وَقَالَ بِقَلْبٍ خَالِصٍ بسم الله الرحمن الرحیم
یعنی هر کس از امّت تو که بصدق دل کلمهٔ بسم الله یاد کند
او را از این چهار جوی آب دهم و بر این دولت مستفیض گردانم
نقل است که اگر قصابی گوسفندی بکشد و بسم الله و الله اکبر بگوید باید
و اگر نگوید گوشت حرام باشد و حضرت رسول صلعم فرمودند میان بسم الله

واسم اعظم مگر آن مقدار که میان سفیدی و سیاهی چشمست و فرموده‌اند
که روز جمعه بعد از نماز عصر هر که بسم الله الرحمن الرحیم بگوید تا آفتاب فرو
نشسته هر حاجتی که در آن محل از خدای تعالی خواهد البته روا کرده
دهد که خواهد دعای او قبول کرده و اول صلوٰة بفرستد دعای اجابت کرده
حدیثست که هر که دوازده هزار بار بسم الله الرحمن الرحیم بگوید و در آخر
هر هزار بار یکی بسم الله الرحمن الرحیم بگوید هر حاجتی که از حق تعالی خواهد بر آورده
شود به برکت بسم الله حدیث جرجیس پیغمبر ع آوردند جرجیس پیغمبر
پادشاه آن عصر و رعایای رعیت هم بت‌پرست بودند حضرت
ایشان را بدین حق دعوت می‌کرد بروایت هفتاد بار
هزار بار او را کشتند هر بار بعقوبت سختی و حق تعالی او را زنده
می‌کرد اینده پادشاه گفت که جادوست و پادشاه جادوان جادوگر
خود را طلبید و گفت این مرد جادوگر را هلاک کنید مهتر جادوان آن
کاو را بدید و در میان او تخم کاشت در ساعت سبز شد و خوشه
داد و خشک شد و بدروید حاصل کلام که در سعی بدین مرتبه

بود قدح

بود قدح آب طلب کرد و جادوها بدان خواند و گفت که اگر صد جان داشته
باشد بسلامت نرهد و قدح آب بجرجیس داد جرجیس از سر صدق
بسم الله بگفت و آن قدح آب را بسر کشید و باو هیچ ضرر نرسید
از برکت بسم الله مهتر جادوان گفت خود را چون می‌بینی گفت هرگز از این
خوشتر نبودم که تشنه بودم و سیراب شدم جادوان گفت یا مالک
یعنی ای پادشاه ما با خدای جرجیس بنی آییم کار او برحقست مقطع سر کلام
رأی که زبانه دوزخ نوزده است و حروف بسم الله نوزده است هر بنده که بصدق
دل بگوید بسم الله الرحمن الرحیم حق تعالی بهر حرفی یک زبانه دوزخ را
از او رفع کند هذا کتاب گنج المخفی بسم الله الرحمن الرحیم
کُنتُ کَنزًا مَخفِیًّا فَاَحبَبتُ اَن اُعرَفَ یعنی گنجی بودم پنهان پس دوست
داشتم اینکه بشناسند مرا مراد از شناختن بندگی و عبادت کرده است
قوله تعالی وَمَا خَلَقتُ الجِنَّ وَالاِنسَ اِلَّا لِیَعبُدُونِ یعنی نیافریدم منکم
خداوندم پریان و آدمیان مگر برای آنکه مرا بشناسند و بندگی کنند
و نیز فرموده در کلام مجید خود فرموده اَفَحَسِبتُم اَنَّمَا خَلَقنَاکُم عَبَثًا

وَاَنَّکُم اِلَینَا لَا تُرجَعُونَ گمان می‌برید اینکه ما خداوندیم شما را بعبث و بازیچه
آفریده‌ایم و شما را بسوی ما بازگشت نخواهد بود بلکه بازگشت هم بسوی
ماست بدانکه حق سبحانه و تعالی انسان را مکلف گردانیده و عقل داده
و مختارست با ایمان و کفر اگر خواهد ایمان آورد اگر خواهد کافر گردد قوله
اِنَّا هَدَینَاهُ السَّبِیلَ اِمَّا شَاکِرًا وَاِمَّا کَفُورًا و نیز فرمود قوله تعالی
فَمَن شَاءَ فَلیُؤمِن وَمَن شَاءَ فَلیَکفُر ۔ دیگر جای فرموده که قوله تعالی
اَلَم نَجعَل لَهُ عَینَینِ وَلِسَانًا وَشَفَتَینِ وَهَدَینَاهُ النَّجدَینِ
یعنی آیا نگردانیدیم برای شما دو چشم و زبان گویا و قلب و عقل و کمال
و معرفت و هدایت نمودیم ما شما را بدو راه پس ای عزیزان ایزد پاک ن
که اختیار در دست توست علاج کار خود را بکنید و عمر عزیز و اوقات شریف
خود را و بیهوده ضایع مگردانید که شما بجهت لهو و لعب نیافریده اند
و ایشان دستکاری قدرت و صنعت در قالب تو بجهت معرفت و ذکر
و طاعت حق کرده اند که بندگی او را بجای آورید نه برای خوردن و خفتن
و غفلت مثل حیوانات پس باید که امر معروف و نهی منکر را بجا آورده

یعنی

یعنی کاری که خشنودی و رضای حق است طلب نمای قوله تعالی وَاَطِیعُوا الرَّسُولَ
وَاُولِی الاَمرِ مِنکُم یعنی طاعت و اطاعت رسول او و امامان او یعنی اطاعت
حضرت علی علیه السلام با یازده فرزندش که اولو الامر اند بجا آوری و از
عذاب آخرت بترسی که روز قیامت حق است و یحکم را باز خواست خواهد
شود قوله تعالی اِنَّ اللهَ لَا یُخلِفُ المِیعَادَ یعنی بدرستی که خدا خلاف نمی‌کند
قیامت را و پیغمبر و امامان را بپیرو رسنماید و کلام حق را حق دانسته
اطاعت و فرمان برداری نماید فرموده کلام و پیغمبر خدا را بجا آرید و از جمیع گناهان
که نهی شده احتراز کنید و بر نفس خود رحم کرده خود را ستم میکنید و حق سبحانه و تعالی
بندگان را آفریده است و پیغمبران برسالت و علمایان به نصیحت بسوی حق
خود فرستاد تا ایشان را رهنمای کنند بسوی بهشت و بترسانند از دوزخ
کما قال الله خیر امت للناس تامرون بالمعروف و تنهون عن المنکر
یعنی بهترین امت برای مردمان آنکس است که امر کند بمعروف و نهی کند
بمنکر و نیز حضرت رسول صلعم فرموده است که العالم والمتعلم والباقی بهیمة
یعنی بندگان نیکوتر عالم و متعلم است و باقی که علم ندارند عالمیان را ندانند

چوچ است بدانکه آدمیان را عبث نیافریده الله وبجهت لهو و لعب آفریده نشده همچون حیوانات در کار خوردن و خفتن باشند و انسان باید که خود را تابع شیطان نکند و از کید دیو ایمن شود که لہ الله تعالی یا بنی آدم

اَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّیْطَانَ اِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِیْنٌ یعنی ای پسر آدم اینکه بندگی نکنید دیو را بدرستیکه او است برای شما دشمن هویدا حالا حق سبحانه وتعالی در کلام مجید خود دیو را به بندگان خود شناسانیده باشد و مکرر فرموده باشد چرا به فریب شیطان خود را براه دوزخ می اندازند بدانکه

صفات نفس آدمی با نواع است اول نفس اماره دویم نفس لوامه سیوم نفس مطمئنه چهارم نفس ملهمه پنجم نفس شاکره ششم نفس راضیه هفتم نفس قانعه اما نفس اماره آنست که صاحب آن دایم در کسب عصیان باشد اما صفت مبالغه است یعنی بسیار فرماینده است و امر کننده است بکارهای بد و گناه چنانکه حق سبحانه وتعالی در کلام خود فرموده است که اِنَّ النَّفْسَ لَاَمَّارَةٌ بِالسُّوْٓءِ

حدیث هارون رشید علیه اللعنة آورده اند که هارون رشید علیه اللعنة را زنی بود که دشمن اهلبیت

اهلبیت بود و خود نیز دشمن داشت و مکرر بشوهر خود می گفت که اگر من بدوزخ می روم از سبب اینست که شما با اهل بیت دشمن دارید و اگر نه گناهی از من صادر نشده که به سبب آن گناه داخل دوزخ شوم و نصیحت در باب اهلبیت میداد آن حرامزاده قبول نمی کرد روزی خود نشسته بود سوگند خورد که زن من بهشتی است و بعد آن پشیمان شد که سوگند بغیب خوردم چه دانستم که او بهشتی است یا دوزخی علما را حاضر کردانیده و از ایشان پرسید هیچ کس جواب او نداده اند آخر قاضی ابو یوسف را گفت که جواب مسئله مرا بدهید ابو یوسف گفت بدهم اما باید که زن بخلوت برو بینم پس خلوت ساخته اند و قاضی ابو یوسف از آن زن پرسید که راست بگو که هیچ جای بگناه مشغول شده و آن زن از ترس خدا تعالی باز استاده گفت ای قاضی آری غلام خلیفه را عاشق بودم بر خود خواندم چون غلام بخانه در آمده از ترس خدا تعالی در دل من در آمد و لرزه در اندام من افتاد که اگر مخلوق نمی بیند یقین دان که خالق می بیند و می داند روا نداشتم و نکذاشتم و قاضی ابو یوسف گفت سوگند تو راست است که خدای تعالی فرموده که در کلام مجید خود که وَاَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهٖ وَنَهَى النَّفْسَ

عَنِ الْهَوٰى فَاِنَّ الْجَنَّةَ هِیَ الْمَاْوٰى یعنی هر که بترسد در محل کاری که نهی شده باشد از برورد کار خود و نهی کند نفس خود را از هوا و هوس شیطان و کبر دور از آن کار پس بدرستیکه او راست به بهشت است دویم نفس لوامه آنست آدمی بعضی مدت بسبب جهالت در گناه شروع کرده باشند و پس از آن از خواب غفلت بیدار و از مستی شراب غرور هشیار بود و برگشته آنحضرت بود چون بخدمت حضرت فاطمه علیها السلام رسید دید که آنحضرت قدر جو در پیش نهاده بیکدست آسیاب میکرد و بیکدست گهوارهٔ مبارک آنحضرت امام حسین علیه السلام میجنبانید و میگفت تَجْرَعِی نَفْسِیْ بِمَرَارَةِ الدُّنْیَا بِحَلَاوَةِ الْاٰخِرَةِ یعنی بچشان نفس خود بتلخی دنیا تا شیرینی آخرت هر آن بهتر باشد از دنیا وما فیها و هر گاه

[illegible]

بچنین کند

چنین کند خدای تعالی او را در بهشت جای خاص دهد چنانکه قال الله تعالى یَاۤ اَیَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِیْۤ اِلٰى رَبِّكِ رَاضِیَةً مَّرْضِیَّةً فَادْخُلِیْ فِیْ عِبٰدِیْ وَادْخُلِیْ جَنَّتِیْ

حدیث موسی ع آورده اند که موسی ع روزی با خدای تعالی مناجات کرد که الهی باید بدانم که فردا قیامت با من در بهشت شریک که خاص بودند ندا آمد که یا موسی در فلان شهر قصاب هست او با تو در بهشت شریک تو است موسی علی نبینا علیه السلام گفت الهی مرا اجازت ده تا بروم و شریک خود را ببینم ندا آمد که یا موسی برو پس موسی ع در آن شهر برفت و قصاب را دید که در دکان استاده است گوشت میفروشد موسی بر او سلام کرد و تدری رباو داد گفت گوشت می خواهم اما از آنجا بردار که من میگویم گفت بجان منت دارم آنکه گوشت بر گرفت و بداد و موسی ع گفت اینرا نمی خواهم از جای دیگر بردار گفت منت دارم و دیگر باز کشید و بداد و باز قبول نکرد تا بحدی که اندک گوشت که در دکان او بود همه را کشید و پاره پاره کرد اند هیچ کدام قبول نکرد و قصاب نه رنجید و سخن زشت بروی او نگفت پس موسی ع گفت گذشت گوشت را نمیخواهم زر مرا باز ده گفت

منت دارم آنگاه زن را باز داد عاقبت شب در آمد موسی ع گفت من اینجا
غریبم هیچ تو اینکه مرا بخانه خود برده مهمان کنی قصاب گفت منت دارم
موسی ع السلام را در خانه خود برده چون موسی ع بخانه او رفت زنی دید
آراسته در خانه او نشسته و یک کوزهٔ بزرگ نهاده بود و قصاب آمد
آنچه در آن کوزه بود بریخت و از آن بوی ناخوشی بمشام موسی ع رسید
چون وقت طعام رسید و کاسهٔ طعام حاضر کرد و از کاسهٔ خود هرچه بهتر
بود برداشت و زنبیلی آنجا آویخته بود و در آن زنبیل ریخت و گفت
طعام تناول کن موسی گفت من طعام نخورم تا مشکل من حل نکنی گفت
مشکل تو چیست موسی ع گفت شنیده بودم که زن نداری این زن کیست
قصاب گفت این زن زانیه بود در این شهر هر شب شخصی میبردی
و بامداد یک درهم بوی دادی و من هر شب یک درهم بوی میدهم و تا صبح
نماز میفرمایم تا یکی از گناه کمتر شود موسی گفت آنچه در کوزه بود ریخت
چه بود گفت آن خمر بود هر شب یک کوزه خمر میخرم و میریزم تا خلق از خوردن
آن گناه کار نشوند موسی گفت در زنبیلی چیست گفت مادرم که پیر است
و در زنبی

و لنگ نیز الله اورا در آن زنبیلی نهادم و روا ندارم که هرچه از طعام
بهترین بخورم اول اورا میدهم موسی ع گفت چند سال است که چنین
میکنی گفت سیصد سال است من اورا رعایت میکنم اما مادر این
هر روز خدا را درخواه میکند که جان من در پیش موسی استاند موسی ع
گفت ای جوان موسی منم پس موسی را زیارت کرد و خود را در پای
موسی انداخت و معذرت بسیار بگفت وانگاه مادر را برداشت
و به پیش موسی نهاد و مادر قصاب چون روی موسی را بدید شکر
کرد و گفت بار خدایا جان من بستان دعای او مستجاب شد
و خدایتعالی را جان سپرده زنده در پیش موسی ع بستاند موسی
ع بر جنازهٔ وی نماز گزارد و دفن و قصاب را بشارت داد
که در بهشت شریک من تو خواهی بود چهارم نفس صابره آنست
که در هر رنج و مصیبت و بلا و آزار و مشقت که رو دهد صبر کند
و جزع و فریاد نکند چنانکه خدایتعالی در کلام مجید فرموده است
وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ

وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ حدیث آورده اند و همچنانکه
حضرت امیر المؤمنین ع در مرگ برادر خود جعفر طیار صبر کرد آورده اند
که چون خبر مرگ جعفر که اورا در یکی از جنگها کشته بودند با امیر المؤمنین ع
خبر او رسید جز این نگفت که إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ پس خدای
تعالی بروی صلوات فرستاد که أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ
وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ پنجم نفس شاکره آنست که نعمت خدای
تعالی شکر کند و خدایتعالی آنچه روزی کرده باشد قانع باشد چنانچه روایت
کرده اند که حضرت عیسی ع گفت بار خدایا در بهشت جفت من که خواهد
بود ندای الهی در رسید که یا عیسی در فلان محله زنی هست که او جفت تو
خواهد بود عیسی ع گفت الهی اگر رخصت باشد بروم و جفت خود را
ببینم ندا آمد که برو عیسی علیه السلام بیامد زنی را دید که دست و پای
و چشم و گوش هیچ کدام نداشت و بر زبان همی گفت که الحمد لله عیسی علیه السلام
نزدیک او رفت و سلام کرد و گفت ای زن شکر خدایتعالی بکدام
نعمت میکنی گفت یا روح الله اگر دست داشتمی حرام گرفتمی اگر پا داشتمی بسوی
حرام

حرام رفتمی و اگر گوش داشتمی حرام شنیدمی و اگر چشم داشتمی نامحرم دیدمی و آن
هیچ کدام ندارم اما دلی دارم که خدا را میداند و زبانی دارم که خدای را میخواند
و از این بهتر نعمت کدام است که من شکر آن نعمت می کنم ششم نفس
نفس راضیه است که بقضای خدایتعالی راضی باشد چنانکه در حکایت آورده اند
که یکی از اصحاب حضرت رسالت پناه ع روزی با زن خود گفت که در خانهٔ
ما هیچ چیزی هست که امروز پیغمبر صلی الله علیه را ضیافت کنم زن گفت
آری قدری جو هست آرد آردی و نان می پزیم و یک بزغاله
داریم بریان میکنیم و پیغمبر را بضیافت می آوریم پس مرد بزغاله را کشت
و پای بر بست و پسر بدید و زن جو را آرد کرد و نان پختن و بریان
کردن مشغول شد و مرد برفت که حضرت خواجهٔ کائنات ع در منزل
خود بیاورد و ایشان را دو فرزند بود یکی مهتر و یکی کهتر را گفت بیا تا ما
بازی کنیم پس فرزند مهتر دست و پای کهتر را بر بست و کارد در حلق
نهاد و بکشت و چون چنین بترسید و بگریخت و در و بر آمد رفت
و در پس دیوار کهنه پنهان شد قضا را دیوار بیفتاد و او نیز هلاک

شد چون مادر از نان پختن و بریان کردن فارغ شد و بخانه آمد فرزند را
کشته دید با خود گفت ویرا در جای پنهان کنم تا بناید پدر او را ببیند
بی تابی کند و فریاد آغاز کند و پیغمبر ع وقت ناخوش گردد و فرزندان را
برگرفت و در درون خانه پنهان کرد و خاموش گشت چون شوهرش بیامد
بطریق خوشی روی پیش دبرفت مرد پرسید که فرزندان کجا رفته اند زن
گفت ببازی کردن رفته اند پس پدر بطلب فرزندان بدر رفت یکی را دید
که دیواری برو فرود آمده و او را کشته با خود گفت کاشکی مادر نداند که دل
مادران ضعیف تر است و عقلشان کمتر است و او را در همان جا پنهان کرد
و بعد از آن حضرت رسول صلعم با اصحاب بمنزل ایشان بیرون آمد و ایشان
در قدم مبارک آنحضرت در افتادند خوشحالی بسیار ظاهر کردند و مرد
در دل خود پنهان داشت تا زن نداند و زن نیز یاد آن واقعه نکرد
تا مرد نداند پس خوان حاضر کردند حضرت رسول صلعم که نان را تناول کند
ناگاه جبرئیل ع در رسید و گفت یا محمد ع خدا تعالی ترا سلام می رساند
و می گوید که نان مخور تا فرزندان ایشان حاضر نشود پیغمبر ع گفت ای مرد

فرزندانرا

فرزندانرا بیاور تا با هم یکجا نان بخوریم این مرد در ماند که جبرئیل ع
بیامد و احوال فرزندان بحضرت عرض کرد و گفت خدا تعالی میگوید که
ایشانرا آواز کن تا عجایب به بینی پیغمبر ایشانرا آواز کرد هر دو زنده
شدند و در پیش پیغمبر ع آمدند بجهت آنکه ایشان بقضای خدا تعالی
راضی شده بودند هفتم نفس نفسی تا لغیر است که هر چه خدا تعالی
بدهد قناعت کند و حسد به برادر مسلمانان نبرد و ببلای خدا
راضی باشد چنانکه در حکایت آورده اند که در بنی اسرائیل
مردی بود درویش تا حدی که دو سه روز هم گذشتی که در خانه
او چیزی خوردنی نبودی زنی داشت ویرا گفت ای مرد مرا در درویشی
تو صبر نیست یا مرا طعام سیر بده و یا رها کن مرد گفت ای زن
فردا بروم بمزدوری و چیزی بستانم و بیارم بامداد مرد به بازار رفت
و در میان مزدوران بنشست جمله مزدورانرا بکار بردند او را هیچ کس
نبرد برخاست و وضو بساخت و در مسجد رفت و تا شب نماز
بگذارد و شبانگاه تهی دست بخانه آمد زن روی ترش کرد و گفت ای مرد

چرا تهی دست آمدی گفت امروز غم مخور که فردا هم کار بکنم و مزد دو روزه را
بستانم و چون روز شد مرد برفت و باز در مسجد بنماز بایستاد و
شبانگاه تهی دست باز آمد زنش باز ترش روی شده پیش آمد و گفت
باز تهی دست آمدی این چه مزدوریست مرد گفت ای زن امروز هم صبر کنی
تا فردا بروم و مزد سه روزه را بستانم زن گفت آنکس که جهت او کار
میکنی چه نام دارد گفت خواجه کریم زن گفت کیست در این شهر که خواجه
کریم نام دارد بامداد چون بیرون آمد زنش گفت امروز پاره آرد بستان
والباقی زر مرد برفت و وضو بساخت در مسجد رفت و باز شبانگاه
بنماز مشغول شد و چون شب در آمد انبانرا از خاک مسجد
پر کرد و بدوش گرفت و بخانه آمد چون در خانه رفت از خانه بوی
مشک می آمد و انبانرا در پس دیوار نهاده چون چشم زن بر او افتاد
و پنداشت که آرد آورده است و در خانه نهاد خندان پیش آمد
مرد گفت چیست که میخندی و این بوی مشک از کجاست زن گفت
مردی آمد و در پس این دیوار بایستاد و یک طبق سیم داد و گفت

مرا آنکس

مرا آنکس فرستاد که شوهر تو برای او کاری کند و این مزد سه روزه است
ای زن شوهر ترا بگو که کار خود را بیشتر تا مزد بیشتر بدهیم مرد
بگریه آمد و گفت ای زن بدان و آگاه باش که من هیچ کار مخلوق نکرده ام
این همه فضل خداست و اظهار این برای از این جهت کردم که دل خوش
شوی و بجای پرستی مشغول شوی و دل در کرم خالق بندی و انبا نرا
که اینجا نهاده از ریگ مسجد پر کردم آن تهی کنی و زن برفت و سر
انبانرا بگشاد دید که پر از مروارید است گفت ای مرد
نه خاکست بلکه مروارید است مرد گفت آن فضل خداست هر گاه بنده
از روی اخلاص در طاعت و عبادت تقصیر نکند حضرت حق سبحانه
و تعالی روزی او را بوجه الاحسن به او میرساند چنانکه حق
تعالی در کلام مجید خود فرموده است که خلقکم ثم رزقکم یعنی
یعنی آفریدم شما را پس بدادم روزی شما را و نیز فرموده الله هو الرزاق
یعنی خداوند عالمیان اوست که روزی دهنده است و نیز فرموده در کلام
خود وما من دابة في الارض ولا في السماء الا على الله رزقها

یعنی نیست جنبنده در زمین و نه در آسمان مگر که برای خداست
رزق ایشان و هر گاه که رزق بدست خداست چه دین مظلوم و گناه
وبال است که از جهت رزق در دنیای کشم و خلق را آزار می رسانیم و نیز
فرموده که وَاللّٰهُ خَیْرُ الرَّازِقِیْنَ یعنی خدا بهتر روزی دهنده کان است
چنانکه حضرت رسول ؐ فرمود که اِنَّ اللّٰهَ تَعَالیٰ خَلَقَ الْاَرْزَاقَ قَبْلَ
الْاَجْسَادِ بِاَلْفِ عَامٍ یعنی بدستیکی خدای تعالی بیافرید رزق را پیش
از جسمان پیش از جسمان بهزار سال و نیز فرموده است که اَنَا اَرْاَفُ مِنْ
عِبَادِهٖ مِنْ وَالِدِهِ الشَّفِیْقِ یعنی خدای تعالی مهربانتر بر بندکان از مادر
و پدر است حدیث جان دادن حضرت موسی ؑ روایت است چون وفات
حضرت موسی علی نبینا علیه السلام نزدیک رسید عزرائیل ؑ نزد وی
آمد و گفت یا عزرائیل بزیارت آمده یا بقبض روح گفت بقبض روح
گفت از کدام راه جان من بردار گفت از راه دهان گفت نتوانی چرا
که دهان من با خدای تعالی سخن گفته است گفت از راه گوش گفت گوش من
کلام خدا شنیده است گفت از راه چشم گفت نور تجلی دیده ام گفت از نا
خونهای

خونهای پای تو گفت از این پا بطور سینا رفته ام عزائیل باز گشت
بمقام خود آمده و گفت خداوندا هر چه گفتم کلیم تو آنرا حجت آورده ندا
ندا آمد که یا موسی مگر دوست نمیداری که بجوار رحمت ما آیی گفت
خداوندا مراد من همه وقت این بود که بر رحمت تو واصل شوم لیکن در آرزوی
آنم که یکبار دیگر در مقام قرب آیم و مناجات کنم و ندای ستنوم و دیگر
گفت خداوندا دختران دارم و دل من در اندیشه ایشان است یعنی
بتو سپارم چرا که قوم من چون بهارون سپردم هم گوساله پرست شد ندا
دیگر گفت الهی ایشان را از کار بد و دین بد و افعال حرام نگاه دارند آمد
که یا موسی عصا را بردار بلب دریا رو و عصا را بر دریا زن تا قدرت
ما را مشاهده کن و چون موسی بکنار دریا رفت و عصا را بر دریا زد
دریا بشکافت و سنگ سیاه پدید آمد بار امر الهی در رسید
که عصا را بر سنگ زن چنان کردی سنگ بشکافت کرمی از میان
یعنی خورد خورده
سنگ در آمد و برگی سبز در دهان گرفته باوان فصیح این تسبیح بگفت
سُبْحَانَ مَنْ یَرَانِیْ وَیَسْمَعُ کَلَامِیْ وَیَعْرِفُ مَقَامِیْ وَیَرْزُقُنِیْ وَلَا یَنْسیٰ

یعنی پاک و منزه است آن خدای که مرا می بیند و آواز می شنود و مقام مرا می داند
و مرا روزی می دهد و فراموش نمی کند پس ندا آمد که یا موسی ما کرمی حالا
در میان سنگی فراموش نمی کنیم پس دختران ترا که بمن داده کا نشد
کی ضایع کذاریم مارب العالمین بعد از آن موسی ؑ با عزرائیل گفت کار
خود بکن و شیخ سنائی قدس سره بمناجاتی نظم کرده که هر که بصدق
دل بخواند بمقصود خود برسد اینست سُبْحَانَ مَنْ یَرَانِیْ بیچاره بی مکانی
بی عیب غیب دانی سُبْحَانَ مَنْ یَرَانِیْ دائم کرم کاری رزاق مور ماری
غفار بردباری سُبْحَانَ مَنْ یَرَانِیْ عالم نبود و بودی آدم نبود بودی
محتاج کس نبودی سُبْحَانَ مَنْ یَرَانِیْ کرمی میان سنگی روزی رسان تنگی
روزیش بی درنگی سُبْحَانَ مَنْ یَرَانِیْ کرم ضعیف بنگر
در بطن سنگ صرصر دانه که اوست داور سُبْحَانَ مَنْ یَرَانِیْ
قصه ابوجهل لعین نقلست که روزی ابوجهل لعین بر در مسجد
بیرون آمد گفت یا محمد از تو یک معجزه می طلبم اگر راست گویی من
با قوم خود با تمام بدین تو آیم و دست خود را در درون آستین پنهان
کرده بود

کرده بود گفت بدانکه در دست من چیست پیغمبر ؑ بالهام الهی فرمود که در دست تو
حقه است و حقه بر کرباس پاره بسته و در درون حقه دانه در است
و در آن در میان مجلوج است و یکطرف سفته و یک نیم سفته و لعل پاره ایست
و در درون لعل کرم لیست سرخ و برگ سبزی در دهان دارد ابوجهل لعین گفت
یعنی قد رسل
اینها همه راست است اما کرم و برگ سبز که در دهان دارد چه معلوم شود حضرت فرمود
که لعل را بشکن تا معلوم شود ابوجهل لعین گفت که این لعل اگر پاره شود قیمت
تمام دارد چون بشکنم ناقص شود و در آن آنشا صحابه مالیداری آنجا حاضر بود
با ابوجهل گفت که لعل خود را قیمت لعل ترا بدهم ابوجهل باین معنی راضی شد
چون را بشکستند کرمی ضعیفی برگ سبز در دهان و از میان لعل بیرون
و حضرت آن کرمی را بر کف مبارک خود نهاد پرسید که چند گاه است که در میان این
لعل آن کرم بفرمان سبحانه و تعالی او بجواب حضرت رسول الله جواب داد و گفت
یا حبیب الله عمر هاست که مقام من اینست و حضرت رب العالمین هر روزی
سه برگ چنین بمن می رساند حالا مرا یک برگ نمی گذارد و حضرت
رسول ؐ گفت ~~کیجیکست حالا~~ که تسبیح توحیت ~~حالا~~ که برکت آن بتو روزی
میرسید

الا کوم گفت اینت سبحان من یراهٗ ویسمع کلامی ویعرف مقامی
ولا یرزق ولا ینسی رسول صلعم فرمود که قومی اند که طاعت خویش در دنیا
می طلبند و ما قومی هستیم که راحت ما باز داشته اند که در آخرت بما دهند
و ما در دنیا از بهر طاعت حق آمده ایم نه از بهر راحت نفس باید زاد
آخرت وزاد مرگ که زنده کانی بر داریم که این دنیا از بهر بندکان
آفریده اند که در و طاعت کنند با وجود که این بجا اوست لولاک لولاک
لما خلقت الافلاک با وجود که این مرتبه عزیز در شان آنحضرت بود
و خاک ضد رامی کشید و دنیا را ساعتی شمرد و زندکانی چنین
وای ما ها روای بر کردار و عمل ناشایسته مباهات میکنیم که در روز
قیامت چون کذران باشیم چنانکه روزی اعرابی از حضرت رسول صلی الله حدیث جبرئیل
پرسید که یا رسول الله دنیا چیست رسول صلعم گفت دنیا چیزیست کند بد ملعون
و دام شیطان و خلق بسیار درین گرفتار شدند اعرابی گفت آخرت
چیست فرمود که آخرت دو سرا است یکی بهشت که ماوای پیغمبران و صالحان
و مومنان است و یکی دوزخ که آن جایگاه فرعونیان و کافران و ترسایان و جهودان
و ظالمان

و ظالمان و منافقان است بدلیل کلام الهی فریق فی الجنة وفریق
فی السعیر یعنی گروه در بهشت و گروهی در دوزخ خواهند رفت و همیشه اهل
بهشت در بهشت و اهل دوزخ از دوزخ باشند باز گفت یا رسول
الله امت کدامند گفت عالمان و متعلمان و صالحان و باز گفت میان
دنیا و آخرت چند باشد گفت چندان که چشم برهم زنی این بگفت و ناپدید
شد رسول صلی الله فرمود که آنجماعت این جبرئیل ع که آمده بود که شما را از
دنیا وما فیها بیان دارد حدیث جناب ابراهیم علیه السلام آورده اند که ابراهیم
علی انبینا علیه السلام فرمود که خدای تعالی مرا به سه چیز دوست خود خوانده اول
آنکه کار خدا را بخدا کذاشتم در کار بندکی پیش کرفتم دوم آنکه هرکز جانشت
و شام بی مهمان نبودم سیم آنکه هرکز غم دنیا نخوردم یحیی ابن معاذ جبلی
رضی الله عنه گفت که حکمت از آسمان می بارد بر دل بندهٔ چون باران
واندران دل نبارد که چهار خصلت دور باشد اول دوستی دوم
اندوه غم دنیا سیم حسد بردن بر برادر مسلمانان چهارم دوستی جاه
و منزلت و حشمت دنیا حدیث نوح ع درخبر است که روزی

جبرئیل علیه السلام نوح نبی را گفت ای آنکه عمر تو به نهصد سال
رسید دنیا را چون دیدی گفت دنیا سرایی دیدم که دو در که از این
در آمدم و از آن بیرون شدم هیچ حلاوتی ندیدم چنانکه رسول ع
فرموده است که ترک الدنیا رأس کل عبادة ونیز فرموده که طلب
الدنیا رأس کل خطیئة و ترک دنیا گفتن بهترین نعمتها ست
هر کرا حق تعالی کرامت داده است در و پنج چیز باید اول دست بلا صبر
کردن دوم زبان بخیر داشتن سیم باندک چیز در دنیا قناعت
کردن چهارم علمی که بدان راه خدا یابد پنجم رفیقی که راغب باشد
بکار آخرت حدیث علم آموختن روایت است حضرت رسول صم
فرموده که بابی از علم آموختن بهتر است مرا از آنکه کوه ابوقبیس زر کرده
از آن بصدقه دهم و نیز فرموده که هر متعلم که رود که علم خدا را بیاموزد
بهتر بهر قدمی که بر دارد حق تعالی طاعت یکساله میفرماید و نیز
فرموده که عالمان کرامی دارد بهشت او را واجب بود و نیز رسول ع
فرموده که علم بهتر بود از نماز و طاعت کردن بجهل چنانکه رسول صم
که بطلب العلم

که بطلب العلم افضل مرةً وجلةً من کل طاعة فی الارض یعنی
فاضلترین طاعت علم آموختن است برضای حق جل وعلا و دیگر رسول
صم فرمود که چون حق سبحانه وتعالی بسیادت و کرامت به امتان من خواسته
است نشان باشد که عالمی در میان ایشان پدید آید تا ایشان را براه راست
دارد ونیز فرموده اگر بعد از من عالمان نبودی امتان من در هلاک
افتادندی چنانکه حضرت رسول الله فرموده که العالم والمتعلم والباقی
بهیمة یعنی بنده عالم است و متعلم و باقی بوج است که علم میراث پیغمبران است
و مال میراث فرعونیان و ظلمان و کافران است و علم صاحب خود را نگاه میدارد
و مال مرد را در دوزخ و ورطه هلاک [illegible] می اندازد و عالمان روز
قیامت ثواب دهند و مال داران را حساب کنند ونیز حضرت
رسول صم فرمود که نگاه کردن در چهار چیز عبادت است اول در قرآن دوم
در مسجد سیم در روی عالمان و در روی مادر و پدر و مادر
ونیز فرمود رسول الله فرمود که هر که هر که عالمان را زیارت کند همچنان
باشد که مرا زیارت کرده باشد که چرا که رسول صم فرموده که العلماء ورثة

الأنبیاء و از حضرت رسول ع م منقول است که میفرمود بسیار روزه داری
هست که بجز گرسنگی و تشنگی ایشان را فایده نبود زیرا که ریائی بود
حق تعالی طاعت ریا را قبول نمی کند و نه پذیرد بدانکه چند چیز
بباید ثواب چند چیز را ببرد اول حسد و ریا بباید ثواب نماز را
ببرد دوم منت بباید ثواب زکواة صدقه را ببرد چهارم طمع سیوم
ثواب جهاد را ببرد پنجم تکبر بباید ثواب تواضع را ببرد ششم
دروغ بباید ثواب [illegible] راستی ببرد مقدمه دیگر ابراهیم ع
آورده اند که آتش پرستی با ابراهیم خلیل الله بگذشت و از وی طعام
خواست ابراهیم ع گفت اگر طعام دهم که مسلمان شوی آتش پرست
از در او رنجیده برفت و حق سبحانه و تعالی وحی کرد که یا ابراهیم هفتاد
سال است که او آتش پرست چون است که ما او را رزق و روزی
میدهیم و روزی او را دریغ نمی کنم امروز یکبار تنها از تو طعام
خواست چرا از وی دریغ کردی ابراهیم ع چون این عتاب شنید از
عقب او برفت و بخانه آورد و مهمانی کرد آتش پرست گفت سبب
بجیست

چیست که اول براندی و آخر بخواندی ابراهیم ع گفت که خدای تعالی
مرا بمن هم چنین خطاب فرستاد آتش پرست مسلمان شد
حدیث پادشاه بنی اسرائیل حدیث دیگر آورده اند که در
بنی اسرائیل پادشاه بود در ولایت وی عابدی بود و بدیدن
پادشاه رسید پادشاه وی را بخواند و از وی درخواست که هم صحبت
وی باشد عابد گفت ای پادشاه نیکوی گوی ولیکن چه میگوی
اگر تو روزی بخانه آی و مرا بینی که با کنیز تو بازی میکونم با من چکنی
پادشاه در خشم شد و وی را دشنام داد و گفت ای فاسق ترا
زهره آن باشد که با من بی ادبی کنی گفت ای پادشاه مرا خدایست
کریم و رحیم که اگر روزی هفتاد بار مرا در گناهی بیند بر من خشم نگیرد
و مرا درگاه خود نراند روزی از من بآن نکرد پس چه گونه درگاه چنان
پادشاه را بگذاریم و بدرگاه تو آیم که ناکرده گناه بر من خشم می گیری اگر گناه هم
بینی خود چکنی حدیث احوال قیامت حدیث دیگر در وصف
قیامت که حق تعالی در کلام مجید خود فرموده است که یَوْمَ یَفِرُّ الْمَرْءُ

مِنْ أَخِيهِ وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ وَصَاحِبَتِهِ وَبَنِيهِ لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ
یعنی روز قیامت روزیست که بی گریزد پدر از پسر و پسر از مادر
و مادر از برادر و غلام از آقا و هر کسی در کار خود فرومانند و آن روز
بهشت را بدست راست بیارانید و دوزخ را بدست چپ و منادی
ندا کند که وَامْتَازُوا الْيَوْمَ أَيُّهَا الْمُجْرِمُونَ یعنی امروز گناه
کاران را از مطیعان جدا کنید و بسیار باشد که مادر را بدوزخ برند و فرزندان را
به بهشت و یکی بدوزخ و همگی از یک دیگر فرار میشوند و هر کسی در فکر
اند و خود فرومانند و بعضی بغلها آتشین و بعضی بموی سر ایشان
و بعضی بشکم بتازیانه آتشین بهم از مصیبت و غم و اندوه و عذاب
و عقاب و نقان نالان و گریان و از گرمهای قیامت العطش گویان
و بمشقت و شدت تمام بدوزخ می برند حدیث قیامت از رسول صلی الله
علیه و آله فرمود که اول کسی که در روز قیامت زنده میشود اسرافیل است
که صور زند و خلقان زنده می شود چنانکه حق تعالی در کلام مجید
خود فرموده که یَوْمَ یُنْفَخُ فِي الصُّورِ آورده اند که گنهکاران در روز
قیامت

قیامت بسبب افعال و اقوال قبیح خود شان هزار سال بگریند
که آب چشم ایشان آخر شود و هزار بگریند چنانکه از دیده ریم آید
چنانکه از بسیاری گریستن از رویها و دیدهای ایشان جویها بدید
آید که کشتی در آنجا اندازند و روان شود و بیکدیگر گویند که صبر کنیم
که در دار دنیا صبر کلید راحت بود و هزار سال دیگر صبر کنند و هیچ فائده
نشود و این بر زبان رانند که سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَجَزِعْنَا أَمْ صَبَرْنَا مَا لَنَا
مِنْ مَحِيصٍ ای عزیز بدانید که هر چیز را محلیست و هر کار را وقتیست و کار
نه بوقت باشد بی فایده است توبه و در گور پشیمانی در پل صراط
و گریه در دار دنیا باید که منزلگاه یکساعت است و آخرت منزل
ابدی است چنانکه ثواب امروز در دنیا اطاعت و عبادت حق را
بجا آورد و باحوال خود بگریسید و از گناهان پشیمان شوید پیش
که فوت شده باشد قضا کنید و ظلم و ناحق مکنید و حقوق مردم را
در ذمت خود نگذارید و ادا کنید کلام خدا را بشنوید و بآن عمل
کنید و بعد و زینت دنیا و زندگانی دنیا فریفته مشوید و بآن کار

آخرت را بسازید که شاید ارحم الراحمین از آتش دوزخ برهاند نجات
دهد و نیز حضرت رسول الله فرموده که الدنیا ساعة فجعلناها طاعة
یعنی دنیا و زندگانی او یک ساعت است پس گردانید آن ما برای طاعت
و هم چنانکه شمس تبریزی نظم نموده برخیز کار خود بساز
با ملک مال و زر منناز کین راه دور است دراز ای دل دمی بیدار شو
ای خفته خفته روان ای مرده نادیده جان برخیز که رفته کاروان
ای دل دمی بیدار شو و هم چنانکه حق تعالی در کلام مجید خود فرموده است
که یَوْمَ لَا یَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ إِلَّا مَنْ أَتَى اللّٰهَ بِقَلْبٍ سَلِیمٍ
یعنی روزی که نفع نمی دهد مال و نه ابنان مگر آنکس که بیاید تن
رستی بدل او و روزی شود که نامهٔ اعمال هر کس را بدست
خود دهند و گویند که هَاؤُمُ اقْرَؤُا کِتَابِیَهْ یعنی اینست بخوانید
کتاب کردار عمل خود را و چون گناهکاران نامهٔ خود را بخوانند و در وی
هم گناه بینند و شرمسار شوند و گویند بار خدایا این نامهای ما نیست
و ما از این گناه خبر نداریم پس ندای ربانی در رسید که اگر اعضای شما

که از شماست

که از شماست گواهی دهد چه گوید گویند بلی از ماست خدای تعالی
بر زبان ایشان را مهر نهند و دست و پای ایشان را سخن در
ورد و می پرسید که آنچه در نامه سیت و شما کرده اند همه را بگوئید
دست و پا و سایر اعضا گواهی میدهند که آری ما کرده ایم چنانکه
حق تعالی در کلام مجید خود فرموده که اَلْیَوْمَ نَخْتِمُ عَلٰی اَفْوَاهِهِمْ
وَتَشْهَدُ اَرْجُلُهُمْ بِمَا کَانُوا یَکْسِبُونَ و چون آدمی را در گور نهند
گویند که یَا عَبْدَ اللّٰهِ اَتَیْتَ مِنْ دَارِ الْمَزْرَعَةِ اِلٰی دَارِ الْبَعِیدِ یعنی
ای بندهٔ خدا از سرای کشتی که به سرای درویدن که آمدی بیا
تا چه داری و درو دار دنیا چه کرده چنانچه رسول علیه السلام فرموده الدُّنْیَا مَزْرَعَةُ
الْآخِرَةِ و حضرت رسول الله صلعم میفرماید که هر روز زمین پنج نوبت آواز می کند
و اول میگوید که آگاه باشید ای فرزند آدم امروز شما در روی من می
روید و رفتن شما در شکم من است و دوم میگوید که امروز شادان
و خوشحال در پشت منید زود باشد که در شکم من اندوهگین
شوید سوم میگوید که ای فرزند آدم امروز در پشت من می خندید

زود باشد که در شکم من گریه کنید چهارم میگوید که ای فرزند آدم امروز
در پشت من می اندیشید گناه میکنید زود باشد که در شکم من بعذاب
آخرت گرفتار شوید پنجم گوید که ای فرزند آدم امروز در پشت من حرام
می خورید زود باشد که در شکم من زقوم بخورید نقل است دیگر آورده اند
که حبیب عجمی را زنی بود عماره نام که هر دو بسیار اهل تقوی و پرهیزکار
و حریص به طاعت و عبادت بودند و چون پاره از شب میرفت با زن خود
می گفت که قومی حتی تقصع الطریق و قد مضت القافلة والسفر بعید
والزاد قلیل یعنی ای زن برخیز که راه قیامت در پیش که قافلهٔ قیامت بگذشتند
و سفر دور و دراز است زاد اندک و بازاد کم به چنین سفر دراز قدم نهادن مشکل است
و هم چنانکه حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرموده که آه من قلة الزاد وطول
الطریق وبعید السفر وعظیم المورد یعنی آه که زاد قیامت اندک است و راه
دور و دراز و در آمدن گاه سخت و بزرگ و همچنانکه حق تعالی در کلام مجید
خود فرموده فَذٰلِکَ یَوْمَئِذٍ یَوْمٌ عَسِیرٌ و نیز حق تعالی در باب زاد
یعنی توشهٔ راه در کلام خود فرموده که وَتَزَوَّدُوا فَاِنَّ خَیْرَ الزَّادِ التَّقْوٰی

یعنی

یعنی بهترین توشهٔ شما پرهیزکاریست یعنی توشهٔ راه آخرت نان و آب و زر
دنیا نیست یعنی پرهیزکاری و طاعت و عبادت و تصدق دادن و مسکین را
طعام دادن و عمل صالح کردن است و از حق تعالی در آخرت عوض خواستن است
و حالا که اختیار در دست است هر کس جهت خود زاد راه را باید که بهیه سازد و دیگر
مهتر بهتر عالم صلعم میفرماید که ای مؤمنان بدانید هر شب جمعه خصوصاً در جمعه رمضان
ارواح مؤمنان در آسمان اول آیند و فرود آمده هر کدام در برابر خانه
و منزل خود بایستند و بتضرع و زاری هر چه تمام تر آواز کنند و گویند
که ای فرزندان و پدران و مادران و زنان و دوستان و خویشان ما بر ما رحم
کنید و صدقه و خیرات و طعام و دعا و تلاوت قرآن و هر چه توانید از نیکی در کار
ما کنید که ما غریب و محتاج و نا امید از طاعت و عبادت بر غریبی و محتاجی
و نا امید از طاعت و عبادت بر غریبی و محتاجی ما رحم کنید و ما را بخیر
یاد آرید و فراموش مکنید و بدانید که ملک و مال دنیا اکنون بدارث
شماست و هم را ما بهم رسانیده بودیم و اویلا که در طاعت و صدقه و خرج نکردیم
و بگذاشتیم و الحال از آن مال چیزی بما نرسید و اگر کسی جهت ایشان

صدقه و خیرات و تلاوت قرآن دهد البته که خدای تعالی عوض آن صدقها حسنه
کرامت می کند از نعمتها بهشت طبقهای ایشان میفرستد و چون کسی برای ایشان
چیزی نه دهد ناامید از آنجا برمی گردند پیغمبر صلعم این بگفت زار زار بگریست
که از بسیاری گریه چیزی نتوانست گفتن و بعد از زمانی روی مبارک
بسوی اصحاب کرد و گفت ای یاران نیسی از آن روز که دست شما بحال شما
نرسد جهه خود صدقه و خیرات و دعا و تلاوت قرآن و طاعت و عبادت
و حسنه کنید و فکری در روشنی آخرت نمایید که در روشنی قیامت سخت است
و مشکل است و همچنان که شیخ سعدی الرحمة فرموده برگ عیشی بگور خویش فرست
کس نیاید ز پس فرست و همچنانکه حق تعالی در کلام مجید خود فرموده است
يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ و نیز در کلام فرموده مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ
أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلَ فِي كُلِّ
سُنْبُلَةٍ مِائَةُ حَبَّةٍ یعنی مثل آن کسانی که نفقه میکنند مالهای خود را
در راه خدا بجهت مثل یک دانه است که بزمین اندازند و هفت خوشه
برویاند و در هر خوشه صد دانه باشد و حدیث دیگر نقل است
که عیسی

که عیسی پیغمبر علیه السلام بر سر قبری بگذشت فرشتگان صاحب قبر را عذاب
میکردند بعد از زمانی باز گشت دید که فرشتگان طبقهای نور از برای صاحب
همان قبر می آوردند تعجب کرد که حق تعالی ادرا فرستاد که ای عیسی این مرد
فاسق بود اما در دنیا فرزند کذا بود امروز آن فرزند آن مرد فاسق را
بمکتب بردند معلم او را تعلیم کرد و به بسم الله الرحمن الرحیم کردما روا نداشتیم
که فرزند او را بر عاقی و رحق ما یاد کنند و ما پدر او را عذاب کنیم و همچنانکه
حضرت محمد المصطفی صلی الله علیه و آله فرموده اَلْمُعَلِّمُ اِذْ قَالَ لِلصَّبِيِّ بسم الله الرحمن الرحیم
غَفَرَ اللهُ تعالی اربعین من اهل بیت الصبی واربعین من اهل البیت المعلم
چون بگوید برای پسر بسم الله الرحمن الرحیم بیامرزد خدای تعالی چهل کس از اهل
بیت طفل و چهل کس معلم قال النبی الله یَا اَیُّهَا النَّاسُ تُوبُوا اِلَى اللهِ
قَبْلَ اَنْ تَمُوتُوا یعنی مردمان توبه کنید پیش از آن روز که بمیرید یعنی در آن وقت
که در شغل بیمار و مرض گرفتار گردید و چاره توبه مردن ناامید است
از رحمت حق تعالی و پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده که در دنیا عمل صالح بکنید
تا در قیامت مونس شما باشد قال الله تعالی وَتَزَوَّدُوا فَاِنَّ خَيْرَ الزَّادِ

یعنی زادی که در سفر آخرت بکار آید تقوا و پرهیزکاری است قَالَ اللهُ وَمَنْ
يَخْشَ اللهَ وَيَتَّقْهِ فَاُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ یعنی هر که بترسد از خدای
و پرهیزکاری و عمل باخلاص کند پس ایشانند رستگاران ایضًا
حدیث زبور ابن داود و در زبور داود علی نبینا علیه السلام
حق تعالی که اِنَّا عَلَى الْعَبْدِ اَمْرُهُمْ مِنْ اَبَوَيْهِ وَاَخِيهِ فَاطْلُبْنِي یعنی منکه
خداوندم بر بندهٔ خود مهربان ترم از پدر و مادر و برادر پس بطلبید مرا
تا بیابید ایضًا از حضرت رسول صلعم که هر که جماع با زن خود در حالت حیض
وفرزند که از آن جماع بهم رسد حرامزاده و فاسق و خونریز و ناحق
باشد مبتلا شود بجذام و یا به پیسی و کفاره نیز لازم است و جماع بدست
مردوزن را که خضاب کرده باشد و نیز فرموده که هر زن که شوهر او برای
مجامعت بطلبد و او ناخوشی کند تا شوهر بخواب رود پیوسته ملائکه
او را لعنت کنند تا شوهر او بیدار شود ایضًا و حضرت امیر المؤمنین
علی علیه السلام فرمود که بیماری که بفرزند میرسد کفاره گناه پدر و مادر است
ایضًا از حضرت رسول صلعم منقول است که حق تعالی بر دختران مهربان تر است
از پسران

از پسران و فرموده که هر که آرزو مرگ دختران کند بهیچ ثواب نداشته
باشد در روز قیامت نزد خدای تعالی عاصیان باشد و حضرت رسول علیه
و آله فرموده پدر دختران و حضرت ابراهیم علی نبینا علیه السلام از پروردگار
خود سوال کرد که دختری او را روزی کند که بعد از مرگ برای او گریه کند
نقل است که شخصی نزد حضرت رسول الله نشسته بود خبر باو رسید که دختری
برای او متولد شد و او رنگش متغیر شد و حضرت فرمود که زمین او را
بر می دارد و آسمان بر او سایه می افکند و خدای تعالی روزی او را می دهد
او را پس روی باصحاب کرد و فرمود که هر که یک دختر دارد بار رنج گرانست
و هر که دو دختر دارد و مجال سوکند که بفریاد او برسید و هر که سه و چهار دختر
دارد سایر آنرا رها از وی دارید و با قرض بدهید و او را رحم کنید
و نیز از آنحضرت منقول است که هر که سه و چهار دختر را دیانت نفقه
نداشته او را واجب بود و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
مرویست که چون مرد داخل شود بجماعت بگوید السلام علیکم و چون
زن داخل شود بجماعتی بگوید علیکم السلام و از حضرت امیر المؤمنین

علی علیه السلام منقول است که چون داخل خانهٔ خالی از جماعت شوی
بگو السلام علینا من ربنا و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است
که آنحضرت اصحابهٔ خود را امر فرمود به هفت خصلت عیادت بیماران مشایعت
جنازهٔ مردگان و قبول کردن گفتهٔ کسی که اینکسی را قسم دهد و دعا
کردن برای کسی که عطسه کند و یاری کردن مظلومی و سلام کردن
بهر کسی و قبول کردن ضیافت و از حضرت رسول صلعم منقول است که بدرستی
که دو مؤمن که با یکدیگر ملاقات و مصافحه کنند پیوسته گناه از ایشان میریزد
چنانچه برگ از درخت میریزد و حق تعالی نظر رحمت بر سوای ایشان میکند
تا آنکه از یکدیگر جدا شوند و نیز فرمود که مصافحه با برادر مؤمن بهتر است
از مصافحه کردن با ملایکان از امام محمد باقر علیه السلام منقول است
که گفت سزاوار آنست که دو مؤمن از یکدیگر پنهان شوند اگر بدرختی
باشد که در میان ایشان فاصله شود پس ملاقات کنند باید
که مصافحه کنند و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است
که فرمود ای مؤمنان چون اندک رنجی بکنید و بعد از آن ذمت
برادر

برادر مؤمن خود را بگیرید حق تعالی نظر لطف بسوی ایشان
می کند و روی رحمت خود را بجانب ایشان میگرداند تا آنکه از یکد
یکر جدا شوند و دیگر فرموده که هرکه دست خود را دیرتر کشد ثواب
آن بیشتر است و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرموده که مصافحه ما
آنست که رحمت خدا را بگردانند و بعد از آن باز مصافحه کنند
و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود یا علی نماز هشت کس قبول
نیست اول بنده که از صاحب خود گریخته باشد دوم زنی که نافرمانی
شوهر کند و شوهر از او راضی نباشد و نماز کسی که زکوٰة ندهد ع
و نماز کسی که ترک وضو و طهارت کند و زنی که سر برهنه نماز
گذارد و نماز پیشنمازی که جماعت از او راضی نباشد و کسی مست
باشد و کسی که بول و غایط داشته باشد و خود را پاک نکرده
بنماز مشغول شود و خصوص بر هیچ نداشته باشد و با نکند
ایضاً و از حضرت رسول الله صلعم نقل است که هرکه عیادت کند
مریضی را یعنی پرسی بیمار رود و پس او را بهر گامی که بر دارد

تا منزل خود آید هزار هزار حسنه نوشته می شود و محو شود هزار
سیئهٔ او و فرشتگان برای او استغفار کنند برای آمرزش او
ایضاً آورده‌اند و نیز فرموده که هرکه بشوید میت را پس ادا کند
در او امانت را باشد او را بعد دهر موی از میت آزادی بنده
و بر دارند برای او بهر موی صد درجه پرسیدند یا رسول الله چگونه
ادا کند امانت در میت امانت را فرمود که بپوشد عورتین او را بجهت..
کند سینهٔ او را و اگر چنین نکند باطل باشد نایلا بعد از غسل
دادن میت نگرستی ثواب دارد حدیث آیة التطهیر دیگر
آورده‌اند که روزی سید کونین محمد المصطفی صعم با علی ع و جناب
امیر و امام حسن ع و امام حسین ع در زیر گلیمی کشیده بودند جبرئیل
ع بیامد و گفت یا رسول الله چه شود که بیک راه آستانه
خود در زیر این گلیم جای دهی رسول خدا صعم گفت یا جبرئیل
تو محرم نه در زیر گلیم جای دهی رسول کسی می آید رنج و محنت
ایام کشیده باشد و زهر عداوت نوشیده باشد و لب و دندان
او از زخم

او از زخم سنگ اعدای دین جراحت گشته باشد و دست از کشیدن
آسیاب آبله شده باشد و خوردن تیغ جفا را آماده باشی و چنین
زهر الماس بلا را فراهم آورده باشی تو که اطلس پوش صومعهٔ تقدیسی
و شراب رحمت بنوشی و تسبیح نور در حمایل داری و با انبیا در بهشت
هم نشین باشی و بسیر سدرة المنتهی برون با محنت زدگانت
سر و کار تو نباشد جبرئیل از این بگریست و گفت یا رسول الله
من از جملهٔ بلا کشیدگانم محنت چشیدهٔ درگاه توام بارها حضرت فاطمه
زهرا در خواب آسایش بوده است و امام حسین ع و امام حسن ع میگر
یستند من می آمدم و گهوارهٔ ایشان را می جنبانیدم و بارها از کشیدن
دستاس در خواب شده بود من می آمدم و دستاس را می گردا
نیدم بعد از آن رسول خدا گفت یا جبرئیل در زیر عبا در آی
که تو نیز از جملهٔ مایی جبرئیل با نشاط دل و فرح بال با خمسه ع م
در زیر گلیم در آمد چون جبرئیل عروج بر عالی بالا کرد حق سبحانه
و تعالی بهشت کرد که در زیر عبای ما در آی پس ملایکه هفت

آسمان جبرئیل را مبارکباد گفته و معارج در بین گفته نزد سر شرف
از عرش در گذشت تا جا دادی نور عبای خمسی حدیث
ائمهٔ اطهار علیهم السلام آورده‌اند از علی ابن ابی طالب علیه الصلواة
والسلام روایت است که روزی جبرئیل ع در رسید گفت یا ابراهیم بنگر
چون ابراهیم ع بسوی آسمان نگاه کرد حق تعالی پرده حجاب از میان
بر داشت ابراهیم ع تا در زیر عرش هر چه خدای تعالی آفریده همه را دید
و دو نور نیز دید ابراهیم ع گفت خداوندا دو نور می بینم که تعریف
آن ها شرح بیان نیاید ندا آمد که یا ابراهیم یکی نور برگزیدهٔ من محمد است
ص ع و نور دیگر نور عم زادهٔ او و وصی او علی المرتضی است ابراهیم گفت
خداوندا سه نور دیگر در پهلوی آن دو نور می بینم که از مشاهدهٔ ایشان
عقل حیران می شود ندا آمد که یا ابراهیم گفت فاطمه است دختر حضرت
محمد ص ع است که جفت علی خواهد بودن و دو نور دیگر فرزندان ایشان است
که امامند ابراهیم گفت خداوندا نه نور دیگر می بینم که سوای از این
پنج نور است ندا آمد یا ابراهیم این نور آن امامانند که نسل امام حسین ع
می باشند

می باشند و در روی زمین لطف من می شوند به بندگان من ابراهیم
گفت خداوندا بسیار نورهای دیگر می بینم بغایت روشن ندا آمد
که یا ابراهیم نورهای شیعیان علی است حضرت ابراهیم گفت خداوندا ایشان را
در دنیا چه صفت باشند ندا آمد نماز پنج وقت را با نافله ادا کنند تسبیحات
ورد خود همیشه شمارند و انگشتری در دست کنند و از حرام آن را او کس
پرهیز نمایند و صادق آهی می باشند چون ابراهیم این خطاب دلنواز
را بشنید آفتاب محبت امیر المؤمنین از دلش طلوع نمود باعتقاد درست
دست بر داشت و گفت خداوندا بحق ذات شریف حضرت محمد صلی الله علیه
واله وسلم که مرا از جملهٔ شیعیان علی گردان ندا آمد که یا ابراهیم باعتقاد درست
بخواستی ترا شیعهٔ علی گردانیدم چنانکه در کلام مجید از برای محمد ص ع
خبر داده است کی اِنَّ مِنْ شِیعَتِهِ لَاِبْرَاهِیمَ اِذْ جَاءَ رَبَّهُ بِقَلْبٍ سَلِیمٍ
و در حدیث آورده‌اند که روزی رسول خدا در مسجد نشسته بود
جمیع از اصحاب بزرگ و کوچک نشسته بود که جبرئیل ع بیامد و گفت یا رسول
الله حق سبحانه و تعالی میفرماید که چون روز قیامت شود شاه ولایت

دار بکوه فردوس نشسته باشد در آنجا هوای قیامت مینماید و چندین
هزار فرشتهٔ مقرب بیایند در خدمت شاه ولایت باشند و هر که در دنیا
ذرهٔ محبت شاه ولایت در دل داشته باشد در پیشانی ستارهٔ درخشان
در پیشانی ایشان نوری نماید و هر که ذرهٔ بغض شاه ولایت در دل داشته
باشد در آن روز ابر سیاه در پیشانی ایشان پیدا می شود و بعد از آن
شاه ولایت اشارت بجانب آن فرشتگان می کند یکبار چندین هزار فرشته
از آنجا بهوای قیامت فرو آیند و هر که در پیشانی ایشان مانند ستاره می نماید
نور او همه هوای قیامت بر داشته باشد بهشت اعلی فرو آورند و هر کرا در
پیشانی ایشان مانند ابر سیاهی نماید همه را از صحرای قیامت همه را بر داشته
بر کنگرهٔ دوزخ برند طوف خانهٔ کعبه از آن بی غنی واجب الایجاد در وجود
آمد علی ابن ابی طالب حدیث آورده‌اند که روزی رسول خدا در مسجد
با یاران نشسته بودند امام حسن و امام حسین ع طفل بودند ناگاه
در آمدند و گستاخ وار دو جانب رسول خدا در آمدند و دوش
مبارک آن حضرت را بگرفتند و هر دو سوار شدند و پاشنه می زدند
و چون

و چون رسول خدا چنان دید زانو هر دو دست مبارک بر زمین نهاد و بر گرد
درون مسجد بگردید بعد از آن فرود آمدند آن حضرت بجای خود بنشستند
اصحاب پرسیدند که یا رسول الله تو برگزیدهٔ خدا باشی فرمان طفلان این کیستند
چه باشد رسول خدا فرمود که ای یاران عزت ایشان در درگاه خدای
تعالی آنچنان عظیم است که اگر من خاطر ایشان را عزیز دارم بهتر و لیک الله باشد
و جمیع از امتان من باشند که این فرزندان من یکی بزهر هلاک کردانند و دیگری را
به تیغ جفا در کربلا از غایت تشنگی بکشند چون رسول خدا اینها گفت یاران
همه بموافقت او بگریستند در حال جبرئیل ع در رسید و گفت یا محمد ص ع
حق تعالی بر تو سلام می رساند و می گوید که هر که او را بدرگاه ما عزت بیشتر است
بلا و محنت بیشتر باشد اَلَا لَنَا اَشَدُّ الْمُوَکَّلِ بِالْاَنْبِیَاءِ وَالْاَوْلِیَاءِ
عالم را بلاهات زحمت کرده است و این محنت و غم نصیب هر دل شکسته است
حدیث جناب عیسی آورده‌اند که عیسی پیغمبر ع بگورستان [illegible] یکی گذشت
گور دید که آتش از روی شعله می زد و بیرون می آمد عیسی علیه السلام عصا
مبارک خود بر آن زد گور شکافته شد نگاه کرد شخصی در میان آتش [illegible] سوزان
شخص را

کفت چه کرده که بدین عذاب کرفتار شدهٔ گفت یا روح الله من مردی بودم
که از پس زنان مردم بسیار رفتم و ناشایسته کارها کردم و چون
وفات کردم مرا در کور دفن کردن آوازی آمد که حرص مو یعنی بسوزانید
وی را از آن روز مرا می سوزانیدند حضرت عیسی نکاه کرد ماری دید عظیم
که در کور وی بود از آن مار پرسید که با این مسکین چه میکنی کفت
یا روح الله تا ویرا دفن کرده اند مرا بوی کماشته اند و من ویرا می کزم بی هیچ
کاهی مرا قطرهٔ از آن در دنیا با آب فرات افکنند زهر قاتل شود و آن
که آن شخص کفت یا روح الله حق تعالی درخواه تا مرا رحمت کند عیسی
درخواست کرد خطاب از حضرت عزت در رسید که یا عیسی اگر آن کند که وی
کس دعا کرد او را رحمت نمیکنم و عذابی که بکر نکرده باشم اما چه تو درخواست
کردی ما او را بتو بخشیدیم حضرت عیسی او را کفت که میخواهی که با من باشی
کفت یا روح الله عاقبت چه باشد کفت مرک کفت نمی خواهم که سیصد سال
شد مرده ام و تلخی جان کندن از کام من نرفته است حضرت عیسی
دعا کرد که کور بروی راحت شد شمهٔ که فردا قیامت چون
بندهٔ

بنده در تاریکی و سختی در ماند صورت خوب بیایند که بیاید دست آن
آن بنده کیرد ویرا از آن سختی و تاریکی بیرون آرد بنده کوید تو کیستی به
چنین نیکویی و خوبرویی کوید که من آن صدقه توام که در دنیا داده بودی
از برای درمانده کسی پس امروز هر چه خواهی از بهشت بفرستی فردا
قیامت دستگیر شما باشد و دار دنیا یکی را ده عوض باشد که من جاء
بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا هر چه نکاه داری نا از خواهد شد
و هر چه بداری باقی ماند که مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللهِ بَاقٍ
شمهٔ آورده اند که در آن وقت حضرت ملک الموت ع بتقاضای جان
یحیی ابن ذکریا ص م آمده بود یحیی چیز بود و خشتی بالین کرده خفته
ملک الموت کفت یا یحیی اینقدر وقت که در دنیا بودی چرا جهت خود
کلبهٔ نساختی که در وی صبر بر روی راحت کیری یحیی جواب
داد که ای فرستادهٔ خدا کسی را که جواهر تو کسی در قفا باشی بدرست
او چه کونه فکر مالی و خانه کنند بر خود ستم کرده باشد حدیث بنی اسرائیل
که در بنی اسرائیل زاهد بود که هفتاد سال خدای تعالی را عبادت کرده

بود ولیکن یکنفس از یاد حضرت حق تعالی غفلت نکرده بود حضرت حق
تعالی پیغمبر آن زمان را وحی فرستاده که با آن زاهد بکو عمر خود را به طاعت ما بسر
بردی وعده کردیم که ترا در روز قیامت برحمت خود به بهشت بریم زاهد ساعتی
سر در پیش انداخت بعد از آن سر بر آورد و کفت خدای تعالی مرا برحمت خود
بهشت خواهد برد هفتاد سال طاعت من چه شد در ساعت یک دندان زاهد
درکرفت و بیطاقت شد و بفریاد و فغان درآمد در نزد رفت و زنهار خواست
دیگر طاقت شد و کفت یا پیغمبر مرا دریاب و اکرنه هلاک شوم جناب اقدس الهی در آن دم
به پیغمبری فرستاد که با زاهد بکو که طاعت هفتاد ساله خود را بدهد تا او را از درد
دندان برهانیم پیغمبر آن حال را بکفت زاهد کفت رضا دارم امروز مرا از درد
دندان نجات دهد فردا هر چه خواهد کرد بکند حضرت رسول ع فرماید
صد تیر در کلهٔ کوسفندان افتد چندان زیان نکند که یک ساعت رفیق بدان بکند
بر بنی آدم شمهٔ آورده اند امروز در دنیا حرمت دار بسیار خوبست چنانکه
اکر مور را حرمت داری فردا قیامت آن مور شفاعت توی خواهد چنانکه
در خبر است که فردا یکی را کشان کشان بدوزخ برند موری پدید آید و کوید ساعتی
توقف

توقف کن که مرا در حق این شخص سخنی هست پس آن مور در پیش عرش
آید و کوید بار خدایا این مرد را که در دوزخ می برند من در دنیا می رفتم این
شخص مرا پیش آمد و راه بکردانید و پای بر سر من ننهاد و بر من رحم کرد
او را بمن بر بخشی ندا آید که بخشیدم آن مرد خلاص یابد آن مور کوید تربیت
باد که چندین سال در میان مسلمانان بود روح خود را مسلمان دانستی
اکر این روز شفاعت نبودی و ما را روز کار تو بر آوردندی یکی از بزرگان
روایت کند که شب در خواب دیدم که قیامت است و جن و انس
مجموع حاضرند و امام حسن و امام حسین ع دیدم که در آن عرصات
تشنکان را آب دهند از حوض کوثر من هم نزد ایشان شدم
و آب طلب کردم حضرت رسول ع البشارت بکوشوارهای عرشی کرد
که او را آب دهید کفتم یا رسول الله چرا بمن آب ندهند که من بتو
ایمان آورده ام کفت قبول دارم انکه فرموده در هم سایهٔ تو شخصی است
که دایم حضرت علی را ناسزا می کوید و تو او را منع نمی کنی کفتم
یا رسول الله آنچه تو فرمایی باز نمی دارم کفت آنچه اکنون

بعد فرمایم به جای آرب گفتم یا رسول الله کاری بمن داد گفت برو
اکنون آن دشمن خدا را بمن آر من رفتم سر آن مرتد را ببریدم و بکارد خون
آلود پیش حضرت رسول آورده شدم گفت احسنت پس بفرمود تا مرا آب دادند
چون از خواب بیدار شدم بانگ و غوغای از آن طرف برآمد پرسیدم این چه بانگی است
فلانکس را در جامهٔ خواب او را سر بریده اند و حاکم آن جماعت محله را گرفته است
باز خواست می کند من گفتم سبحان الله کاری که بفرمان حضرت رسول کرده باشم
پنهان کنم برخواستم و رفتم و خواب را از اول تا آخر گفتم امیر بشنید گفت خدای
تعالی ترا از همه اندوهان برهاند چنانکه تو مرا رهانید به فرمان حضرت گفت
سمعًا و طاعةً و بجان خریدارم بنده و لبسلامت و انقیادم که گرفته بودند
همه را رها کردند حدیث دانیال پیغمبر که روزی دانیال پیغمبر بویرانه
رسید و آواز شنید از جیب و راست هر چند نگاه کرد کسی را ندید بعد از
آن شهرستانی دید که دیوارش از آهن و درش از زر و طلا کوفت
و نزدیک آن در شد باز آن آواز شنید که یا دانیال در بگشا و در آن شهر
ستان درآی دانیال در بگشود و در شهرستان درون شد کوشکها

دید

دید از سیم و زر و آهن و آینه و رصاص و برنج و از آن هم انواع و کوشکی بزرگی
دید و آوازی شنید که ای دانیال در این کوشک بگشا و در این کوشک
درآی دانیال در بگشاد و در کوشک درون شد نگاه کرد و تختی دید
نهاده از زر سرخ و بسر بدل و بر تخت جامهای از دیبا بر گوناگون افکنده
آن آواز شنید بر تخت خفته بنده (کذا) که در خواب است باز آواز شنید یا دا
یا دانیال شمشیر بردار و آنچه بر وی نوشته است بخوان دانیال شمشیر را برگرفت
و بخواند و بر شمشیر نوشته بود صمصام ابن عوج ابن غلاف ابن نوش ابن
شیث ابن آدم سه هزار هفتصد سال تمام دنیا را سراسر پادشاهی کردم
و چهل هزار شهر در روی زمین ساختم و ده هزار دختر باکره بنکاح درآوردم
و با هفتاد هزار پادشاه جنگ کردم ایشان را بقهر و غلبه دارم که هر پادشاهی را چهل
هزار سپهسالاری داشت و در هر سپهسالار هفتاد هزار مبارز همراه بود
و بعد از آن بخود مغرور شدم و بنای ظلم نهادم خدای تعالی بر من و بر مملکت
من خشم گرفت و باران نیامد و غله نرسید و قحطی در عالم چنان شد
که در عالم تمام مملکت من یک قفیز گندم نرسید و بدست نیامد خلایق هلاک شدند

دولایت خراب شد و شهرستانها ویران گشت مگر همین یک شهرستان که بماند چنان تمام
مملکت خود را بیک نان دادم تا خلق عبرت گیرند و بدنیا مغرور نشوند حالش
چنان بودم حدیث جناب پیغمبر ابلیس را در خواب دید که روزی جناب پیغمبر
ابلیس را در خواب دید که می آمد و شیشه های آبگینه از خود درآویخته رسول خدا گفت
یا عدو الله این چه شیشه است گفت یا پیغمبر خدا این یک سرمه است که در مجلس علم
نشسته باشند یا در مجلس منتظر نماز است یا نماز گزارده بذکر خدا مشغول
باشند این سرمه را در چشم ایشان کشم تا بخوابانید و از علم و وعظها خیر کردند
و طهارت ایشان باطل شود و آن دیگر شیشه خاکست آنکس خفته باشد
این خاک را بروی فشانم تا خواب بر وی غلبه کند و نماز فوت شود و آن دیگر
آن است که هر جاه کسی نشسته باشند و غیبت کنند یک لقمه عسل در دهن ایشان
کنم تا دهن ایشان شیرین شود و غیبت بسیار کنند و این شیشه چهارم آتش است
که در جای که کسی جنگ کنند این آتش را در میان ایشان روشن تا خصومت
زیاده کنند و جنگ محکم تر کنند حدیث جناب پیغمبر آوردند که روزی
حضرت رسالت پناه با جماعتی از صحابه در مسجد نشسته بود درویشی درآمد

وسلام

وسلام کرد و گفت یا رسول الله مرد درویشم و عیال بار درمانده بمار
از مال دنیا چیزی ندارم حضرت رسول عایشه را گفت بخانه فرستاد تا چیزی
بیاورد هر چند در خانه گردید چیزی نیافت بیرون آمد و گفت یا رسول الله
چیزی نیافتم که بدرویش دهم معذور دار حضرت گفت بار دیگر گرد اطراف گردید
دیگر چیزی نیافت بیرون آمد درویش گفت عیال و فرزندان برامید نان نشسته
روا نبود از خاندان نبوة ناامید باز گردم حضرت رسول ام سلمه را گفت
که تو برو و بنگر تا نگاه کن شاید چیزی بیابی ام سلمه گرد خانه گردید چیزی بدست
نه افتاد مگر چند دانه استخوان خرما برداشت بیرون آورد گفت یا رسول الله
بعزت آن خدای که ترا لباس نبوة پوشانیده است از همه خانه جست و جوی
کردم چیزی نیافتم مگر این چند دانه استخوان خرما سایل داد سایل آن استخوان
ها را ستاد و باز گشت به خانه رسید عیال و فرزندان پیش آمدند و گفتند
برای ما چه آورده مرد گفت ای زن به خانهٔ سید عالم رفتم خانهٔ او تهی تر از
خانهٔ ما بود و در خانهٔ او جستند سوا این چند دانه استخوان خرما در دهن نهادند
و می مکیدند شهد و شکر ایشان فرو میرفت تا همه سیر شدند زن گفت ای مرد این

استخوان ها را تو نیز در دهن کیسه تا عجایب بینی مرد در دهن گرفت همان
شد و شکر نیز در گلوی وی می شد تا او نیز سیر گشت بعد از آن استخوانها
در جامه پیچید و پنهان کردند روز دیگر مرد گفت ای زن ما را از جای دیگر فتوح
نمی رسید برو استخوان ها بیار زن رفت و بیاورد و چون پیچید را باز کردند
گوهر چند دیدند که چشم ایشان همه از نور شی روشن گشت مرد و زن تعجب ماندند
در زمان آن گوهر را ببازار بردند و بهشتصد هزار درهم بفروختند و جمع ایشان معاش
بخوشی بگذرانیدند حدیث آورده اند از بوسلمان رادی گوید شبی به عبادت
تگاه خویش در محراب مسجد نماز می گذاردم و با حضرت بیچون راز و نیازی
داشتم آخر خواب بر من غلبه کرد و چون گوم حوری دیدم که از در در آمد
چنانکه هرگز از او خوبتر ندیده بودم و نه شنیده ام بیرون روی از رخساره
وی همی تافت و چون میلی دیدهٔ من خیره شد و در او متحیر بماندم بر بالای
من آمد و مرا بیدار کرد و گفت شرم نداری که می خوابی آخر چون بیا
من حور را بی پرورش برخاستم عهد با خدای خویش کردم که دیگر هرگز
شب نخوابم آن حور تبسم کرد و نور از دهن او بیرون آمد چنانکه

همه از آن

همه از آن نور روشن شد با خود گفتم که این حور از سر تا پا همه نور است آخر
آن حور گفت ای شیخ این نور من از کجاست گفتم ندانم گفت فلانی شب
سرمای شدید بود وی برخاستی و نماز کردی و از ذکر خدا بسیار گریستی آب
از چشم روان شد فرمان آمد از فردوس برین تا ختن آوردم یک قطره
آب چشم تو گرفتم و بر روی خود مالیدم این همه نور من از آن قطرهٔ آب چشم است
منقبت دیگر عکرمه گوید که در روزگار پیشین پادشاهی بود جبار ستمکار از غایت
بد فعلی و ظالمی منادی فرموده بود که در شهر من کسی نانی بدرویش دهد
بفرمایم هر دو دستش را قطع کنند و هیچکس از بیم آن ظالم نمی توانست که نانی
بدرویش دهد درویشان از این محنت درمانده شدند روزی درویش
بدر خانه و تضرع کرد که بعشق خدا تعالی چیزی دهید که کار من از گرسنگی
بجان رسیده زنی از درون خانه آواز داد که ای درویش چگونه بر تو رحم
کنم که امیر فرموده که اگر هر کس چیزی بدرویشی دهد دستهایش را ببرید
درویش بسیار تضرع و زاری کرد و گفت اَلصَّدَقَةُ تَرُدُّ الْبَلَاءَ
وَتَزِيدُ فِي الْعُمْرِ یعنی صدقه رد بلاست عورت بیچاره را بر او رحم آمد

تا نان بیرون آورد و به درویش داد در حال امیر را از آن حال خبر
دادند فرمود آوردند هر دو دستش را ببریدند یک دو روز آن زن را بخشید بفرموده
امیر آن زن صالحه را با فرزند شیرخواره در اشتر برکرده بنشاندند و از شهر بیرون
کردند آن ضعیفه روی به بیابان نهاده میرفت هوا بسیار گرم بود ضعیفه
از تشنگی غالب شد بهر از رفت خود را بکنار رود رسانید خواست که آب بخورد
پسر شیر از کردن به آب افتاد غرق شد بیچاره عورت بکنار رود دوید و زاری
و زاری کرد میبت درین وقت دو مرد برسیدند جامهای سبز پوشیده زن در دست
و پای وی را افتاد و زاری کرد یکی از ایشان در آب رفت و فرزند عورت را
صحت و سلامت از آن آب بیرون آورد و دیگری نزد عورت رفت و پای
در دست دمید بامر حضرت رب العالمین دست آن زن درست شد آنکه اول
بود آنگه هر دو کس و بزن گفتند که ما را می شناسی زن گفت نی نشناسم گفتند
ما دو یم نانی که بدرویش دادی به سبب آن دستهای ترا بریدند و آن
سختی و جفای کشید لاجرم خدای تعالی ما را بدین صورت کرد تا سبب
راحت تو شویم فرزند ترا از هلاک رهانیدیم و ترا نیز شفا ارزانی داشتیم

بدان

بدان ای درویش هر که در راه خدا بصدق دل چیزی کند و صدقه بدر
ویشان و مفلسان دهد و مزد در آخرت خواهد برد حدیث دیگر
آورده اند روزی اعرابی پیش حضرت رسول علیه السلام آمد و گفت یا خاجهٔ عالم من
عیب دارم اول شکم گرسنه است دوم تنم برهنه است سیوم چشم
نابینا است حضرت رسول علیه السلام روی مبارک بسوی صحابه کرد و گفت چه آری
دارید بدین سایل بدهید تا یکی را ده عوض بستانید وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ
صحابه جواب ندادند حضرت رسول پناه گفت یا اعرابی از وجود من غیر لفیته از عمامه
چیزی نیست عمامه را از سر مبارک برگرفت و باعرابی داد اعرابی عمامه را
بستد و در بغل نهاد و خواست که برود صحابه هر کدام بمغلها بدرویش قیمت
عمامه دادند که بما بفروش گفت نمی فروشم حضرت پادشاه اولیا علی المرتضی
۲۴ بدر خواست و گفت بچند دهی گفت میراث آدم دریای دارم و درع
حمزه بر بلیت و ذوالفقار و دلدل قنبر را هم بتو دهم اعرابی گفت نمی دهم
واصحاب گفتند چرا نمی فروشی و زر نمی ستانی و نفقهٔ عیال خود نمی کنی
اعرابی گفت آندم به دستی خدا و رسول چیزی ندیده اکنون بر رعیت ببینم

دهید پس رسول خدا فرمود که یا علی اعرابی چیزی می‌گوید صحابه دست از وی برداشت
اعرابی بیرون رفت و در گوشهٔ خالی عمامه را برآورد و بر کف دست نهاد و سر بسوی
آسمان کرد و گفت ای قبلهٔ دعا ای پروردگار حضرت تو معلوم است
که تو می‌دانی به حرمت ما خالق الله بنوره و بحرمت این و صاحب عمامه که دیده
های ما روشن کرد ان بعد از آن عمامه را بهر دو دیده مالید پروردگار عالم
نور بدیده ارزانی داشت پس عمامه را بر شکم نهاد و بمالید سیر گشت چندانکه
آشفته گشتی که نفس او تقاضای طعام نکرد پس بعد از آن نزد عیال
خواست آورد رو براه نهاد که خانه اش چند فرسخ از مدینه دور بود در راه عبد الله
ابن سلام که از هزار یک مسئله از حضرت پیغمبر پرسیده بود بدست او ایمان آورده
از یمن مطایف می‌آمد خروار بار همی داشت و بر سر اشتر غلامان و کنیزکی
نشسته نظر باعرابی انداخت و گفت ای مرد کجا بودی و چه چیز است که در بغل گفت
از هر نور دیدم از گریبان تو بیرون می‌آید و بفلک می‌رفت مگر از حضرت رسالت
چیزی با تو هست اعرابی گفت بلی یا عبد الله عمامهٔ حضرت رسول با من است عبد الله
گفت به من بفروشی اعرابی گفت صحابهٔ رسول نتوانستند خرید عبد الله

کفت

گفت این آن چه می‌دادند من هزار چندان بتو بدهم در حال از اسب فرود
آمد و جامه از تن برکند و گفت ای اعرابی این جامه من در پوش و عمامه
بر سر بند و تازیانه بدست گیر و بر اسب سوار شو صد ضرو (؟) ار بار یمنی
و غلام و کنیزکی و شتر از من بستان و برو و عمامهٔ حضرت رسول صلی الله علیه و سلم بمن ده اعرابی
چنان کرد و شتران جمله بیار و غلام و کنیزک خانه برد پس عبد الله عمامه را
گرفت به سر چشمه رفت و دست نماز گرفت و دو رکعت نماز بگذارد و عمامهٔ
حضرت رسول بر کف دست نهاد و گفت بار خدایا به حق صاحب این عمامه
بر من و بدر من و مادر من رحمت کن در آن دم ندا حضرت رب العالمین در رسید
که ای عبد الله اگر در این دم گناه تمام خلق درخواست می‌کردی به دوستی حضرت
حبیب من عمامهٔ او همه را بخشیدمی و بی حساب به بهشت می‌بردم ما
هیچ چیز تفاوت نمی‌کرد وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ حدیث
آورده‌اند خواجهٔ هر دو سرا محمد صلی الله علیه و سلم فرمود در روز قیامت حشر و نشر باشد
و روز قطعیت و فضلیت باشد روز آشکار شود و خلایق هجده هزار
عالم جمع باشند با لب تشنه و آب نه و شکم گرسنه و طعام نه و تن برهنه

و لباس و نه بارهای گران بر گردن از تن از هیبت ذو الجلال
در آن وقت در دشت قیامت آشکار شود از تنی هر بنی آدم
چندان عرق پیدا شود چون خلق در آن تشنگی و سختی درمانده
باشند در آن دم آفریدهٔ از دوزخ بیرون آید که نام او جریش باشد
که خدای تعالی او را بقدرت کاملهٔ خویش آفریده است دوازده هزار
سر بود و هر سر مانند کوه احد لب زیرین او در زمین ششم است
بانگ بر خلق عرصات می‌زند حضرت جبرئیل بیاید گوید مَا طَلَبُكَ
يَا جَرِيشُ یعنی چه می‌طلبی ای جریش يُقَالُ طَلَبِي خَمْسُ طَوَائِفَ
مِنْ بَنِي آدَمَ یعنی پنج گروه از بنی آدم طلب می‌کنم گویند چه کسان‌اند
گوید اوّل تارک الصلوٰة دوم مانع زکوٰة سیوم شارب الخمر چهارم
اکل الربا پنجم يَتَحَدَّثُونَ فِي الْمَسَاجِدِ حديث الدنيا یعنی کسانی که
بانگ نماز بشنود و به مسجد نرود و اورا ادای صلوٰة خمسه کاهلی
نماید و کسانی که زکوٰة مال ندانند و نداده باشند و کسانی در مسجد
حدیث دنیا کنند یا جبرئیل بعزت و جلال خدا این پنج گروه را تمام

در دهان

در دهان من است و طعام ایشان زهر و آتش دهم می‌یابان خلایق
عرصات در آیم چندانکه مرغ دانه را بچیند ایشان را از میان خلق
عرصات برچینم و بدوزخ سپرده ببرم مقدمهٔ دیگر دیگر که در
ایام قدیم زنی بود صالحه و شب و روز بطاعت حق تعالی مشغول
بودی و آن زن را شوهر بودی هر وقت نماز که آن شخص بر خانه
آمدی آن زن را گذارید ند آن شخص دوستان را از این صورت
بر ایشان واعظ که مرا زنی است صالحه پیوسته در طاعت مشغول است
و رضای من کوشش نیم دارد و رفیقانش گفتند از دنیا چه چیز محبوب
تو داری گفت یک تنگهٔ زر سرخ را از پدرم میراث دارم ایشان گفتند
آن تنگ زر سرخ را بوی سپارم و بعد از آن از او بگیر و به جای
دیگر پنهان کن و آنکه از وی طلب نماکه بهانه وسیله هر روز او را ایذا
کنی تا از نماز باز ماند آن شخص همان کرد و بعد از آن از آن از او
بدزدید و برگرفت و در دریای انداخت بقدرت جبّار عالم در آن دم
او را ماهی در دهن بگرفت آن شخص چون به خانه آمد آن زن صالحه

بیمار شده بود روز دیگر که شوهرش آمد و گفت ای زن ترا چه آرزو است
زن گفت ماهی تازه دلم میخواهد آن مرد بکنار دریا رفت بقدرت خدای تعالی
آن ماهی را که تنگ سرخ را فرو برده بود آن روز در دام افتاده بود آن
آن مرد درم داده آن ماهی را خرید و به خانه آورد و با تیغ تیز شکم را
بشکافت تا ترتیب دهد و بریان کند آن تنگ سرخ در شکم ماهی
بیافت و عجایب بماند و گفت معبود مرا آفریده که رضای تست آنکه
دارم هرگز زیان نکنم و رنج وی ضایع نبود الا لا یضیع اجر المحسنین
آن صالحه آن تنگ را آنجا نهاده بود باز نهاد چون شوهر به خانه آمد
آن زن آن زمان عارضه صحت یافته بود بزن گفت آن تنگ سرخ را
بتو سپرده بودم بیار که امانت کیست تا باز دهم هم زن برفت آن
تنگ را فی الحال باز آورد بشوهرش داد آن مرد چون آن بدید عجایب
بماند برخاست و پیش رفیقان و آن حال را بر ایشان بگفت
ایشان گفتند زن تو جادو است اکنون برو و بزن خود بگو که راست
میگوئی و عبادت بیقینی درست بجا می آری یک شبانه روز تنور را
کرم ساز

کرم ساز در میان تنور رفت شوهرش سر تنور را محکم کرد و برفت و بعد از
سه روز با رفیقان خود آمد سر تنور را باز کردند آن صالحه را دیدند
در نماز استاده و بر گرد او بنفشه و ریاحین رسته چون آن قدرت را
بدیدند آنمردمان با وی ده هزار مرد منافقان گمراه مسلمان شدند و انگشت
شهادت با عتقاد درست بر آوردند گفتند اَشْهَدُ اَنْ لا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ
وَاَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللّٰهِ وَاَشْهَدُ اَنَّ اَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ عَلِیًّا
وَلِیُّ اللّٰهِ تمام مطلب دیگر قَالَ النَّبِیُّ اَلسَّخِیُّ قَرِیبٌ مِنَ اللّٰهِ
وَقَرِیبٌ فِی الْجَنَّةِ وَقَرِیبٌ عَلَی النَّاسِ وَبَعِیلٌ مِنَ النَّارِ حضرت وبخیل
رسول صلی الله علیه وآله فرموده است سخی نزدیک است به بهشت
ونزدیک است به خدا و بخیل دور است از بهشت و نزدیک است بدوزخ
آورده اند در بنی اسرائیل مردی بود بخیل عیال و اولاد نداشت هزار
دینار زر سرخ جمع کرده بود و در زمین دفن کرده بود و هرگز از آن خرج
نکردی میترسید کم شود و قضارا آن شخص بیمار شد بعد از آن چند روز
خدای تعالی اورا شفا عنایت کرامت کرد روزی از خانه برون آمد ضعیف بود

شخصی را دید یک بره بدوش گرفته میبرد چون آن بره را دید دلش آرزو کرد
از آن شخص پرسید این بره را چند میدهی گفت یک درم آن مرد گفت یک ساعت در اینجا
توقف کن تا من بروم و زر بیاورم در خانه رفت و زمین را بکند و آن زر را برون
آورد و یک درم بر داشت و باز در ظرف نهاد که اگر دیناری از اینجا برگیرم تمام هزار
دینار از اینجا بیفتد باز در آن ظرف انداخت و سرش را محکم گرفت و بیرون
آمد و بدان شخص را گفت بره زر بست ندارم او برفت چون ساعتی بر این
بگذشت یکی را که همان بره را خریده در گردن انداخته میبرد آن شخص هزار دیناری
پرسید که ای مرد این بره را به چند خریدی گفت یک دینار گفت از کجا آوردی گفت
من مرد خار فروشم هر روز یک دینار پیدا کنم نیم دینار بخرج خانه دهم و نیم دینار را
به جهت خرج خودم تلف میکردم امروز هم خرج خانه بودم هم علف اولاغ
این بره را خریدم و بخانه میبردم آن شخص هزار دیناری گفت توانی که مرا
نیز مهمان کنی که دلم آرزو میکند آن مرد گفت چرا نتوانم ترا عزیز و گرامی
دارم پس اورا به خانه برد و آن بره را بکشتند و بخوردند آن مرد هزار دیناری
گفت ای عزیز هزار دینار در خانه پنهان کرده ام هرگاه هر وقت خواهم که از آنجا
بیرون

بیرون می آرم و خرج کنم نمیتوانم کردن آن مرد کلید را بگرفت و بعد آن در را
و آن زر را برداشت خرم شد خواست که از خانه برون رود ناگاه از در در آمد
چوماقی بر آن مرد زد چنانکه بیفتاد و گفت این زر را از آن است که برداری
باز آن بدبخت است که ترا فرستاده این زر را از آن فلان کافر است که بر لب دریا
خانه دارد و آن مرد بترسید زر را بگذاشت و بیرون آمد تو که نابدید
گشت آن شخص گفت مقصود آنکه آن زر روزی تو نیست صاحب زر به خانه
رفت و زر را دید نهاده و کسی را ندید با خود فکر کرد که این زر البته از من نیست
و کسی دیگر خواهد بخورد و حیف باشد از این زر را بدریا اندازم تا کسی
دیگر نخورد پس چوبی را میان خالی کرده و آن زر را میان چوب نهاد بکنار
دریا رفت و آن چوب را بدریا انداخت و خود سر بر عالم نهاد در یوزه گری میکرد
و قضارا در کنار دریا کارزن صالحه و عابده سخیه هر چه حاصل کردی در راه
خدا نفقه کردی مادر پسر در خانه داشت زن صالحه روزی با پسر گفت که در
خانه هیمه نیست جهت ما پاره هیمه بیار تا بسوزانیم آن کارزن بکنار دریا
رفت و هیمه چند ناگاه آن چوب بدید آمد برگرفت پر از زر دید خرم شد

وبخانه آمد آنچه را مادر آورد آنچه را بر زمین زد آن زر را بیرون آورد
و بمادر داد گفت ای مادر اگر ما این زر را در راه خدا انفاق نکنیم عاصی باشیم
آنکه از آن زر چیزهای بسیار خریم چندانکه نام تنعّم و کرم در عالم آشکار
شد و درویشان و مساکین روی بوی نهادند و یک شب صاحب زر
بوی رسید او را بخانه برد خدمت می کرد و احوال زر بدو داد و زر را در آب
انداختی محو و را خبر داد کارزن چون احوال زر شنید بخانه رفت و احوال
او را تمام بمادر خود گفت اکنون صاحب زر پیدا شده مبادا این بر ما
حرام باشد مادرش گفت هر چه کردیم رفت اکنون صد دینار باقیست اگر
اگر حال را باو بگوییم صد دینار بدهیم مبادا تمام زر را از ما طلب نماید
کارزن گفت تو چه کنیم مادرش گفت من امشب ده سه نان بزرگ بپزم
و زر را در میان نان بنهیم کارزن گفت خوب اندیشه کرد مادرش همچنان کرد
چون بامداد که درویش روانه می شد نانها را پیش آوردند گفت من درویشم
هر جا که بروم نان بهم رسد من نان را بکجا برم کارزن بسیار اصرار کرد آلاخر الامر
درویش پاره شده بود بر پنبه دوز داد پاپوش خود را درست فرمود

بپنبه دوز

پنبه دوز آن نانها را بشناکرد خود داد و گفت بکارزن ده جامه ما را نشسته
ده لبستان و بیار رنگو که استادم گفت که این چاشت تو باشد شما
کرد پنبه دوز نانها را بکارزد داده جامه بستاد کارزن احوال نان از و پرسید
گفت درویش آورد تا کفش او را مرمّت کردیم کارزن نانها را پیش
مادر آورد در حال مادرش در تعجب ماند که انهم زر روزی او نیست
کسی دیگر خواهد بود همچنان که شاه اولیاء علی المرتضی ع فرموده است
که بشّر مال البخیل بحادث او وارث تمام زر سلطانی غلام شد از جمله
فضایل جناب علی و معجزه منقبت امیر المؤمنین علی ابن ابو طالب
علیه السلام آنکه حدیث بساط بود که علمای امامیّه ذکر نموده اند
یک آنست در کتاب مجمع النّوادر که ظاهر از مصنّفات ابن بابویه
قدّس سرّه باشد چون حدیث شریف طولانیست ومع هذا عربی
بود به فارسی ترجمه شده تا خوانند را ملال نرسد روایت می کند
ابن بابویه قمی محدّثان معتبرست لبسند خود از سلمان فارسی
رضی الله که گفت نشسته بودم بنزد سیّد اولیاء و وصی رسول خدا

امیر المؤمنین علیه صلوات و سلام در آن وقت که مردمان بعمر بن خطاب
بیعت کرده بودند امام حسن ع و محمّد حنفیه و محمّد ابی بکر و عمّار
یاسر و مقداد و نیز در خدمت آنحضرت بودند و از جاهر سخنان
می گذشت امام حسن ع متوجّه بسوی پدر بزرگوار شد گفت
یا امیر المؤمنین حضرت ملک داود سلیمان ابن داود را سلطنتی داده بود
آیا از آن عطیّه و نصیبی سیّد اولیا رسیده با رشد و لایت و امامت
تبسّم نمود فرمود بآن معبود که دانه خشک را سبز میکرداند و بآن
قادری که آدم را از خاک تیره آفرید آنچه خدای تبارک و تعالی بیدر
تو داده به هیچ یک از اوصیای ماضی نداده بود بعد از این مجلس
باین کرامت فایز نخواهد شد پس امام حسن ع و حضار التماس
نمودند که یا امیر المؤمنین میخواهیم که شمّه از آنچه حضرت واهب العطایا موهبت
نموده مشاهده کنیم و معاینه ببینیم تا موجب ازدیاد ایمان و باعث
تقویت علم و ایقانات ما گردد آن ولیّ خدا را و اوصیا فرمودند
وکرامةً حقّاً یعنی چنان کنم که شما بخواهید و چیزها از چیزهای

که حضرت

که حضرت عزّت بمن کرامت فرموده بر شما ظاهر سازم پس بر خاست
دو رکعت نماز کرده و کلمه چند بزبان معجز بیان آن گذرانید که هیچ کسی از حضار
مجلس فهم آن نکردند و از آنجا بمیان خانه دست مبارک خود را بجانب مغرب
دراز کرد بعد از لمحه دست را بزیر آورد بر کف دست دو قطعه ابر دیدیم
سلمان رضی الله گوید که ما از آن دو پاره ابر شنیدیم که هر یک از کف او
جدا شدند گفتند اشهد ان لا اله الّا الله و اشهد انّ محمّدا رسول الله
وانّک نبیّ الکریم من تشکّک فیک هلک ومن تمسّک بک فقد استمسک
سبیل النجاة یعنی گواهی میدهم که خدا یکیست و محمّد صلّی الله علیه و آله رسول
و برگزیده اوست و تو وصی و خلیفه پیغمبر هر که شک آورد بر وصی تو و خلافت
تو هلاک شود و هر که در عروة الوثقی محبّت تو دست زند بنجاة یابد پس
دیدیم آن دو ابر چون قالیچه پهن شدند در پهلوی یکدیگر قرار گرفتند و از
آن ابرها بوی مشک بدماغ اهل ایمان میرسید آنحضرت شاه ولایت و امامت
بزبان معجز بیان و حکمت بیان فرمود که برخیزید و بر این بساط بنشینید
ما هم برخاستیم بر یک بساط نشستیم و آن حضرت و صاحب کشف و کرامت

به تنهایی ابر دیگر نشست پس ایضاً کلاه خود را فرمود هیچکس نفهمید
وامر کرد که ای ابر بجانب مغرب روانه شو که ناگاه باد بزیر آن ابر داخل
شد ابر را باهستگی تمام و بهوا بلند کرد و سلمان رضی الله نقل کرده
در آن وقت چون با آنحضرت نگاه کردم در جامه زرد پوشیده و تاج از یاقوت
سرخ بر سر دارد و نعلین که بند او از یاقوت آبدار بود در پای مبارک
داشت و انگشتری از مروارید سفید تر از برف که روشنی آن چشم را خیره
میساخت در انگشت بود و کرسی از نور نشسته بود امام حسن علیه السلام
گفت ای پدر بزرگوار همه مخلوقات به سلیمان ع علیه السلام را بجهت
انگشتی اطاعت نمودند و به شما بچه سبب مطیع و منقاد اند امیر المؤمنین اسد الله
غالب ع فرمود ای نور دیده من وجه الله و علی الله و لسان الله
و ولی الله من القصه تا آخر کلام ای نور دیده میخواهی که خاتم سلیمان بعزرا
ع بتو نمایم و دست مبارک خود را در بغل کرد انگشتری آورد از طلای
احمر و نگینش از یاقوت سرخ بود فرمود ای فرزند این خاتم سلیمان است
و نامهای مارا بر آن نقش کرده اند سلمان رضی الله عنه گوید تعجب
حقار

حقار زیاده شد بحدی که گویا او را نمی شناختند و فرمود اینها از من
عجب نیست بخدا سوگند که بنمایم بشما آنچه پیش ازین ندیده باشید
امام حسن ع گفت آرزوی آن دارم که سلاطین ذو القرنین را بما نمای
آن ولی یزدان باد را امر کرد که ما را باطراف که فرزندم میخواهد ببر پس مقارن
این سخن از باد آوازی چون رعد بما رسید و ما را بر داشته بهوا بلند کرد
آن اعجاز نما بر کرسی نور نشسته از پی آمد باد ما را بکوه بلندی رسانید
و درختی عظیم بود خشک شده بود و برگهایش ریخته بود یکی از ما
گفت ای مظهر العجایب و امام دین ببین این درختی را چه رسیده که او را
قشر ریخته آنحضرت و صدر نشین در مسند خلافت فرمود که از او سوال
کنید تا حال خود را بگوید امام حسن ع پیش نمود از آن درخت پرسید
که مالک ایتها الشجرة یعنی چه شده است ترا ای درخت که سبزی تو رفته
و برگت ریخته شده آن درخت جواب نداد امیر المؤمنین فرمود ای درخت بفرمان
الهی جواب ایشان را بگو سلمان گوید بخدا قسم که آن درخت متکلم شده

گفت لبیک لبیک یا وصی رسول الله و خلیفته من بعده حقاً و خطاب
با امام حسن علیه السلام نمود که یا ابا محمد هرشب پدر بزرگوار تو نزد
من می آمد دو رکعت نماز میگذارد و تسبیح و تهلیل و تقدیس حق تعالی
مشغول میشد و میرفت و در وقت آمد و رفتن کرسی از نور در میان ابر سفید
میبود که از آن ابر بوی مشک اذفر بمشام من میرسید و من از انشمام
روح افزای آنحضرت سبز و طراوت میبودم و اکنون چهل شب است که تشریف
ارزانی نفرموده و مرا از مفارقت پدر تو حالم بدین مرتبه رسید اکنون استدعا
کنم که لطف خود را از این مهجور دور ندارد آمد او و مرا بحال خود باز
می آورد پس حضرت اولیاء وصی خاتم انبیا بنزد آن درخت رفت
دو رکعت نماز گذارد و دست ید الله را بر آن درخت مالید سلمان رضی الله
گوید بخدا سوگند که از آن درخت ناگهان شاخها بر خاست فی الفور سبز
شد و برگ آورد و میوه داد بعد از آن داد رس بیچاره گان یعنی امیر المؤمنین
امیر المؤمنان ولی خدا و کاشف سرها و عالم علوم غیبها بر کرسی خود
قرار و ابر را امر کرد ما را بر داشت بهوا بلند برد بحدی که دنیا در نظر ما
چون

چون بحر مینمود و در هوا فرشته دیدیم که سر او در زیر قرص آفتاب
بود و پایهای او در قعر بحر محیط بود دیگر دست او در مغرب و یکدستش
در مشرق بود از آن حضرت پرسیدیم آن ولی خدا و معدن علوم غیبها
این کیست در اینجا ایستاده است آن مخبر صادق میان سلونی فرمود
که فرشته است که بحکم خداوند عالمیان من او را در اینجا و درین موضع نصب
کرده ام که بتاریکی شب و روشنی روز را موکل ساخته ام که بگرداند و چنین
خواهد بود تا روز قیامت از جا حرکت نخواهد کرد پس باد ما را از آنجا
بگذرانید بر داشته بنزد جای قوم یاجوج و ماجوج رسانید آن حاکم
جمیع موجودات با ابر خطاب نمود اهبطنی هذا الجبل یعنی ای ابر در این
کوه فرود آی آن کوه بلند بظلماتی چون شب تاریک بود و بوی
دود از آن قبیله نامحصور بمشام میرسید و یاجوج و ماجوج را دیدیم
و از کثرت ایشان تعجب نمودیم و ایشان را چند طایفه یافتیم یک طایفه
قامت ایشان بیست گز طول داشت و طایفه دیگر قد ایشان صد گز
و عرض نیز هفتاد گز و طایفه یکی گوش خود را لحاف و گوش دیگر را

از دواج کرده بودند ویکی از ما از حال آنجا پرسید آن امام حق دلپذیر فرمود
که حاکم این جمع نامحصور منم وهم آنها در حکم وفرمان منند پس باد ما را
برداشت تا که بکوه قاف رسانید کوهی دیدم چون یاقوت احمر که محیط هر دنیا
وفرشته بشکل آدمی بروی موکل بود چون آن ملک چشم بر ما افتاد
وگفت السلام علیک یا امیر المؤمنین یا وصی رسول خدا آنحضرت جوابش
ادا فرمود آن فرشته برخاست که رخصت طلبیدن آنحضرت که مطلب
خود را عرض کنید آن عالم بسر ظاهرها فرمود من بگویم که چون خواهی با تو
بگوی آن ملک گفت ای ولی خدا وعالم علوم غیبها وای وکیل کارخانه
وفرمان ده بجمیع موجودات شما بفرمایید آن معدن معجزات فرمود که رخصت
زیارت برادرت ومصاحب خود میخواهی رخصت دارم پس آن فرشته
چون مرخص شد بسم الله الرحمن الرحیم گفته راهی شد وبعد از آن ایضا
درخت دیدیم چون درخت اول خشک شده بود بهمان سوال
وجواب واقع شد درخت گفت در ثلث اول هر شب نزد من
می آمد نماز وتسبیح وتهلیل میکرد وبر اسب سوار شده ومیرفت ومن

از شوق

از شوق آن صاحب اعجازات سبز وخرم میبودم حالا چهل
است که فیض قدوم مبارک خود را از من گرفته است بدان سبب مغارتها
اوراقم فرو ریخته ومن مهجورم که لحظه از نیامد آن امام زمان است
پس ایضا امام هدی فرزند علی الاعلی مجتبی التماس از پدر
بزرگوار خود نموده ان سید اولیا واوصیا وان معدن شفقت
ومروت دست احسانت بر آن درخت خشک کشید آن
درخت باذن خداوند عالم با معجزات امامت بسخن آمده گفت
اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له واشهد ان محمدا رسول
الله وانک امیر المؤمنین فی ائمة المبارکة الطیبة ووصی رسول
رب العالمین من تمسک بک نجا ومن تخلف عنک هوی آن درخت
سبز وخرم شد [illegible] شد طراوت وما ساعتی پرسیدیم که یا امیر المؤمنین
یا ولی خدا آن فرشته بکجا رفت او ان سید اولیاء وعارف غیبها
فرمود دیروز بر جبلهای ظلمات عبور نمودم فرشته که بر آن جبل
موکل است رخصت زیارت این فرشته طلبیده امروز این ملک رفت

تدارک نماید سلمان رضی الله نقل کرده که یکی از یاران گفت یا امیر المؤمنین
مگر ملایکها هم باذن شما حرکت از محل خود میکنند آن ولی خدا وفرمان
دهی بجمیع کارها ووکیل کارخانه فرمود بان خدای که آسمانها را بستون
برافراشته هیچیک از ملائک بی رخصت از من از جای خود حرکت نمیکنند
وبی اذن من بقدر نفس جنبش نمی نمایند مگر آنکه خدای تعالی از برق
غضب خود انها را بسوزاند وبعد از آن امیر کل مخلوقات وپرورش
دهنده بجمیع موجودات ووصی وخلیفه رسول الثقلین فرمود که بعد از
من فرزندانم تا قایم آل محمد ع م وآله است این حال دارند هیچ ملک
از ملائکه مقربین را حدی از ان نباشد که نفسی بی اراده ایشان بر آورد
پس پرسیدیم ای کاشف اسرار آن فرشته که موکل قاف است چه نام دارد
آنحضرت شاه اولیاء فرموده برخائیل نام دارد من گفتم یا امیر المؤمنین
نه ما دیروز در خدمت شما سیر دیم در کدام وقت وکدام محل در آن کوهها
نزول اجلال فرموده بودید چون امر کرد چشم خود را ببوسیدن من چشمهایم
بپوشانیدم امر بگشودن نمود چون چشم را گشودم خود را دو عالم دیگر
دیدم

گفتم

گفتم هذا شیء عجیب آن سر خدا در راه نمای راه هدا فرمود
که امر ملکوت در قبضه اقتدار منست وشما را طاعت بر اطلاع آن
نیست ومع هذا امور بنده ومخلوق خدایم در اکل وشرب وخواب
ونکاه ومانند دیگر واگر اندک از آنچه من میدانم شما بدانید
دلهای شما تاب نیاورد وبدانید که اسم اعظم خدای سبحانه
تعالی هفتاد وحرف است در نزد آصف بن برخیا یک حرف بود که تخت
بلقیس را بیک چشم زدن نزد سلیمان علیه السلام حاضر ساخت
ونزد من هفتاد ودو حرف است یک علم غیب است که مخصوص بذات
خداست که اینست که لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم
وشناخت هر که مرا بشناخته است ومنکر شده هر که مرا منکر است پس
ابر را فرمود ما را که بباغ رسانید که در سبز وخوشی وخرمی بار وشم
جنان برابری میکرد ودر آنجا جای دیدم که در میان دو قبر نهان
بود گفتم یا امیر المؤمنین این جا آن کیست آنحضرت فرمود برادرم صالح
پیغمبر است وان دو قبر از پدر ومادر اوست چون نظر صالح بیغ علیه

بر صالح المؤمنین افتاد چه تا بانه بنده آمد وسینه بی کینهٔ آن ولی خدا را
بوسید و کریه کنان لبشکوه آمد تسلی دل حزین مومنان او را
داد و ما از آن صاحب معجزات پرسیدیم که سبب کریهٔ آن بنی خدا
چیست و چرا میکریید سید اولیا فرمود که از خود سوال کنید پس
امام حسن علیه السلام پرسید ایها العبد الصالح چه چیز ترا میکریاند
کفت که پدرت هر روز در وقت صبح طلوع کردن به نزد من می آمد
با هم نماز میکردیم و باعث نشاط و رغبت من بود در عبادت وامروز
ده روز شد که تشریف نیاورده چون او را دیدم طاقت نماند کفتم
یا امیر المؤمنین وحق رسول رب العالمین این عجب است هر روز
وقت نماز صبح در خدمت تو سر میبریم پس شما چکونه بی اطلاع ما بآنجا
آمده با صالح نیز نماز کذارده آن سر غیب خدا اسد الله غالب
ومطلوب کل طالب فرمود میخواهد که حضرت سلیمان ۴۴ زیارت کنید
ما کفتم بلی ای مظهر العجایب وغرایب ای وکیل کارخانهٔ خدا یا امیر
المؤمنین آرزو ما آنست آن کاشف کشتهٔ سرو غیبها روانه شد

وماهم در خدمتش راهی شدیم به باغ رسیدیم که کسی مانند
او ندیده و نشنیده و آبهای جاری ومرغان خوش الحان وفواکه
که شبها ز چون چشم مرغان بر آن معدن معجزات افتاد وهمه اکر فشد
وبر میزدند و طواف میکردند و در میان باغ تختی از فیروزه
دیدیم وجوانی بر بالای آن تخت خوابیده بود و دستهای خود را
بر سینه نهاده بود و مار عظیم یک در بالای سر ویک پایین پای
وقرار کرفته بودند چون آن مار آن سید اولیا و ولی خدا را دیدند
در قدم مبارک آن سید بزرکوار غلطیدند عرض کردیم یا مولا
وصاحب اختیار یا امیر المؤمنین این جوان کیست آن هادی طریق هدایت
فرمود که سلیمان ۴۴ است پس انکشتر را از انکشتی مبارک خود بیرون
آورد در انکشت حضرت سلیمان کرد وکفت باذن الله تعالی الذی یحیی
العظام وهی رمیم فی الحال سلیمان ۴۴ برخاست وکفت اشهد
ان لا اله الا الله وحده لا شریک له واشهد ان محمدا عبده ورسوله
واشهد انک وصی وولی الله حقا کواهی میدهم که خدای آفاق

بر پرستش یکتاست واو را شریک نیست وبدرستی که محمد عبده اوست
دکواهی میدهم که تو وصی وجانشین رسول خدا بحق وراه نمایندهٔ امام
کان در وادی حیرت که بوسیلهٔ تو سوال کردم از حق تعالی وبحق تو وبحق
اهلبیت محمد که شما بید خداوند عالم آنچه ملک وپادشاهی که مثل آن بهیچ
اولاد آدم نداده بود بر محمد واهل بیت او و شما هادا اکر محبت ترا
شفیع نمی خاستم آن سلطنت بزرک را بر من عطا نمی فرمود پس
زمانی آن مظهر العجایب وغرایب به نزد سلیمان ۴۴ بنشست وما هم
بپای بوسی آن نیز بزرکوار مشرف شدیم پس آن ولی خدا وکاشف سرها
وغیبها سلیمان را وداع نموده برخاست انکشتری را از انکشت او بیرون
کرد آن نیز خدا بحال اول برکشت وما پرسیدیم یا امیر المؤمنین یا فرمان
ده رسول الثقلین آیا شما شما را علم بهم رسد بآنچه در عقب کوه قاف
آن معمار بنای جمیع عالمیان ظاهر وباطن فرمود که خلاق عالم وموجود وملایکه
وبنی آدم در عقب کوه قاف چهل عالم آفریده است که هر عالمی چهل برابر این
دنیای شماست وعلم بما وراء آن همچو علم منست بحال این دنیا وآنچه

در دنیاست بعد از رسول خدا صلعم وآله منم حافظ ونکهدارندهٔ
آن عالمها و همچنین بعد از من اولاد من حافظ شریعت نبوی
ووارث علوم مصطفوی خواهند بود تا روز قیامت ومن دانا
ترم براههایی که در آسمان هاست از راههایی که در زمین
است این حدیث شریف طول بود مختصر نوشته شد تا خوانندهٔ
وشنوندهٔ ملال نرسد که بقیه مقدار رفته غیر از این کل چیز کنم
کل عدید لذته از فضایل ومناقب امیر المؤمنین کل دیکر بچشم
که قبول طبع هر کس باشد انشا الله وبالله التوفیق پس
سلمان کفته است از آن مولای صاحب اعجاز استدعا نمودم یا امیر
المؤمنین یا سید الوصیین ای خزینه دار سرهای خدا ما را بوطن
خود برسان که زیاده از این بمعجزات شما تاب نمی توانم آورد پس آن
قایل قول لو کشف ابر را طلبید وما بر آن ابر نشستیم راهی شدیم
آن تاج دار آیهٔ انما وشهسوار میدان لا فتا به معجز ولایت
متکلم بکلامی شد که ما فهم آن نکردیم باد را امر نمود بحکم آن وارث

علم مقدّسی نبوی و از اعجاز مرتضوی آن باد ابر را بهوا بلند
کرد چنانکه دنیا را بقدر درهمی میدیدیم و بعد از لمحهٔ خود را در منزل
امیرالمؤمنین دیدیم در همان مکان که راهی شده بودیم چون فرود آمدیم و نشستیم
مؤذّن اذان نماز ظهر میگفت واما اول طلوع آفتاب راهی شده بودیم
و در این پنج ساعت پنجاه ساله راهی را طی نموده بودیم و چون امیر قافله
سعادت ما را متعجّب دید فرمود که بآن خدایی که جان من در قبضهٔ قدرت
اوست که اگر خواهم شما را در طرفة العین در همهٔ آسمانها و زمینها بگردانم
بر آن قادرم و این قدرت عظیم باذن خالق البریّه و از برکت خیر الخلیقه
یافته‌ام و منم ولی سرّهای خدا و وصی مصطفی در حیات حیات و در زمان
رحلت و منم آنکسی که رسول الثقلین اشرف انبیا صلعم هزار باب علم بمن
آموخت و از هر باب علم دیگر کشف شد چنانکه فرموده أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ
بَابُهَا و اکثر مردمان بنی دانند سلمان رضی الله گفت یا امیرالمؤمنین و یا سیّد
اوصیا و وصی برحقّ رسول خدا لعن اللّه و غضب حقّه و آمرنی و خطا
عف علیه العذاب
بوصف مناقب فاطم زهرا و قرب
منزلت

منزلت به نزد خدای تعالی یک آنست در حدیث وارده است
در بعضی کتب معتبره آورده اند که روز حضرت سیّد عالم صلعم و آله
در مسجد نشسته بود که جماعتی از خواتین قریش خرامان ولباس
عیش و زینت تمام به نزد سیّد انام علیه الصلواة والسلام
آمدند و گفتند یا محمّد صلعم اگر در ملّت از یگانه ایم اما نسبت و قرا
بت یگانه و در یک شهر و خانه ایم خواهم بگلی رشته رحم بریده
کس دانم امروز مرتبه عروسی داریم دکار [illegible] زفاف می سازیم و فلا   نرا
که خویش شما بفلان میدهم دختر خود فاطمه را بفرست ما عروسی
ما را تزیین نماید و رسم خویشاوندی بجا آورد زیب و زینتی از زانی
فرماید خواجه کاینات تامّل فرمود آنکه سر برآورد و گفت نیکو بگفت
شما را برویت تا من فاطمه را بگویم ایشان برفتند سیّد عالمین صلعم و آله
پیش فاطم آمد و گفت ای جان پدر مرا فرموده اند که با خلق رفق
و خلق ورزیم و بر جفای دشمنان تحمّل کنیم و نزد هر نفاق که ایشان کنند
نبینگر مقابل سازیم امروز خاتونان عرب آمده بودند نزد پدر رد و رضا   ست

کردند که در خانهٔ ایشان عروسی و در عقد و زفاف ایشان ها ضر
شوی قبول کردم که ترا بفرستم تو چه میگویی فاطمهٔ زهرا عرض کرد که حکم خدا
و رسول خدا راست من بندهٔ فرمانم و از حکم سر پیچیدن نمی توانم ای
پدر بفرمان تو بمجلس و محفل ایشان میروم اما متحیّرم که کدام جامه
بپوشم و چه لباس ملبّس کردم ایشان جامهای نیکو پوشیده باشند.
و با لبسهٔ قیمتی خود را بیاراسته اند چون مرا با جامهٔ خلقانی و چادر
کهنه بینند طعنه و ریشخند آرند و با استهزا و افسوس در من نگرند زن
عتبه و خواهر بوجهل و دختر شیبه نار عنایان فضول اندیشه و بی
ادبان کج اندیشه آنجا حاضرند پدر تو لاف و کذاف که دختران عرب را
نکو شناسی و زن ابولهب که خار در راه تو می انداخته و چنده ابو
سفیان از غیبت تو بکار دیگر نمی پردازد در آن مجلس اند ای پدر
بر ضمیر منیر مبارک روشن است که اینها هم آستانهٔ مادرم بآستین میرفتند
و برسم ملازمت دایم بخانهٔ او میرفتند اینها هم امروز با دیباهای
مصر و بردهای یمانی و حلّه های عراقی نشسته و زیورهای مکمّل
نموده

نموده و بر بالشهای زر بفت تکیه زده من با چادر که به جای چند
از لیف خرما بند نهاده ام و با پشمینه که چند رقعه بر آستین و گریبان
او دوخته ام بدان مجلس در آیم و چون مرا ببینند و نگویند که این دختر چه
افتاده که عقد لؤلؤ مادرش که در روز عقد در گردن داشت خراج
ملکی بود اکنون دختر او جامهٔ پلاس می پوشد سبب چیست ای پدر
ایشان را دیدهٔ معنی گشاده نیست که دانند که درختی که بوستان نبوّت
دسته است و نهال از جویبار رسالت سر برآورده و بجامهٔ دیبا و زیور
زیبا و ملک متاع فانی دنیا فریفته نشود و ایشان نظر صورت دارند
و دیدهٔ بصیرت بر معنی نمی گمارند   بیت   ده که آن صورت پرست از حال آگه   نیست
آری آمدی اهل صورت را بمعنی راه نیست   ای پدر چه بودی که مادرم
خدیجه حاضر بودی تا ایشان از هر کس این داعیه پیدا نشدی و این خیال
محال از خاطر ایشان سر بر نزده اکنون بجوار رحمت حق پیوسته
در خزان فراقش چون عندلیب بر بوی گلزار می نالم و از خار خار
تو نان عرب که بر حضور انفعال مند زار زار مینالم فاطم علیها   السلام

می کفت و قطرات حسرت از دیده بر رخسار می بارید حضرت رسول
خدا صلی الله علیه وسلم نیز بگریه در آمد و کفت ای جان پدر ملول مشو والله
نا کنم مکر دکه جامهای فاخر و مکلل به تن دنیا دی وقیمت ها
نداده ام و از آنجا که چون کل لباس سرخ و زرد پوشیده اند در
چمن جلوه می کنند و تکبر می نمایند و فخر بقیمت چون هیمه به آتش
دوزخ خواهند سوخت و خواهر ابو جهل بر از جهل کرام و زطوق
زرین در کردن دارد و فردا غل آتشین بر کردن خواهد داشت
و دختر عتبه و کمر در دنیا بر متکاء عنبرت تکیه زند در آخرت
بر عقبه عقابش باز خواهند داشت ای دختر مرا فنی بکیم فقر است
که موسی کلیم با کلیم فقر محتی ذروه طور و مقر رقبه نور شد و در این
سخن بودند که جبرئیل آمین از حضرت کریم رب العالمین در رسید
کفت یا رسول الله خدا سلام میرساند و تو را می فرماید که فاطمه را بکو
تا در آن عروسی حاضر شود که در آنجا مرا حکمتیست که بعضی از آن
زنان صید او خواهند شد و بعضی در برابر او بی و بسیا خواهند

کفت

کفت چون رسول خدا فرمود ای جکر کوشه اینک جبرئیل آورنده اوامر
و نواهی در رسید و فرمان خدای تعالی رسانید که فاطمه را بکو تا در
آن محل برود و فاطمه کفت ای پدر و سید البشر من نافرمانی نمی کنم
این اندیشه پیش آمده بود که دنیا سرای ماتم است و در ماتم
سرای عروسی عجیب می نماید این زمان که حکم خداوند در رسید
توقف را مجال نماند چون سخن کاینات این بلشنید با آن زنان
کفت که شما ابر وید بمقام عروس فاطمه از پی شما میآید جبرئیل
اینجا با ده حور نازل شد و کفت خدا عز وجل از برای فاطمه از
بهشت جامه از سندس و استبرق کرامت کرده آن چنان بود
هر یک از دیگر خوبتر در بغل یکی بوقچه با جامه بهشت و در کف
دیگری مجمره عود و حوری دیگر دو نسک حور دیگر تالی ابریشم بر داشته
و حور دیگر آینه داشته القصه هر یک چیزی داشته بود پس فاطمه بوقچه را
بکشاد خود با لباس های بیاراست و چادر استبرق بر سر افکند
و لبسوی عروس روان شد جبرئیل در پیش مثل خادمان و حوریان آن

مثل نوکران روان شدند و دختران قریش همه چشم براه نهاده
و خاتونان عرب مجموع دیده کشاده که همین ساعت دختر محمد صلی الله علیه وسلم
در آید با خرقه کهنه و معجر پشمینه بجهه خندان زنان کفتند که دختر
محمد صلی الله علیه وسلم می آید که مرا بدین زینت بیند خجالت کشد و شرمسار
شود چونکه فاطمه داخل شد حوران بهشت تالی و دو نسک افکندند
و تخت نهادند و چون فاطمه داخل خانه شد تمام در دیوار از نور
جمالش چنان منور هم حیران شدند و حوران در بیمین و یسار
قرار کرفتند و نور جمالش چنان بر چهار دیوار خانه را چون چشمه
خورشید درخشنده کشت فاطمه نه برسم جاهلیت بلکه بطریق اسلام
بر اهل مجلس سلام کرد فرد سلام نوق سلامت بدل رسید
این خانه از سلام تو دار سلام رسید حاضران مجلس را از حیرت مجال
جواب نبود چون دیدند که دختر خیر البشر خرامان خرامان می آید
و دامن و حله که چشم روزکار مثل او ندیده است در پای میکشد تاج
مرصع بدر شاهوار بیاقوت آبدار و لعل درخشنده و زمرد

تابنده

تابنده که دیده از مشاهده آن خیره می ماند بر سر و دستان از
زر که کسی در دکان دنیا چنان زر خالص ندیده و دست تو
هیچ زرکر بدان نرسیده در دست و رشتهای مروارید از اطراف
جامه اش آویخته چون چشم خواتین عرب که بدان کوهر صدف خلق
و ادب افتاد دیده ایشان خیره و آینه عقل و فهم ایشان تیره
کشت از جای خود بر جستند و با یکدیکر کفتند آیا این دختر
کدام سلطان است و حرم محترم کدام خاقان است این کدام خاتون است
که نور چهره آفتاب و ماه را غلبه میکند و ان جامهای از کجاست
و از خزانه ملوک عرب اینچنین کسی ندیده و ایشان ندانستند که این
جامهای غیبست است از خزانه اسکندر نیافته است چون معلوم
نمودند او چه کسست و فاطمه در نظر ایشان چنان مینمود که لرزه بر اعضای
ایشان افتاد و پیشکاه صدر بفاطمه کذاشتند و هر یک در کوشه از
انفعال در پیش انداختن فرد هر نازنین که مه دو خو رحسن مفروخت
چون تو در آمدی بکار دیکر کرفت هیچ کاران که مدد از ایشان منقطع

بود از آن مجلس فرا رسیده آنحضرت را بحضرت رسالت
ص ع دادکه حمله کردند و جماعتی دیگر از زنان که آنجا قرار داشتند زبان
بعذرخواهی گشادند گفتند ای دختر مصطفی ما ترا تکلیف کردیم
مبادا که غبار ملال بر خاطر عاطر نشسته باشد حکمی فرمای تا بدان
قیام نماییم که سبب خشنودی تو گردد و شراب و طعام از طعا
مهای چه حاضر سازیم و از شربتها چه پیش آریم فاطمه فرمود
من شراب و طعام نطلبم و گرسنگی صفت من و صفت پدر منست
اَجُوعُ یَوْمًا یعنی یک روز گرسنه می باشم دیگر روز سیر میخورم
داگر خشنودی من میخواهید که از پدر من بلکه رضای حضرت ذو
المنن قدم از تنگنای ملت کفر قدم بیرون نهاده بفضای روشنای
انفنای ایمان در آیید و بیگانگی خداوند تعالی از یگانگی شرک بگردانید
جمع از آنها که سخن فاطمه ع زهرا علیها السلام فرمود شنیدند
جامها پاره پاره کرده و مقنعه از سر کشیدند و کلمهٔ طیبه بر زبا
نهادند لا اله الا الله محمد رسول الله گفتند و مسلمان شدند

وبیمن قدم

وبیمن قدم مبارک فاطمه بدان دولت و سعادت ابدی رسیدند
در اخبار آمده که حضرت خاتم انبیاء ع که حضرت خاتم انبیاء
و شفیع روز جزا صلی الله علیه و آله بغزوه رفته بود و مرتضی
علی علیه السلام طفل بودند و امام حسین ع روزی از خانه
بیرون آمده بنخلستان مدینه افتاده بود و هر طرف میگشت
و در خیابان تفرج می نمود ناگاه یهودی که او را صالح بن رافع
از آنجا گذشت و نظرش بر حسین علیه السلام افتاد فی الحال
او را بگرفت و بخانهٔ خود برد و در جای مخفی پنهان ساخت
چون روز غاز دیگر رسید حسین ع پیدا نشد دل خاتون
قیامت فاطمه زهرا بجوش آمد و زبان مبارک در خروش
۷ روز ابن اخبار نقل کرده که سیدة النساء هفتاد بار بیس
در حجرهٔ مطهره آمده بود و باز گشته که پیدا نشد که او را بطلب
حسین ع بفرستد آخر روی بحسن ع آورد ای جان مادر برخیز
و طلب برادرت کن که دل جگرم در فراق او میسوزد و هردم

شعلهٔ اندوه در کانون سینهٔ بی کینه بر می افروزد و امام حسن ع
برخاست و از مدینه بیرون آمد بگرد نخلستان میگشت
یا حسین بن علی یا قرة العین النبی این انت تو کجایی و دیدار عزیزت
جرا برادر نمی‌نمایی امام حسن ع نعره میزد هیچ جواب نمی آمد
ناگاه آهویی پیدا شد فی الحال بزبان مبارک امام حسن ع ع
جاری گشت یا ظبی هل رأیت اخی حسینا یعنی ای آهو برادرم
حسین را دیدی در آن دم بفرمان رب جلیل و برکت رسول خدا ص
علیه و آله آهو بتکلم آمد و گفت ای نور دیدهٔ پیغمبر خدا و ای
سرور سینهٔ فاطمهٔ زهرا و حیدر کرار اَخَذَهُ صالح ابن رفیع الیهودی
گرفته است و اخفی فی بیته و در خانهٔ خود او را پنهان کرده است
این گنج را در کنج ویرانهٔ او جوی و این گوهر گران بها را در درج
خزینهٔ او طلب کن پس شهزاده امام حسن ع فی الحال بدر خانهٔ
صالح یهودی آمد و آواز داد و صالح از خانه گف بیرون آمد
امام حسن ع گفت ای یهودی برادرم حسین ع را از خانه بیرون

آر و بمن

آر و بمن رسان و گرنه مادرم را بگویم بیک یا رب سحرگاهی از حضرت
الهی در خواهد تا هیچ جهود بر روی زمین زنده نماند و پدرم را
بگویم تا بزخم تیغ دو سر دمار از جهودان نابکار برآرد و از جدم
درخواست کنم تا تیر دعا از جیب اخلاص برکشد بر کمان یقین
بپیوند و بهدف قاب قوسین اندازد حق تعالی اجابت نموده
تمام یهودیان را از روی زمین نیست و نابود گرداند صالح
در آن گفتگوی در افشان و سهناک شد و متحیر و حیران
بماند و از آن گفتار متعجب و فرو مانده گفت ای پسر مادرت
کیست فرمود مادرم فاطمه زهرا دو جگر روضهٔ خضرا ضنوط خانوادهٔ
رسالت و در صدف صحت و تا فی وجود مبارکش از علیین
بهشت سرشته و در قبالهٔ او آزادی عاصیان نوشته مادر
سادات چشم بر هم نهاده از بهر او اهل عرصات بتول
عذرا فاطمهٔ زهرا صالح گفت مادرت دانستم پدرت کیست
گفت پدرم شاه مردان شیر یزدان صاحب تیغ دو سر و کشندهٔ

عمر والتش وساحوض کوثر وکننده در خیبر و در قبلهٔ مامصطفی نماز
نماز را واکرده و در شب غار جان برای سید انس وجان فدا کرده
جبرئیل بجوامردی او از آسمان کنند وخدا بیش علی نام کرده
سید عالم بدر ملک مواهب علی ابن ابو طالب ع صالح گفت
پدرت هم دانستم جدت کیست گفت دو بیت از صدف شرف
خلیل میوها است از درخت المعل حق سبحانه بوی سلام فرستاده
از عرش مجیدش بکذرانیده بمقام قاب قوسین رسانیده رسول
الثقلین سید کونین مقتدای حرمین پیشوای مشرقین ومغربین
جد سبطین وسیدین شباب جنتین منم حسن وبرادرم
وحسین چون شهزاده این مناقبها ادا فرمود وصیقل کلام آتش
غبار کفر از آینهٔ دل صالح یهودی زدود وآب دیده از ندامت
می بارید وبدیدهٔ حیرت در روی آن امام راه تمام امام حسن ع
مینگریست پس گفت ای سید بزرگوار ای جگر گوشهٔ رسول
کردگار ای نور دیدهٔ علی المرتضی ای سرور سینهٔ فاطمهٔ زهرا بیش

از آنکه

از آنکه برادرت را بتو تسلیم کنم مهرهٔ محبت بزرگوار خود بر نگین
دل من نه وکلمهٔ شهادت بر من عرضه دار تا احکام اسلام کردن
نهم ومنقاد فرمان قرآن شوم امام حسن علیه السلام کلمهٔ
شهادت بروی فرمود کرد وصالح از روی اخلاص مسلمان شد
وبخانه رفت دست امام حسین علیه السلام گرفته بیرون آورد
بدست امام حسن علیه السلام داد وطبق زر از سرخ وسفید برک
شهزاده ها نثار کرده و امام حسن دست برادر خود را گرفته
بخانه باز آمد ودل فاطمه آرام گرفته ساکت شد بیت
رخ نمودی دلم افروز روی عزد آمدی وز قدمت جان بستم باز
آمد روز دیگر صالح با هفتاد تن از خویش وهمسایگان مسلمان
شد بدر ملازمت یا سبان بی فاطمهٔ زهرا آمدند وآواز کلمهٔ
شهادت کشیدند محاسن سفید در آستانهٔ بهشت آسا فاطمهٔ
زهرا مالیدند وی گفتند ای دختر مصطفی وزوجهٔ علی المرتضی
بد کردم که فرزند ترا بیازردم آه از آن حرکت پشیمان شدم واز دعر که

دگفر برگشتم ومسلمان شدم از گناه من در گذر و فاطمهٔ زهرا بوی
پیغام فرستاد که من از حصهٔ خود در گذشتم دعوی کردم اما ایشان
فرزندان مرتضی علی اند وعذر باید خواست القصه صالح آنقدر
صبر کرد امام مرتضی علی از غزوه باز آمد امیر را ملازمت کرد صورت
حال را باز گفت علی ع فرمود ای صالح من از تو خشنود شدم واز
سر گناه تو در گذشتم اما ایشان ریحانتان روضهٔ رسالت اند نیکی
بوستان جلالت اند وجگر گوشگان سید عالم اند بنزد یک
او از انحضرت عذر خواه تا از تو خشنود شود صالح گریه کنان
بنزدیک رسول خدا ص آمد عرض کرد یا سید المرسلین یا رحمةً
للعالمین صالح خطا کرده با جگر گوشهٔ تو جفا کرده که او را بی اجازت
پدر ومادر بر خانهٔ خود برده چون واقف شد فی الحال او را
به برادر نشی سپرد اکنون من کلمهٔ اسلام بر لبیت وبر عتبهٔ متابعت
وشرع وسنت نشست توبه وانابت پیش آورده با آنچه کرده بود
وحسرت بسیار خورد وهیچ روی دارد که بروی رحم کنی واز سر گناه

وی درگذری

وی درگذری حضرت رسول ذو الجلال فرمود ای صالح من از جرم
خود گذشتم اما ایشان بر گذیده کاذ حضرت خداوند اند اگر وی
از تو خشنود کرده در زبانهای تو سود کرد پس صالح بیچاره
روی بر صحرا نهاده وتضرع وزاری میکرد وی گفت خدایا گناه
کرده ام وحال خود را تباه کرده ام ونامهٔ اعمال خود را بدین بی ادبی
سیاه کرده ام رباعی یارب بدر تو عذر خواه ام آمده ام
بکر بخته بوده ام براه آمده ام اکنون ز پی آن گناه آمده ام بپذیر که
به حال تباه آمده ام القصه پانزده شبانه روز در صحرا میگریست
ومیگشت وناله وی شبها از شش یا بی کند شت روز شانزدهم
جبرئیل امین از نزد رب العالمین نزد سید المرسلین در رسید
که سید اینا خدایت سلام میرساند ومیفرماید که آن یهود مجروح را
باز خوان که ما توبه او را قبول کردیم رگناهان او را قلم عفو کشیدیم
ونام او را در جریدهٔ دوستان ثلث کردیم پس رسول خدا ص ع
او را حاظر ساخت واین مژده را باوی ... داد آن نو مسلمان

شاد وخرم بخانه آمد بعبادت قیام نمود الحمد لله ای عزیز من
در معنی نظر کن که کافر این اعتقاد خطا کرده حسین را بخانه برد
وپنهان کرد ونه اورا طپانچه زد بروی سخن سخت نگفت بعد از
آن از کرده پشیمان وکفر را بگذاشت ومسلمان شد اینهم
تفرج وزاری باستی کرد حق سبحانه ازوی خشنود شد آن
ستمکاران که جگر گوشه مصطفی ونور دیده زهرا بزهر قهر شهید
کردند فرزند پسندیده علی المرتضی را به بد تیغ با هفتاد تن
در کربلا شهید کردند حال ایشان چه گونه خواهد بود لعنت الله
علیهم اجمعین حدیث امام زین العابدین ۴۴ فضایل دیگر آنکه
مرویست از زهری در خدمت امام زین العابدین ۴۴ بودم
یکی از شیعیان وی گفت یا ابن رسول الله بغایت پریشان حالم
و چهار صد درهم قرض دارم ومعیشت شرمنده عیالم امام زین
العابدین ۴۴ آب در دیده بگردانید وآواز داد که بانک نه آنچه
نفقه شام وچاشت منست بیاور و خود دو قرص نان بیاورد

آنحضرت

آنحضرت فرمود آنچه در خانه گمان میبردم جز این نبود آنمرد از روی
حقارت بدان قرصها نظر مینمود امام ۴۴ از روی اعجاز فرمود
که بستان که اینها ترا از وام وافلاس رهانند مایه نجات وفلاح
است ودفع رنج تو بدینها میشود آنمرد بناچار آن دو قرص را
بستاند واز قول امام متعجب بود که دو قرص نان چه وام گذارد
وچه کفایت کرد قرصها در دست گرفته ونجات میرفت در راه بماهی
فروشی را دید ویکی از آن قرصها را داد وگفت که این بگیر وماهی
بده آنمرد نان را ستاند وچند ماهی بوی داد هرچند جهد کرد
دندانش به نان اثر نکرد نان را نیز بوی داد وگفت نان خود بستان
که ماهی را بتو بخشیدم و دندان در نان تو اثر نمی کند ومیدانم که تو
بدین نان محتاجی آنمرد قرص نان را بستاند وچون بخانه آمد گفت
ای زن شکم ماهی را بدر که بهر امروز نفقه کنم باین نانها زن چون
شکم ماهی را بشکافت دو مروارید بزرگ ونفیس در آن یافت

که در آن زمانی هیچکس نظیر آن ندیده بود
مر دو فرزندانش هرچند سعی کردند دندان ایشان بر آن نان
کار نکرد شب در آب گذاشتند که شاید نرم شود بر هیچ وجه
نرم نشد روز دیگر غلام سید آمد وگفت که مولایم میفرماید
که سوای ما که امامیم دندان هیچکس در آن نان اثر نکند وآن
خاص راست آن قرصها را بده که اینها ترا از وام وفاقه نجات داد
وآنشخص قرصها را بغلام آن امام معجز نمای تسلیم نموده وآن
شخص آن دو مروارید را ببازار برد بمبلغ کلی بفروخت
واز قسمت آنها چنان توانگر گشت که در مدینه بجمعیت
مال بین الاقران والامثال امثالی گشت این هم از معجزات
امام زین العابدین علیه السلام بود الحمد لله والمنته
از آن جمله معجزه ومنقبت دیگر آنکه روایت کرده اند که روزی
سید سجاد امام زین العابدین مثال جد خود علی بن ابو طالب ۴۴
زبان حیوانات را میفهمید چنانچه روزی با صحاب خود در بادیه

نزول

نزول اجلال فرموده بودند ناگاه دیدند که آهوی از بادیه بطرف
آنحضرت فریاد رس آمده دست خود بر زمین میزد وناله وفریاد
میکرد وحضار از حقیقت آنحال سوال نمودند آن فریاد رس بیچارگان
از روی اعجاز فرمود که این آهو میگوید که فلان قریش دیروز بچه
مرا گرفته است ۵ روز است که بچه خود را شیر نداده ام وبعضی حاضرا
انرا انکار بخاطر رسید آن امام غیب دان فرمود آن قریشی را حاضر
ساختند گفت این از تو شکایت میکند که ۵ روز است بچه مرا
گرفته است گفت یا مولا وای صاحب علم لدنی راست گفته است
آن امام معدن مروت فرمود که پیش من آمده است تا از تو درخواست
کنم که بچه وی را بوی دهی تا شیر دهید آن قریشی رفت وبچه
او را بیاورد آن حیوان چون بچه خود را دید پیش قریش رادوید
وبچه خود را لیسیده وبو سیسده وشیر میداد آن صاحب حکمت
ومعدن رحم ومروت از آن قریشی التماس نمود که بچه آهو را
بمن بخش آنشخص گفت یا ابن رسول الله بتو بخشیدم

آن امام راه‌نما و آن معدن جود و سخا از روی ترحم بآن آهو
فرمود من نیز بچهٔ ترا بتو بخشیدم آن حیوان آهو مثل انسان
سر و روی خود را بر سم تظلم بر زمین مالید و بانگ چند
کرد و سر فرود آورد و روان شد حضار گفتند یابن رسول
خدا آهو چه میگوید آنحضرت با زبان معجز و حکمت از علم غیب
نبوت فرمود دعا میکند و میگوید جزاکم الله خیراً

از جملهٔ منقبت و معجز علی ابن ابو طالب ع از جملهٔ منقبت
و معجز علی ابن ابو طالب ع یکی آنکه در کتاب مستطاب روضة
الواعظین که کتب معتبر حدیث بسند صحیح از عمار یاسر روایت
نقل کرده است که روزی در خدمت جناب مستطاب شاه ولایت
مآب حضرت امیر المؤمنین و ولی رب العالمین و حلال مشکلین
ع بودم آن مظهر العجایب از کوفه بیرون رفت و من
نیز در رکاب سعادت مآب آنحضرت روان شدم عبور ما
بدهی افتاد که آنرا نخاله میگویند در ۵ فرسخی کوفه بود بکنار

پنجاه

پنجاه نفر آدم از یهودان پیدا شدند گفتند توئی امیر المؤمنین
و ولی رب العالمین فرمود بلی منم عرض کردند که یا علی در حوالی
این ده سنگی هست و در آن سنگ نام هفت پیغمبران آن
از رسل و اولو العزم نقش است مدت‌هاست که پدران
و ما نیز هم آن مطلبیم مطلقاً اثری از آن سنگ نمی‌یابیم و در کتاب
ما هست و یقین میدانیم که در آن خلافی نیست و اما از علم ما پنهان
است اگر تو امام زمانی بدرستی و راستی و حق و خلیفهٔ پیغمبر آخر
الزمانی آن سنگ را بما نشان ده پس آنحضرت سید الوصیین
و حلال مشکلین و نماینده راه هدایت فرمود همراهی من بیایید
تا بشما نشان دهیم و راه پیش گرفته و ما در خدمتش میرفتیم
و آن جماعت یهود از پی ما می‌آمدند تا از آن ده یکقدری دور
شدیم و تلی از ریگ پیدا شد آنحضرت صاحب معجزات است
و به زبان اسرار بیان فرمود روزی در بساط سلیمان
پیغمبر نشسته بودیم که در هوا میرفتیم چون باینجا رسیدیم آن سنگ را

در زیر این تل ریگ دیدم اینجا است آنکه میجوئید یهودان
گفتند ما را بالفعل قدرت برداشتن این نیست پس آن
شاه ولایت و صدر نشین در مسند خلافت لب معجز بیان
خود را حرکت داد ناگاه باد وزیدن گرفت آنحضرت فرمود ای
باد بحرمت علی ابن ابو طالب این تل بچیده ساعتی نشده
بود که آن تل ریگ در اطراف بیابان پهن شد زمین هموار
شد زمین آن سنگ پنهان آشکار گردید حضرت امیر المؤمنین بآن جماعت
یهود دیده را گفت اینست آن سنگ که شما جویای آنید یهودیان
گفتند اگر این میبود نامهای انبیا در آن نقش می‌بود آن مرشد
راه هدایت و حجة بیابان معجز و کرامت و زینت تخت امامت
و دستگیر درماندگان در گرداب ضلالت فرمود که نام پیغمبران
بر آن طرف که بر زمین است نقش است سنگ را بگردانید تا نامها
را ببینید و چون اهل آن ده جمع آمده بودند به شتاب تمام
رفتند از خانها بیل ها و کلنگها بسیار آوردند و قریب

هزار کس

هزار کس ها او را خالی کردند اما قادر بر حرکت دادن نبود
پس آن دستگیر درماندگان و چاره‌ساز بیچارگان آن قوم را
بر کنار از سنگ ها رسانید امر نمود ایشان بر کنار استادند
پس آنحضرت خیبرگیر بروز قوت امامت آن سنگ عظیم را بگردانید
از آن رو بدیگر رو پس آن یهودیان چون آن روز قوت را دیدند
یقین ایشان شد که این معجز امام است دیدند که اسم نوح و ابراهیم
و داود و سلیمان و موسی و عیسی و محمد خاتم النبیین و سید المرسلین
صلوات الله علیهم اجمعین در آن سنگ نقش شده است چون
یهودیان آن معجزه را دیدند یقین دانستند که او وصی و ولی
حق رسول خدا و جانشین خاتم انبیاست پس یهودان
همه یکباره بر پای مبارک آنحضرت که شه راه هدایت افتادند
و عرض کردند ای سید اوصیا و وارث علم انبیا توئی آن وصی
حق خاتم النبیین که ما در تورات و انجیل خوانده‌ایم دست
مبارک دراز کن برکت تو مسلمان شویم و ما را هدایت کن بدین

حق محمد م اشرف مخلوقات آنحضرت سید الوصیین بر زبان
هدایت بیان کلمهٔ شهادت به ایشان تعلیم نمود که اشهد ان لا
اله الا الله وان محمدا رسول الله وانک ولی و وصی رسول
علی قومه ومن بعده وی گفتند گواهی میدهم که هرکه ترا شناخت
سعادت ونجات یافت وهرکه مخالفت تو نمود گمراه و شقی شد
پس اهل آن ده باتمام بدین اسلام مشرف شدند الحمد لله
از جملهٔ معجزات نص ومنقبت. از جملهٔ معجزات نص ومنقبت
ومعجزات مرشد ظریف معجزات علی ابن ابو طالب ومظهر العجایب
یکی آنکه در وقت توجه بغزای صفین اصحاب از عدم آب تشنگ
آمدند با آنحضرت شکایت نمودند آن چاره ساز بیچارگان لشکر نصرت
نشان را اندک راه از جادهٔ کنار برد در میان آن بیابان دیری ظاهر دیر بیکلیک؟
شد نزدیک رفته از راهب کشیشی آن دیر سؤال کردند
که آب در کجاست آن راهب گفت از اینجا دو فرسخ راست اصحاب گفتند
ای تا قوت در بدن داریم اجازت ده که بدانجا رویم امیر المؤمنین
فرمود

فرمود که احتیاج برفتن نیست وعنان سعادت گوهی در نزد
آن دیر بود بگردانید چون بقلعهٔ کوه رسیدند فرمود افتادند
از معجز امامت جای نشان داد این موضعی را بکنید چون بفرموده
عمل نمودند سنگ عظیم ظاهر شود هرچند کردند هیچ آلت بر آن کار
نکرد پس امیر المؤمنین راه هدایت فرمود این سنگ بالای چشمهٔ آبست
هرچند شجاعان لشکر زور کردند حرکتی ممکن نشد آنشهسوار
میدان لا فتی و شیر درگاه خدا آستین مبارک خود را نوردیده
دست خیبر گشا بزیر آن سنگ عظیم نموده از زور وقوت
قدرت یزدانی آن سنگ کوه پاره را از اعجاز امامت برداشت
دور کرده وچشمهٔ آب ظاهر شد بغایت صافی مثل چشمهٔ آب
حیات جمیع لشکر از آب سیراب شدند وچهارپایان
خورد را سیراب کردند چندانکه آب میخواستند برداشتند
آن پهلوان شجاع قدرت یزدانی حضرت امیر المؤمنین وقاتل
مبارزان کفر و کیل وکنندهٔ در خیبر با دست ید الله وقوت

قدرت الله آن سنگ گران را برداشته برسر آن چشمه نهاد وفرمود آنرا
بنا شستند چون راهب دیرانی آن اعجاز را از وکیل سبحانی را
بدید از کلیسا بیرون آمد بخدمت آن وصی حق اشرف مخلوقات
عالم آمد عرض خود ای کاشف اسرارات تو پیغمبر مرسل فرموده که گفت
ملائکه مقرب فرموده نه عرض کرد پس چکسی فرمود که ولی خدا و وصی
پیغمبر آخر الزمانم محمد ابن عبد الله آن راهب گفت ای ولی حق
وای وصی مطلق الحمد لله آنچه سالها طلبیدم بدان رسیدم وای
والای وارث تاج نبوت نام این چیست آن سید اولیا بزبان معجز
بیان فرمود که حوما است منبع این چشمه از بهشت است وسیصد شصت
از پیغمبران رسل ازین چشمه آب خورده اند ومن آخرین ایشانم
چون امیر المؤمنین ومخزن علوم اولین وآخرین ووکیل کارخانهٔ رب العالمین
این را بگفت راهب دست بده تا مسلمان شوم چون راهب کلمهٔ
شهادت بزبان جاری ساخت بعد از مسلمان شدن از سبب آن
پرسیدند گفت کاین در کتب خود دیده ام واز علمهای سلف خود
شنیده ام

شنیده ام که در این موضع چشمه است وبر سر آن چشمه سنگ است وهیچ
کس آنرا ندانند وآن سنگ را هیچکس نتواند حرکت دهد وبر
دارد مگر پیغمبر مرسل یا وصی حق الحمد لله آنچه که سالها میطلبیدم
خود رسیدم آنحضرت ولی خدا وخلیفه ووصی مصطفی وسید اولیاء
لیکن آن شد وگفت الحمد لله الذی لم اکن عنده منسیا الحمد لله
فی کتبه مذکورا پس آن راهب نجات یافته در رکاب ظفر آثار
ارتکاب نصرت ملایمت مآب خدمت کرد تا در جنگ معاویه علیه اللعنه
والعداوة بدرجهٔ شهادت فایز گشت آن سرچشمهٔ امامت وصدر
نشین در مسند خلافت و ولایت حضرت امیر المؤمنین وقسیم آرد
جنان وروشن که چراغ ایمان علی ابن ابو طالب علیه السلام بر وی نماز کرد
و وازبرای او از حق سبحانه وتعالی طالب مغفرت سلامت نمود
وآمرزش طلبیده رحمة الله علیه وجمیع دوستان علی واولاد
علیهم یا علی التقی الهدی از جملهٔ فضایل امیر المؤمنین علیه السلام
از جملهٔ فضایل ومنقبت امیر المؤمنین یکی آنکه از جابر ابن عبد الله

انصاری روایت کرده است گفت که رسول خدا صلعم و آله مرا فرمود میخواهی که خبر
که خبر دهم ترا به بهترین خلقان که هر که متعلم بدل دارد از جمله کافر است گفتم
بلی یا رسول الله فرمود که علی ابن ابو طالب شفای مومنان است و خصم
منافقان است عبدالله عمر پرسید یا رسول الله پسر ابو طالب را چه منزلت است
و ویرا چگونه دانیم و بعد که فضل [illegible] هنوز سخن را تمام نرسانیده بود
که آثار غضب در روی مبارکش ظاهر شد گفت چیست حال این قوم
وچه افتاده است مرا باین جماعت نمی دانند که چه گونه میگویند و مقام
منزلت کرا زیاده می کنند آنکس را مقام و منزلت من الا نبوت که مرا
فضل نبوت است بتحقیق بدانید که هر که علی را دوست دارد مرا دوست داشته
باشد خدای تعالی مکافات ویرا به بهشت کرداند و دوستان
علی را فرشتگان استغفار خواهند و بحکم حق فردای قیامت
بهشتیان میگویند در حق ایشانست وَسِيقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا
رَبَّهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ زُمَرًا درهای بهشت را از برای ایشان
بگشایند که حَتَّى إِذَا جَاءُوهَا وَفُتِحَتْ أَبْوَابُهَا رضوان باستقبال
ایشان

ایشان آید و بر ایشان سلام کند که وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا سَلَامٌ
عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ هر که علی را دوست دارد نامه
اعمالش را بدست راستش دهند در آن وقت بیان شود
و هر که را نامه بدست راست دهند حسابش آسان بود قوله تعالی
فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَسَوْفَ يُحَاسَبُ حِسَابًا
يَسِيرًا و هر آنکه علی را دوست دارد سکرات موت بروی آسان
و حوریان را در حباله وی در آورند و هر که علی را دوست دارد شفاعت
کند تا هشتاد کس از خویشان خود و شفاعت مقبول باشد
در نزد خدا هر آنکه علی را بشناسد و دوست دارد پادشاه عالمیان
ملک الموت را چنان نزد او فرستد که به انبیاء و رسولان خود
فرستاده است و هر که را علی دوست دارد خدای تعالی از هول منکر و نکیر
باز دارد و قبر او را هفتاد ساله راه بروی روشن کرداند و در
روز قیامت بنوعی به حشر آید مثل شب چهارده روشن و دوستان
علی صدیقان و صالحان و شهیدان در سایه عرش الهی باشد

و از فزع اکبر ایمن باشند هر که علی را دوست دارد فرشته از زیر عرش
خدا ندا کند یا عبد الله استانف العمل فقد غفر الله لك
الذنوب كلها یعنی ای بنده خدا کار خود را از سر گیر که خداوند
عالم گناهان ترا بیامرزید و دوستان علی تاج کرامت بر سر نهند
و حله عزت در بر کنند و بر صراط بگذرند كالبرق الخاطف و الريح
العاصف و پادشاه عالمیان ویرا براق بنوسید از آتش و برات
از نفاق و جواز بر صراط إِنَّهُ لَا يَجُوزُ عَلَى الصِّرَاطِ إِلَّا مَنْ كَانَ
بِيَدِهِ آيَةٌ عَلِيٌّ یعنی از صراط کسی را رخصت گذشتن نیست
مگر کسی که برات که نوشته از ولایت و محبت علی داشته باشند و امان
یابد از عذاب دوستان [illegible] نوشته [illegible] دیوان و نه نصیب
میزان بلکه بی حساب به بهشت روند دوستان علی را
فرشتگان در بر گیرند چنانکه دوستان یکدیگر را در بر گیرند و ارواح
انبیا آن زیارت کنند ایشان را الحمد لله رب العالمین
از جمله فضایل امیر المؤمنین صلعم از جمله فضایل و منقبت امیر المؤمنین

علی بن

علی ابن ابی طالب صلعم یکی آنکه در کتاب نزهت الکرام مسطور است
که روزی جناب مقدس نبوی سید کاینات صلعم و آله فرمودند
که مردی از اهل بهشت امروز بمسجد خواهد آمد و سوال خواهد
کرد از چیزی که مبهم است و اظهار آن لازم و چون لحظه شد اعرابی
شتر سوار داخل شد و شتر خود را بدر مسجد خوابانیده خود
بمسجد رسول خدا داخل شده پیش آمد و سلام و بعد از سلام
گفت که کدام یک از شما رسول خدا [illegible] جناب کاینات اشارت کردند
آن عرب بیکو اظهار عرض کرد یا رسول الله در شب به تلاوت کلام مجید
مشغول بودم باین سوره رسیدم که وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا
وَلَا تَفَرَّقُوا [illegible] که حبل الله
کدام است که خدای تعالی جل شانه فرموده که دست بر آن زنید
و از پیروی آن [illegible] کنند و متفرق مشوید و بر مردمان فرض ١
کرده است که دست بزنند بر آن پس رسول خدا صلعم و آله دست
مبارک خود را بر دوش مبارک امیر المؤمنین گذاشته فرمود که اینست

حبل الله که خدای تعالی در قرآن مجید یاد نموده است دست بر دامن
محبت او زنید و تمسک باو جوئید تا رستگار شوید پس اعرابی
بنزد علی ع آمد و میان هر دو کتف شاه اغازا بوسید و گفت
خداوندا من دست امید وار خود را در حبل المتین تو زدم چنانکه
تو فرموده خدایا تو او را ولی و شفیع من کردان پس بعد از آن
اعرابی جناب رسول خدا را و علی المرتضی وداع نمود رخصت حاصل
کرده باز گردید و ابن خطاب علیه اللعنه والعذاب از عقب اعرابی
از مسجد بیرون رفت در آن وقت که اعرابی میخواست که بر شتر
سوار شود عمر باو رسید و گفت مرا با تو حاجت است اعرابی گفت
چه حاجت داری عمر گفت که من از رسول خدا ع وآله شنیدم
در حق تو فرمود که تو از اهل بهشتی میخواهم که از برای من
دعا کنی اعرابی گفت ای خر نافهم مگر دیوانه شده یا بخدا و رسول
ایمان نیاورده که حبل المتین امیر المؤمنین ع در پیش تو است
و تو از من التماس دعا میکنی باز گرد دست بدامن او زن و از او بخواه

که در حق

که در حق تو دعا کند حمد و ثنای خدای را که مرا اهل نموده
اهل بهشت شده ام و ایمان آورده ام پس عمر از گفته خود
خجل شده باز گردید و از بد طینتی از راه بغض و عداوت
با امیر المؤمنین داشت و خود را مستوجب عذاب الیم ساخت
ختم از جمله فضائل از جمله فضائل و منقبت امیر المؤمنین
علی ابن ابی طالب ع یکی آنکه در کتاب کشف الحق
از حافظ ابو نعیم که علمای اهل سنت است روایت است
از تفسیر آیه شریفه عَمَّ یَتَسَآءَلُونَ عَنِ النَّبَإِ
الْعَظِیمِ الَّذِی هُمْ فِیهِ مُخْتَلِفُونَ که حضرت رسول
خدا ع در وقت تلاوت این آیه فرموده که بدرستی
که از بندگان میپرسند ولایت علی ابن ابو طالب را
در قبرهای ایشان پس نمی ماند هیچکس در مغرب
و مشرق و خشکی و در دریا آنکه چون از دنیا بیرون
رود منکر و نکیر ولایت علی را از او پرسند که خدای

تو کیست و دین تو چیست و پیغمبر تو که بود و کی امام و جانشین رسول
خدا بود لنتی و نیز در آن کتاب از ابن عباس مرویست که
سید کاینات فرمود که از صراط گذشتن ممکن نیست مگر کسی که
تا برات از ولایت علی ع در دست آنشخص نباشد از جمله
معجزات امیر المؤمنین ع از معجزات او در کتاب کاشف الحق
از رساله صراط المستقیم در تفسیر آیه کریمه اِنَّنِی هَدانِی
اِلَی صِراطٍ الْمُسْتَقِیمِ امام جعفر صادق روایت است که حق تعالی بمن
خطاب نمود یا محمد بر بندگان من ظاهر گردان که من پیغمبر
فرستاده خدایم هدایت نمود مرا حق تعالی بمحبت علی ابن ابی
طالب ع و دوستی او کردن و وکیع ابن جراح در تفسیر خود
آورده که مراد از آیه اِهْدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقِیمَ اینست
که خداوندا ارشاد کن ما را بمحبت محمد و اهل بیت او که علی
و فاطمه و حسن و حسین است صلوات الله علیهم و در توصیه
آمده که از تفسیر آیه شریفه اُولئِکَ یُبَدِّلُ اللّهُ سیئاتهم

حسنات

حسنات وکان الله غفورا رحیما از حضرت جعفر صادق ع
سوال نمودند آنحضرت فرمود که آورند مؤمن گنه کار را در روز
قیامت بمکان حساب و خداوند عالم متوجه حساب او میشود
و مطلع نمی شود هیچکس از مردان و چون آن مؤمن مطلع
بر گناهان خود میشود و اقرار و اعتراف مینماید بر سیئات
خود خداوند کریم از روی کرامت و مرحمت سیئات او را از نامه
اعمال او محو کند و در عوض او حسنات ثبت کند پس
امر کند او را به بهشت رفتن و نزول آیه کریمه از برای گنه
کاران دوستان ماست و نیز در تفسیر آیه لَا یُسْئَلُ عَنْ ذَنْبِهِ
اِنْسٌ قَبْلَهُمْ وَلَا جَانٌّ از حضرت امام رضا علیه التحیة والثنا
روایت است که مراد آنست که هر که بر عقیده صالح بوده بر ولایت
و محبت اهل بیت رسالت باشد و ارتکاب معصیتی نموده بی توبه
از دنیا بیرون رود و او را در برزخ که عبارت است از نزع تا مواقف
محشر معذب گردانند که چون داخل عرصه قیامت شود

اورا کناهی نمانَد که ازو سوال نمایند و در کتاب فتوحات القدس

از امام الرضا ۲۴ روایت است در تفسیر آیه لَتُسْئَلُنَّ يَوْمَئِذٍ

عَنِ النَّعِيمِ مراد از نعیم دوستی ما اهل بیت است و در کتاب

جامع الاخبار از حضرت امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب ۲۴

روایت است که حضرت رسول خدا و مسند نشین قاب قوسین

او ادنا ۲۴ واله فرموده هرگاه مومن بیرون رود از دنیا اورا

کناه برابر سیئات جمیع اهل دنیا باشد بدرستی که هرکه

با خلاص دوست بگوید لا اله الا الله بری است از شرک. و هرکه

بیرون رود از دنیا شرک بخدا نیاورده باشد داخل بهشت

میشود. این آیه را خواند اِنَّ اللّٰهَ لَا يَغْفِرُ اَنْ يُشْرَكَ

بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُوْنَ ذٰلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ لشیعتك و محبك

یا علی یعنی حق تعالی نمی آمرزد که باو شرک بیاورد و آمرزد

بغیر از آن تا آن هر که از شیعه و دوستدار علی ابن ابی طالب ۲۴

راوی گوید آن سید اولیا علی علیه السلام فرمود که گفتم یا رسول

الله

الله این از برای شیعیان و دوستان من است آن حضرت

وحی الهی فرمود آری بخدا قسم بدرستی که ایشان بیرون می آیند

از قبورهای خود و میگویند لا اله الا الله محمد رسول الله

علی حجة الله پس می آیند ملائکه با جامهای از بهشت و تاجها

و مرکبها بیاورند از بهشت پس بپوشند شیعیان و دوستان

تو هر یک از ایشان جامه سبز و بر سر گذارند تاج پادشاهی و اکلیل بر سر سوار

شوند بر شتری ای پرواز کنند ایشان را ببرند به بهشت و اندوهناک

نشود ایشان از فزع اکبر و ملاقات میکنند. ایشان ملائکه

و میگویند به ایشان این زمان روز است خدای تعالی جل شانه

عمت نوال شما وعده کرده است اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ خدای تعالی

جمیع شیعیان را نصیب کند علی الخصوص والدین این کاتب فقیر

و خوانندگان و شنوندگان این حدیث را خدای تعالی همه را رحمت

خود یار کند و دست ایشان ما را از دامن ائمه معصوم و از شفاعت

بی نهایت ایشان یار کند بحق محمد و آل اجمعین تمام شد

از جمله مناقب امیر المؤمنین ۲۴ از جمله مناقب علی ابن

ابی طالب ۲۴ یکی آنکه سید مرتضی علم الهدی در کتاب

خصایص ائمه ذکر نموده اینست که در عهد خلافت عمر ابن

خطاب بود از اهل آذربایجان شتری چند داشت و آنها

بکرایه می داد و معاش خود را از آن میگذرانید ناگاه شتران

از او یاغی شده سر بصحرا نهادند چندانکه سعی نمود رام نشدند

آخر مردمان اورا رهنمای کردند که بمدینه رود از جانشین رسول

خدا استعانت و یاری جوید بلکه درباره شتران چاره بسازد

آن مرد چون بمدینه طیبه آمد اورا به نزد عمر بردند و ترحم کرده

یک کاغذ نوشت که مِنْ عِنْدِ اَمِيرِ الْفَاسِقِينَ وَالظَّالِمِينَ اِلَى مَرَدَةِ

الجن و شیاطین ان مذلول هذا اموانعی که پیش این رقعه است

از من که امیر المؤمنین و جانشین رسول خدایم بسوی متمردان جن

و شیاطین باید که فرمان بردار نمایند هر وقت که فرمان امیر المؤمنین

عمر ابن خطاب بشما برسد مواشی و چهار پایان این شخص را ذلیل

فرمان

فرمان بردار رسید و الا بر شما خشم گرفته و غضب خواهم کرد عبدالله

ابن عباس گوید که من در آن مجلس حاضر بودم از این رقعه و فرمان غمناک

شدم و بخدمت جناب مستطاب حضرت امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب

۲۴ حکایت گذشته بود با آنحضرت سید اولیا و جانشین رسول

خدا با تمام نقل کردم آنحضرت و وارث علم نبوت بزبان معجز بیان

گفت تحقیقا آنکسی که دانه را از خاک میرویاند و آدم را از قطره آب

می آفریند که آن مرد بزودی بمقصد رسیده و آزرده خاطر برخواهد گشت

پس مدتی بر نیامد که دیدم آن شخص بر گشته و زخمهای منکر بر سر و رو

اعضا داشت از او احوالش پرسیدم که حال تو چون گذشت اشترها ایلت

آمد یا نه آن مرد بیچاره گفت که چون نامه خلیفه را با آنها بردم

رقعه را نمودم از میان همه این ها سر را کی جدا شدند و بمن

حمله کردند و مرا در میان گرفتند نزدیک شد که مرا بکشند و من دست

بدعا بر داشته بدرگاه قاضی الحاجات مناجات کردم که خداوندا

شتران مرا از این کفارت کن بسبب اتفاق بعضی از ایشان

وخویشان من در رسیدند باصد انواع مرا از دست اشتران
خلاص کرده بخانه بردند و مدت بعلاج من مشغول شدند
تا اینزخمها را که بینی الیتام یافت پس بنزد خلیفه او را خبر کردم
پس عمر کفت دروغ میکوی رقعه مرا بایشان نمرده ومن هرچند
قسم بخدا و رسول خدا خوردم که حرف دروغ بزبان نیاورده ام آخر
از پیش خود براند وکفت این دروغ کو را از پیش من بیرون
کنید ابن عباس کوید که من او را بخدمت ولی حق ووصی مطلق
وجانشین پیغمبر ۲۴ خدا آوردم آنحضرت ونوادرستی بیچاره کان
و دلیل راه درماندهکان امیرالمؤمنین وسید اوصیا علی ابن
ابی طالب ۴۴ تبسم فرمود وکفت من بتو نکفتم که عنقریب خایب
خاسر برکرد دو آنمرد را دلداری نمود پس آنحضرت بدست
ید الله خود نوشت بسم الله الرحمن الرحیم این نامه ایست
از نزد علی ابن ابوطالب بسوی فلان ابن فلان چنانکه پیش
از این نکارش یافته تا آخر نامه را تمام کرده بآنشخص
دادوفرمود

دادوفرمود چون بآن حوالی رسیی این دعا را بخوان و تو را
بنما وبکو که مرا علی ۴۴ فرستاده و دعا اینست اَللّهمَّ اِنِّی
اَتَوَجَّهُ اِلَیْکَ وَبِنَبِیِّکَ النَّبِیِّ الرَّحْمَةِ وَاَهْلِ بَیْتِهِ الَّذِیْنَ
اَخْتَرْتَهُمْ عَلَی الْعَالَمِیْنَ اَللّهُمَّ ذَلِّلْ صُعُوْبَتَهَا وَاَکْفِنِیْ شَرَّهَا فَاِنَّکَ
اَلْکَافِی الْغَالِبُ الْقَاهِرُ پس آنمرد نامه را کرفته بمکان خود مراجعت
کرد ابن عباس نقل کرده است که سال دیکر دیدم که آنشخص آمد و شتران
همه همراه کرده است و بخدمت امیرالمؤمنین علی ابن ابی طالب ۴ ۴
آمد ومبلغی به نزد او صیا آورد که این را از تصدق سر مبارک
تو بکرایه اشتران اخذ کردم بر من منت نهاده قبول کن پس امیر
المؤمنان صاحب جود واحسان فرمود قبول کردم بتو بخشیدم
واحوال که میان اشتران معلوم کن و آنمرد کذشته بود آن وارث
علم نبوت و کاشف معجزات بجهت آنمرد بیان نمود آنمرد کفت
بخدا قسم سوکند کو یا همراه من بودی وچون من این را و دعا را
خواندم ورقعه شما را نمودم و اسم مبارکت را بردم یکیک ... ودویدند

وخوار و زبون من شدند وفرمان من میبردند چنانکه هرکز میان
من وایشان کدورت نبوده وبدولت شما از قرض وبدی تا آخر
خلاص شدم ومبلغی نیز در دست دارم و از خدمت آن ولی خدا
ووصی مصطفی مرخص شد و تا زنده بود وهرسال یکبار بخج بیامد
ومالی بسیار از کرایه اشتران بهم میرسانید و آنحضرت به زبان
مبارک فرمود که هر کس را از جانب اهل ومالی صعوبتی رو د
هد ومشکل رخ نماید باین دعا توسل جوید البته خدا وند عالم
آن مشکل را بر او آسان کرداند حق تعالی کفایت کننده است ۲
که چون این مقدمه را بعمر رسید دیوانه شد تمام ... حکایت بهلول
رحمة الله حکایت بهلول رحمة الله در باره کذارش
احوال ابوحنیفه علیه لعنة روایت شده است روزی کذار بهلول
دانشمند بدر سرای دار الفسق ابوحنیفه ملعون افتاد
چون بدر خانه او رسید بحسب اتفاق آن ملعون باصحاب
خود موعظه میکرد بهلول ره کوش بدر خانه فسق نهاد
بشنید

آن امور را آسان کند است

بشنید که میکوید که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام سخن میزماید
که آن سخنان نزد من مقبول نمی نماید اول آنکه میکوید
که خدای تعالی را کسی نمی توان دید آیا چون تواند بود که چیزی
موجود باشد او را نتوان دید واین نزد من قبول نیست
دویم آنکه میکوید که بنده فاعل فعل خود است و ایشانرا در خود
اختیار هست این سخن نیز پیش من بسیار بی صورت مینماید
سیم آنکه میکوید که شیطان در دوزخ معذب خواهد بود این
نزد من مقبول نیست بجهت آنکه شیطان از آتش است
جنسی از جنس خود چون معذب شود این مقبول نمی نماید
بهلول ره چون این سخنان نرا تمام را شنید کلوخ سخت
برداشت بخانه ابوحنیفه داخل شد وکلوخ را محکم برسر آن شقی
زد ورو بکریز نهاد و بکرمخت بجا سق از شاکردان ... شاکردان
آن کمراه ولعین از پی او دویده در آنجا عت سکبار تا بهلول را
بکرفتند به پیش ابوحنیفه آوردند و میخواستند که او را آزار دهند

دیبرچانند ابو حنیفه نگذاشت از جهت آنکه بهلولرا در نزد
منصور دوانقی اعتباری کلّی بود و قرابتی نیز با خلیفه داشت ابوحنیفه
گفت او را پیش خلیفه باید برد تا آن ملعون او را ادب نماید هیچ چیزی
نداشت فرد اگر تیغ عالم بجنبد زجا نبرد رگی تا نخواهد خدا
پس ابوحنیفه سرکه با جمعی از اصحاب گمراه خود بهلول را بدر داشته
نزد امیر دودلیقی بردند وحقیقت حال را عرض نمودند خلیفه
برآشفت با بهلول عتاب کرد که چرا بی ادبی کردهٔ بر سر این امام
یهودیان کلوخ زدهٔ آن عالم عرصهٔ سخن وری وآن فقیه فضل وکمال
یعنی بهلول عاقل دیوانه نما گفت بلی کلوخ بر وی زدم امام را
از او سؤالیست خلیفه گفت بپرس بهلول گفت ای ابوحنیفه
از این کلوخ که بر تو زدم ترا چه واقع شد آن ملعون گفت سرم
درد میکند بهلول گفت بنما به من درد را ابوحنیفه گفت
ای مجنون درد را کی توان دیدن گفت ای ملعون اینک درد
موجود است یا نه گفت موجود است بهلول گفت ای ابوحنیفه تو دعوا

میکنی

میکنی که چون تواند بود که چیزی موجود باشد واو را نتوانند دید
پس اگر درد موجود است چرا بمن نمی‌نمائی ابوحنیفه شرمنده
شد و دانست که تعرّض بهلول کرده که از چه جهت دیگر بهلول
عاقل دیوانه نما گفت ای ابوحنیفه از این کلوخ که بتو زدم بایست
که از کلوخ بتو ایذا و تشویشی نرسد چرا که تو از خاکی ومن خاک
بر تو زدم و تو دعوی که کردی که شیطان با آتش معذّب نخواهد شد
که او از آتش است وآتش از آتش چون معذّب شود پس بنابراین
که بایست که ازین کلوخ که بتو زدم آزاری بتو نرسد و دیگر آنکه
گفتی بنده فاعل فعل خود نیست بنده را هیچ اختیاری نیست وهم
بتقدیر خداست پس آن کلوخ بتو زدم چرا از من رنجیدی از اختیاری
من نیست هرگاه هرچه کرده خدا کرده است ازمن تقصیری واقع نشده
که موجب قصاص باشم چرا مرا گرفته ونزد خلیفه آوردی ابوحنیفه
ملعون چون این کلام واضح را بشنید مثل خرلایق که در گل عاجز
ماند جوابش نتوانست گفت خجل وشرمنده از تادیب وآزار

خلیفه بهلول ناامید شده از مجلس منصور خلیفه خایب
وخاسر مثل خوک تیر خورده یا سگ دیوانه شده بخانهٔ بیت
ظلم خود بازگشت معجزه مار از جملهٔ منقبت ومعجزهٔ آنکه
وذریده اژدر دوراست در خورده سالی در رسالی در ظاهر درگهوارهٔ
و در باطن سرّ خدا بود هیچکس آگاه نیست پاره کردن اژدر در
میان است بعضی واکثر از موالف ومخالف سنی وشیعه هم قایلند بوقوع
آن بی شک وشبهه لیکن در مشکاة الانوار بقول صحیح آمده است
که اهل مکه در حین جاهلیت یعنی بت پرستی که هر کند را خدا ایتعا
فرزندی کرامت مینمود امتحان میکردند که ببینند که حلال زاده است
یا حرام زاده واگر کسی را فرزند میشد به امتحان نموده ستها ویرا
مذمت میکردند که چون میدانست که فرزندش حلال زاده
نیست بدان سبب سعی نمود این عادت باقی بود تا زمانی نور
هدایت وشهسوار میدان شجاعت امیرالمؤمنین وقاتل کافرین
وهادی طریق گمراهین ویعسوب الدین مالک علی ابن ابی طالب

مظهر

مظهر العجایب علیه الصلوات والسلام از عالم غیب بعرصهٔ
ظهور قدم نهاد عالم را بنور وجود کثیر الجود خود منوّر ومزیّن
ساخت واین بدعت را برانداخت وآن بدعت چنان بود
که مار عظیمی که آنرا اژدر خوانند و در بیرون مکه در غاری
مکان داشت و هر کس را که فرزند میشد بقدر قدرت دقیقهٔ خود
از گوسفندان یا گاو دیا شتری بدآن موضع میبرد که این طفل
حلال زاده است وآن مار بدان عمل عادت نموده بود واگر بدان
انها التفات نمی نمود میگفتند که البته حرام زاده است واین
سر زنش در دودمان ایشان میماند وچون ولی نبوّت
ورایت کشای میدان شجاعت وصدر نشین مسند امامت
ومعجزنمای سیّد وقدرت از عالم غیب این جهان را بنور مظهر
خود منوّر ساخت ابوطالب که مهتر وسرور اهل مکه
بود چیزی نداشت که با فرزند ارجمند خود را بدان موضع برد
چهارماه آن نور دیدهٔ جهان را بدان نحو بعد از چهار ماه

پیغ روکردان

جهت سد باب اعتراض خلق شتی ماده بهم رسانیده با ایشی
بد آن مقام برد چون اژدر در نزدیک آن صاحب کرامت
و کاشف معجزات آمد قولی آنست آنحضرت در گهواره بود
و بعضی گفته اند گهواره بود دست ید الله خود را در از
گهواره یا از خرقه بیرون کشیده دستی از زیر آن در ربوده گرفته
از سر تا دم دو پاره نمود یکی بیمین و یکی را بر یسار انداخت
خروش و غوغا اهل مکه برخاست که چنین اژدهای عظیم را
طفلی بدین خورده سالی از سر تا دم بدو نیم کرد و نمی دانستند
وی سر الله و ید الله و قدرت الله است در ظاهر خورده
سالست و در باطن از اول دنیا و تا عالم موجود است وکیل
کارخانه خداست القصه این فقیر گوید اگر تعریف او
بنویسم بر زمین و آسمان نگنجد بهر تقدیر تمام خلق مکه آمدند
با ابو طالب ۲۴ تهنیت میگفتند و آن خبر با اطراف جهان
منتشر گشت روزی دیگر از محبین از حیدر ذکر را از سبب
قتل

قتل آن اژدر پرسید آنحضرت علم اولین و آخرین فرمود
تا آنکه روز محک امتحان حلال زاده و حرام زاده آنگه منم تا قیامت
محک است و جز من محک نیست نخواهد بود هر که محبت من بود حلال
زاده است و هر که ندارد حرام زاده است چنانچه هم نقل کرده است
که در هر فرزندی که اختلاف میشد پیغمبر رسول خدا صلی الله
علیه و آله میفرمایند که وی را بنزد علی ۴۲ برید اگر حلال زاده است
چون او را ببیند بخندد اگر حرام زاده است بگرید این فقیر
خاکسار گوید مولود شریفش باعث شد بقتل اژدرها
یت خلق مکه بلکه مجموع خلق و بعد از شهادت نیز موجب
هدایت گردید بمصداق حدیث وَاَنْتَ الْهَادِی وَبِکُم
یَهْتَدِی الْمُهْتَدُون و نیز در شان آنحضرت واقع شد اِنَّمَا اَنْتَ
مُنْذِرٌ وَلِکُلِّ قَوْمٍ هَادٍ از جمله معجز بعد از شهادت یک
از جمله معجز بعد از شهادت یک موجب هدایت راهب شده الحمد
ذهری روایت کرده است که آن ابو القاسم ابن حسن معروف شنیدم

که آنتا رالوق گفت که در مسجد الحرام بودم دیدم که یکبار خلایق
کثیر بر اطراف مقام ابراهیم ۴۴ جمع شدند گفتم چه واقع
شده که خلق جمع اینجا شده است پیش رفتم پیری را دیدم قوی
هیکل صوف در بر و تاج صوفی بر سر در برابر مقام ابراهیم ۴۴
نشسته نقل میکند که در صومعه خود نشسته بودم دیدم که مرغ
آمد مانند کرکسی در کنار دریا در بالای سنگ نشسته و ربع
و ربع بدن آدمی را قی کرد و بپرید و باز بعد از زمانی آمد
و ربع دیگر قی کرد و بپرید تا چهار مرتبه قی کرد و بپرید که دیدم
آن چهار ربع بیکدیگر نزدیک شدند و جسد شخصی درست شده
برپا خاست در حسرت بودم باز همان مرغ عود نمود و آنکس گرفته
ربع بدنش را برکند فرو برد و رفت همچنین چهار مرتبه آمد
جسد او را فرو برد و رفت و من پشیمان شدم که چرا از او احوال
نپرسیدم و بعد از زمانی دیدم نیز آنمرد باز آمد و همان
طریق قی کرده ~~چهار~~ و رفت تا چهار مرتبه ناگاه دیدم جسد
ناپاک

ناپاک آنشخص آن پاره ها بیکدیگر نزدیک شدند و صلب
شد و آن ملعون زنده گردید و برخاست و من بنزد آن شقی
رفتم احوال پرسیدم که چه کسی و چه کرده گرفتار این عقوبت شده
گفت من ابن ملجم لعنة الله علیهم از سبب قتل علی ابن ابی طالب
۴۴ بدین عقوبت گرفتار شدم و خدای تعالی این مرغ را بمن موکل
ساخته هر روز چنین چند مرتبه با من این عمل میکند که دیدی
و پرسیدم علی ۴۴ کیست و چه کسی است آن لعین گفت ابن عم و وصی
حضرت پیغمبر آخر الزمان است چون این حال را مشاهده کردم
با خود فکر کردم که پیغمبر که وصی او را چنین قدر و منزلت داشته
باشد البته دین او اشرف ادیان است دین او بدین سبب اختیار کردم
و قضیه شهادتش چنان موجب هدایت می شود مثل راهب
ایضا از منقبت یکی آنکه ابن عباس روایت کرده است علی
از منقبت یکی آنکه ابن عباس روایت کرده است که چون رسول خدا و فریاد رس
هر دو سرا روز حدیبیه بمکه معظمه متوجه شد اصحاب از عدم بنزد

آورن سر ورکاینات آمدند شکایت کردند آن حضرت در جحفه فرود آمده و فرمود که کیست با جمعی از مسلمانان بطلان خلا روند و مشکها را از انجا پر آب کرده بیاورند که من ضامن میشوم با خود او را به بهشت برم یکی اصحاب برخاست که من نیز بایشان همراه بودم چون بنزدیک جاه رسیدیم در آن وادی درختان بسیار دیدیم و از آن درختان آوازهای هولناک شنیدیم و حرکات بسیار میدیدیم و آتشهای بسیار افروخته میشد چنانکه بیم باشد بنوعی واهمه بر ما مستولی شد که نزدیک درختان نتوانستیم رفت بخدمت رسول خدا و ناطق وَمَا يَنطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ معاودت نمودیم و احوالرا معروض داشتیم آنحضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرمود که آن جماعت جنی بودند که شما را ترسانیده اند القصه جماعت دیگر رفتند ایشان نیز ترسیده بازگشتند احوالرا بجانب رسول خدا عرض نمودند چون تشنگی بر اصحاب غلبه نمود آنحضرت مروت

و فریاد رسی

و فریاد رس امت بالتشریف بنشر شجاعت امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود که یا علی با سقایان برو و از آنجا آب بیاور آنچه از تو می آید از دیگران نمی آید آن شهسوار میدان لافتی ازجا برخاسته و ذو الفقار حمایل کرده سلمه بن اکوع گوید که من نیز بهم راهی آنحضرت بیرون آمدیم با شمشیر و مشکها بدوش و آن شاه راه هدایت در پیش ما میرفت و این خبر را میفرمود مضمونش اینست پناه من بخداست فرد بی همتا که اوست خالق جن و انس ارض سما از رعد برق علی از آتش نه آن شئی چه دیگران نه هر صورت یا زده صدا القصه تا رسیدیم به آن مکان آوازها و آتشها نیز پیدا شد و ترس بر ما غالب گشت با خود میگفتم کیا علی نیز بر خواهد گشت آنحضرت بما گفت گفت که قدم بر قدم من نهید و هیچ ترسید که نخواهم گذشت که مکروهی بشما رسد چون در درختان در آمدیم آتشها عظیم می دیدیم افروخته گردیده و آوازهای مهیب و عجیب بود

بلند شد و سرهای بریده میدیدیم نزدیک بود که از غایت هراس روح ما از بدن مفارقت کند گفتم یا مولا باز گردیم که بیم جانست آن نهنگ بحر هدایت فرمود با یکی نیست دل قوی دارید زجیب و راست منگرید و بی هراس باشید از آنها میگذشت و ما را دلاسا میداد تا که بلب جاه رسیدیم و براء بن نماری را فرمود که دلو را در چاه کن و شما پس که من در پیش تو با ذو الفقار حاضرم براء بن عازب گوید چون یکدلو کشیده ریسمان گسیخت و دلو در چاه افتاد و از چاه صدای قهقهه خنده می آمد امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که کیست از شما که برود ریسمان دیگر بیاورد هم گفتم که هیچ کسی را قدرت آن نیست از این درختان بگذرد بی آنکه تو همراه ما باشی آنحضرت تبسم نموده و نفس نفیس به چاه رفت هم صدای خنده بلند شد چون آنحضرت بمیان چاه رسید خود را به چاه افکند ناگاه غلغله عظیم چنان صدای برآمد

چنانچه

چنانچه گویا رستخیز شد بعد از آن چنان صدای برآمد که گسی را حنات کرده باشد ما گفتیم علی را کشتند بغایت مضطرب شدیم بعد از زمانی دیگر که یکبار صدای رعد آسا شور رب جلیل برآمد که میگفت اللهُ اَکبَر اَنَ عَبدُ الله و اخ رسول الله بعد از لحظه ندا کرد که مشکها فرو گذارید هم مشکها را پر آب کرده بالا داد و بعد از آن خود را از چاه بیرون آمد و خود به نفس نفیس مشک بر داشت و ما هر یک مشک بر داشتیم چون بنزدیک درختان رسیدیم از آن علامتها که دیده بودیم و شنیده بودیم از هیچ یک اثری ظاهر نشد و چون از انجا بگذشتیم هاتفی در لغت رسول خدا و منقبت علی المرتضی صلی الله علیه و آله ابیات میخواند و آنحضرت نیز رجز میخواند و چون بخدمت سید البشر رسیدیم تمام احوالرا معروض داشتیم فرمود که آن هاتف عبد الله نام دارد و از اکابر جن است از جمله معجز و منقبت امیرالمؤمنین حیدر علیه السلام از جمله معجز و منقبت امیرالمؤمنین حیدر علیه السلام یکی آنکه در کتاب منقبت مرتضوی

مسطور است که چون امیر المؤمنین علیه السلام از دعوای
نهروان با فتح و فیروزی مراجعت فرمود بر سر دو راه رسیدند
در یک راه آب نداشت و راه دیگر آب بود امیر المؤمنین و دلیل
راه یقین با لشکر صفدر آثار آن راه که آب افتاد در دشت
بی آب کس دیدند و هوا در غایت گرم و حرارت بود عطش
بر لشکریان غالب کس دید از کثرت حرارت حوالب و دهان
لشکریان خشک گردید و بعضی از منافقان زبان بطعن گشادند
و روی بوادی سرزنش نهادند و مؤمنان از افواه ایشان دلتنگ
تنگ آمده بخدمت آن حلال مشکلات امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب
۴۴ شتافته سخن منافقان را بعرض رسانیدند و از بی آبی
چون شعلهٔ آتش فریاد کشیدند آنصاحب علم لدنی فرمود
که لشکریان هم فرود آیند بقدرت حق تعالی در خیمهٔ آسمان
اساس آنحضرت بشتق عظیم بود آنصاحب معجزات و عالم سر خفیات
و وارث علم پیغمبران آن سنگ عظیم پیدا شد یعنی ظاهر کرد دید

آنحضرت

آنحضرت ۴۴ بنفس نفیس خود آن سنگ را یدالله و روز قوت
قدر الله بر داشته بدور افکند تا گاه زرینهٔ که ده سال بقنبر فرمود
در آنجا بود و حقیقت را معلوم کرده عرض نماید قنبر رضی الله
بفرمودهٔ علی کرده عرض نمود سی و پنج رمیرین رفتم در از سنگ تنها
آشکار شد معلوم نیست که کلیدش در کجاست و گشودن آن در
در غایت مشکل است بلکه محالست آن شاه ملک ارشاد و آن
معمار بنای ایجاد از کنار عمامهٔ مبارک کلید بر آورد بقنبر داد
و امر کرد بسوی آن در رو جای آب بیاور بفرمان آن خزینه دار
سرهای خدای لم یزل یعنی علی ابن ابو طالب و مظهر عجایب
و غرایب قنبر روانه زرینه مقفل شد چون قنبر کلید بر قفل
افکند بفرمان علی ابن ابو طالب و بقدرت حق سبحانه و تعالی
آن قفل کشاده شد قنبر روایت کرده است چون در زرینه را گشادم
و حوض آب دیدم و در کنار حوض ساقی کوثر را مشاهده نمودم
و حیرتم افزون و آن عطا کنندهٔ آب زنده کانی حضرت شافی

جای پر آب کرده بمن داد و فرمود یا قنبر آبرا بگیر و جات تشنگان را
بر آورد قنبر گوید جام را گرفته متوجه بیرون شدم امیر المؤمنین را
دیدم که بر جای خود استاده خواستم بتکلم در آیم و افشای راز
نمایم آنحضرت گنجور علم الهی فرمود ای قنبر مگر قصهٔ دشت ارژن را
نشنیدهٔ که در آن مقام زود بتعجب آورده پس جمیع مردم لشکر
و چهار پایان هم از آن آب سیراب شدند از معجز آنصاحب
معجزات جام مالامال بود حدیث اصحاب کهف از فضایل
معجزات آنحضرت یکی آنکه شب معراج از انس بن مالک مرویست
که روزی جمعی از اصحاب از حبیب رب الارباب پرسیدند که یا رسول
الله بعد از تو ولی عهد و امام بشر و اکیست و کی خواهد بود
آنحضرت ۴۴ فرمود که وصی حق و ولی در جای من آنکسی است
که اصحاب الکهف جواب سلام او را باز دهند روزی دیگر لبساط
نوری از جانب مشرق جهت آن خواجهٔ کاینات آوردند
مرا فرمود که ابی بکر و عمر و عثمان و طلحه و زبیر و سعد و سعید

و عبدالرحمن

و عبدالرحمن عوف را با جمع دیگر از اصحاب حاضر نمودم و فرمود یا علی
بر این لبساط بنشین و آنجماعت را گفت که شما نیز بر این لبساط
بنشینید و مرا فرمود که تو بنشین تا هر چه بی بدیگران خبر آن باز گو چون
بر بساط بنشیند ولی خدا با زبان معجز بیان فرمود ای باد ما را باس
پروردگار عالم با این لباط از زمین بردار در دم باد ما را با بساط
از زمین بلند ساخت و چندان بالا که آواز تسبیح و تهلیل ملایک
آسمان را می شنیدیم پس آن صاحب معجز و کرامت فرمود که ای باد
ما را بر زمین بگذار و چون بر زمین رسیدیم از لبساط بیرون بر خوا
ستیم آنحضرت ۴۴ فرمود که میدانید که این کجاست عرض کردیم نه با زبان
سر اظهار فرمود که این غار اصحاب کهف است برخیزید و بر ایشان
سلام کنید و ما یکیک قسم و سلام کردیم بهیچ جواب نشنیدیم
و آن ولی بحق و وصی مطلق بنفس رفت که سلام کرد آواز بر آمد
که السلام علیک یا امیر المؤمنین یا وصی رسول رب العالمین آنجماعت
گفتند یا ولی یا ابا الحسن ما جمله سلام کردیم چرا جواب نگفتند

آن امیر المؤمنان گفت ای بندگان عزیز پروردگار سبب چه بود که این
جمع اصحاب پیغمبر آخر الزمان شد سلام دادن سبقت نمودیکه گفتند
یا وصی و حق رسول خدا انبیا و اوصیای حق چون تو وصی بر حق
پیغمبر آخر الزمان و حقیقته آنرا سلام کرده است و فرموده السلام
علی آل یس هم و ما نیز بدینجهت در سلام سبقت کردیم
پس ما چون این معجزه از آن صاحب معجز کرامات و خزینه دار
سر غیبیات مشاهده نمودیم بر بساط نشستیم امیر المؤمنین فرمود
که ای باد این بساط را بر هوا بردار باد ما را بر داشت چنانچه زمین از چشم
ما غایب شد و بعد از آن امر کرد ما را بر زمین گذارد چون ما را بر زمین
گذاشت خود را بر آستانهٔ مقدس رسول خدا دیدیم و داخل مسجد
شدیم آنحضرت آمد قامت نماز میگفت با رسول خدا نماز کردیم
چون از نماز کردیم چون از نماز فارغ شدیم سید کاینات فرمود
که ای سلمان آنچه دیده آن را باز گوییم گفتم فدایت شوم از شرح آن
شنیدن لذتی دیگر دارد آنچه گذشته بود با تمام بیان فرمود پس جناب

مقدس

مقدس نبوی مصطفی صلی الله علیه و آله فرمود که ای ابا انس
این معجز سلیمان نبی ۲۴ بود که از خاصان بظهور رسید معجز خالد
ابن ولید مرویست و از جملهٔ منقبت حیدری یک آنست هر چند
از باران قطرهٔ از آفتاب ذره ایست از مقرب رسول یار ثبت
جابر ابن عبد الله انصاری مرویست که روزی در مسجد بودیم که غبار بلند
شد و لشکر بسیار بیامدند و در میان ایشان خالد بن ولید را
دیدم که قطب آسیاب در گردن داشت که آنرا مثل طوق پیچیده
بودند و هر دو سرش بیکدیگر گذشته و آن قطب بسیار بزرگ
بود و گران بود و خالد ملعون از رنج آن در ناله و فغان بنزد از خود
بتر ابوبکر آمد و آغاز درشتی و سفاهت نمود و فریاد بر آورد که ای
که ای پسر ابو قحافه تو لایق این مقام نیستی که در آن متمکن شده خدای
تعالی جزای خیر ندهد عمر ابن خطاب را که باعث امارت و خلافت
که نا حق تو نشسته علاج من بکن گفت آنرا که کرده گفت که علی ابن ابو طالب را
دیدم که با سلمان و ابوذر و قنبر و مقداد و عمار یاسر و مالک اشتر را

دیدم که زره پیغمبر خدا را در بر و عمامه اش بر سر و شمشیر حمایل کرده و بر
استر پیغمبر سوار شده و من ویرا مکروه داشتم و از روی اکراه بروی نظر کردم
از آنکه که کینهٔ ترا ورود التعاشی یافتم چون مرا دید دانست که فرموده
تو قصد قتل وی دارم نمیدانم که این خبر را که بوی رسانیده بود که مرا تو گفته
بودی که چون سلام نماز را گفتم تو شمشیر بوی بزن و بعد گفت تو میخواهی
که مرا بکشی مثل تو بقتل من اقدام کند فرموده چنان آثار یعنی ابوبکر
این را بگفت و از گریبانم را گرفته و مرا میکشید و میبرد تا با آسیاب حارث
ابن کلده الثقفی و قطب آسیا را بدین عظمتی بر گرفت در گردنم بد
ایشان که ریسمان در میپیچند و مرا بدین خواری و مذلت در میان
خلایق رسوا و انگشت نما ساخت و این لشکریان من نابود و نیست
شوند که نتوانستند که شر ویرا از من دفع کنند القصه بسیار حیای
کرد ابوبکر عاجز و معطل بماند را علاج مانده و فرمود آهنگر را حاضر نمود
می کنید گفت که قیس ابن سعد عباده را طالب کردند چون قیس
حاضر شد گفت ای قیس تو در میان اهل اسلام بقوة و توانای

مثل این

مثل این قطب را از گردن خالد بر دار پس قیس چندان که زور و قوت
داشت بد آن آهن زور نمود مطلق هیچ اثر نکرد و خجل شده
و گفت دفع آهن جز بزور ولایت ممکن نیست ابوبکر دید بغیر
از زور بازوی امیر المؤمنین هیچکس علاج نتواند کرد آخر الامر را
نحیس امش قرار گرفت که بنزد شهسوار میدان لا فتی و حل مشکلات
و گشایندهٔ ابواب مرادات علی ابن ابو طالب بروند و کسی دیگر علاج
او نتواند کرد پس ابوبکر با اصحاب خود بدر خانهٔ شاه ولایت و وارث
علم نبوت آمدند از هر جا استغاثه نمودند که یا ابو الحسن بروح
مطهر سید کاینات که از گناه خالد ملعون در گذر و ویرا
از رنج نجات ده امیر المؤمنین ۲۴ فرمود که در مدینه آهنگر بسیار است
بفرمایید که بروند این آهن پاره را از گردنش بر دارد ابوبکر لعین گفت
من آهنگران طلبیدم گفتند تا با آتش نگذاریم بر داشتن آن ممکن
نیست چون آنحضرت را بروح پاک پیغمبر خدا قسم دادند ابا کردن را
روا نداشت دست ید الله بر آن قطب نهاد و پاره پاره شد مثل موم

جامیکرد وی انداخت ابوبکر لعین گفت یا علی از پیچیدن در کردن
خالد عجایبی بود پس حاضران تکبیر گفتند بر محمد و آل محمد و آل او
درود و میفرستادند و بر علی علیه السلام را مدح ثنا خواندند و محبان
خشنود و منافقان منکوب شدند حدیث ان شیطان ایضا
ایضا از جمله منقبت امیرالمؤمنین آنکه ام المؤمنین یعنی ام سلمه
روایت نموده که سید بشر در خانهٔ من بود و خواست که بیرون
رود فرمود که چون علی بیاید بگو که مشک کوچک پر از آب کرده
در میان آن کوه نزد من آرد چون شاه اولیا و وصی بلا فصل رسول خدا
تشریف آورد گفتم یا علی پیغمبر چنین فرمودند پس شاه اولیا و تاج
و تاجدار سورهٔ هل اتی و شهسوار میدان لا فتی ذوالفقار را
حمایل نمود و مشک پر از آب کرده متوجه راه آن حضرت فرموده
که چون بمیان آن کوه رسیدم شبانی بیرون دیدم گفتم که دانستی
که پیغمبر خدا کجا رفت گفت من خدا را هیچ نمی دانم پیغمبر را چه دانم پس
من سنگ بر سرش زدم آن پیر بدفعال آغاز فغان کرده [illegible]

درحال

درحال میان آن کوه از سواره و پیاده لشکر انبوه حاضر شدند
و هم یکبار بر سلطان ابرار حمله آوردند آن شیر بیشهٔ شجاعت و آن
نهنگ دریای قدرت از آن سپاه هیچ اندیشه نکرده خود را بر آن
بحر سپاه زده بضرب ذوالفقار صاعقه کردار جمع کثیر را بنار جحیم
روانه نموده و بقیهٔ سیف آن شاه دلدل سوار بهزیمت را
غنیمت شمردند رو بگریز نهادند آن شاه اولیاء و اصفیا بارهٔ
از دنبال لشکر کفر ضلالت برفت بجهه از ایشان تباه کرد ناگاه دید
زنی بغایت زشت و سیاه و دندانها اش بدراز چون نخلها از
چشمش آتش بیرون می آمد و از دماغش دود صعود مینمود
و دستهایش بر زمین مینهاد و غبار بسوی آسمان میرفت و از
دنبال آن ملعون هفت عفریت قوی هیکل بشاه اولیا حمله
کردند آنصاحب ذوالفقار زن یکی از ایشان با ذوالفقار
رعد کردار دو نیم کرد آن زن عفریت چون او را دید موی های سر خود را
برکند بر باد داد و می گفت وا ویلا بشت مرا شکستی آنحضرت

اسدالله غالب دیگری را بدوزخ فرستاد ما باقی رو به هزیمت
نهادند و آن زن ملعونه بر علی ابن ابی طالب حمله نمود آن شیر
یزدان او را نیز بدوزخ فرستاد چون خون آن عجوزهٔ عفریت
بر زمین ریخته شد آن شعیب سپر و دو آتش گشت و سلطان
سریر لا فتی و تاجدار سورهٔ هل اتی خود را بر گوشه کشیده بنماز
شد تا که آن غبار و دخان آتش ساکن شد آنحضرت رزه
ولایت و صدر نشین مسند شجاعت آن راهنمای هدایت از
آنجا برخاسته متوجه جانب رسول خدا شد چون بحضرت سید الورا
رسید چون نظر مبارک سرور کاینات و موجودات بر این عم خود
ولی الله افتاد خندان شده و پیشانی نورانی شاه دلدل
سوار و صید کرار غیر فرار را ببوسید و فرمود یا علی آن البیسی بود
یا علی ملایکه ملاء الاعلی حیرت نمودند و بر تو مدح و ثنای خواندند
که تنهای و پیاده با لشکر ابلیس جنگ نمودی و اعوانش را شکست
دادی و نیخوت را بجهنم فرستادی و از آن لشکر مطلق ترسی

بخاری

را نجات نشی راه ندادی یا علی اگر آن نبودی که خلق در حق تو گویند
که در شان عیسی پیغمبر گفتند در شان تو آنرا میگفتم که هر جا
قدم نهی و بر هر قوم که میگذشتی خاک قدم ترا برای تحفه و تبرک
بر می داشتند و دیدهٔ خود شان را بدان آن منور مساختند
تاجر ایضا ایضا منقبت و معجزه دیگر آنکه در زمان حکومت ابوبکر
علیها علیه تاجری بزیارت کعبهٔ معظم آرزو داشت خواست که متوجه
زیارت شود هزار دینار زر سرخ داشت با ابوبکر سپرد بعد از
حصول مقصد مراجعت نموده ابی بکر ترکیده بود با سفل درک
بنزد پدر خود رفته بود نمیخواست که پدر خود را در جهنم تنها گذارد
او را بتر [illegible] بزرگ عمر ابن خطاب بر سریر امارت نشسته بود خواجه
خواجه پیش عمر آمده گفت تو قایم مقام ابوبکری هزار دینار با او سپرده ام
بده عمر پیش عایشه آدم فرستاد زر را طلب نمود عایشه گفت بر خلق
ظاهر است که چون پدرم بنزد پدر خود جهت ضیافت بطعام قطران
خوردن رفت شش هزار دینار از بیت المال که حق فقرا و مساکین است

در ذمّت وی بود بایشان مشغول ذمّه مانده بود عمر آنرا
چون خواجه این خبر را بعمر آورد آن لعین این خطاب کفت ای خواجه
چند روز صبر کن بلکه پیدا کنم خواجه لاعلاج از پیش عمر بیرون آمد
سلمان به راست آمد احوال خود را با وی کفت سلمان او را بنزد امیر المؤمنین
وحلال مشکلات وعالم سرها غیبی ووارث علم النبیین مولای خود
آورد آنشاه ولایت وصدرنشین مسند امامت چون او را
دید کفت ای خواجه بیا انشاالله زرترا پیدا کنم آنشاه دین
پناه برخاسته متوجه مسجد رسول خدا شد برجای پیغمبر رفته ومصحف را
ازجای سید الاسرار برداشته در پیش خود کذاشته در جای سید
المرسلین قرار کرفته وشخصی را هکن یارا آن نبود که بجای پیغمبر خدا ...
پس آنحضرت فرمود ای عمر چرا زر این مرد را پیدا نمی کنی کفت یا ابو
الحسن درین قضیه این مرد حیرانم از آنکه جمع از مسلمانان برطبق
دعوی وی شهادت مینماید اثری پیدا نمی شود بر من دراین
باب وصیت نکرده ووارثان نیز میکویند که ما را ازاین هیچ خبر

نداریم

نداریم من معطلم همچون خلایق در کل معطل مانده باشد حضرت
امیر المؤمنین ویعسوب دین وحلال کار مشکلات علی ابن ابی طالب ع
بزبان معجز بیان فرمود که یا ابا حفص برخیز باتفاق اصحاب
تا امانت این شخص را بتوفیق حق تعالی وبامداد روح پاک رسول
خدا انشاالله زر را پیدا کنم پس باتفاق مهاجر انصار بخانه
ابی بکر رفتند وآن موضع که جای مصلی آن ملعون بود علی علیه السلام
دست مبارک خیبر کشای بر موضع سجده کاه ابن قحافه ملعون
نهاد وفرمود که زرتاجر درین محل مدفون است بکنید چون جای
سجده کاه را کندند صندوقچه مقفل ظاهر وپیدا شد چون کشادند
زر در آن صندوقچه بود ودر روایت صحیح آمده است که بت بزرک
از زر در آن صندوقچه هم بود با زر مدفون کرده بود که در وقت
سجده کردن بر صنم سجده کند نه بر خدای تعالی این قضیه در میان
مهاجر وانصار وجمیع خلایق شایع شد ودانستند که ملعون
بت پرست بود وبت پرست مرده وبعد از آن اصحاب ومحبان وکرامت

علی ع فرمود تا زر تاجر را بخود تسلیم نمودند بر پیغمبر صلوات فرستادند
وبر مرتضا علی ع مدح وثنا خواندند ومؤمنان شاد شدند

حدیث چاه

ازجملهٔ منقبت حیدر کرار غیر فرار یک آنست
بصحت پیوسته در شب غزای بدر القصه فضایل حاصل شد احسان الله
ممکن نیست یک آنکه چون رسول خدا ع وآله باسیصد وسیزده صحابه
در بدر نزول فرمود در آن شب آب نبود وسید کاینات سه مرتبه
فرمود که کدام یک از شما میرود آب بیارد هیچکس جواب نداد مرتبه
سیم نیز فرمود ایضا کسی جواب نداد از بهر آنکه آنجا در جای سهمناک
بود وچاه نیز سهمناک وعمیق وتاریک وخوفناک بود هیچکس جرئت
وقدرت نداشت که رود آب بیاورد مکر آن شیر بیشهٔ شجاعت ونهنک
دریای قدرت خالق ارض السماء والسلطان سریر لافتا وتاج
دار سورهٔ هل اتی امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب ع از جای خود برخاست
ومشک برداشت متوجه راه شد چون برسر چاه رسید وآن شب بغایت
تاریک وظلمانی بود وچاه نیز چنان عمیق وتاریک بود کسی را یارای

آن

آن نداشت که در روز روشن بدو آن چاه رود مکر آل اسد الله
غالب حضرت شاه ولایت وسرخیل مسند نشان امامت چون
نیز چاه رسید باندرون چاه رفت مشک را پر آب نمود بیرون
آمد ویکبارکی سر مشک کشاده شد آب تمام ریخته شد دیکر باره
آن حضرت بچاه رفت مشک را پر آب کرده بالا آمد دیکر باره سر
مشک کشاده شد آب ریخته شد ومشک خالی ماند القصه
تا سه مرتبه مشک را پر کرد وسر مشک کشاده شد خالی ماند مرتبه
چهارم پر کرده بخدمت سید کاینات آمده آن اشرف مخلوقات تبسم
نمود خندان شد بزبان معجز بیان فرمود ای برادر مژده باد
وده هزار ملک سلام تو آمده بودند ومرتبه سیم اسرافیل باد
با ده هزار ملک بر تو سلام کردند بجهت امتحان کردن شجاعت آب
مشک را خالی کردند چون تهور ترا مشاهده کردند وهمه بر تو
تحسین وآفرین خوان شدند ودعا کردند بازکشتند این منقبت را
سفیان ثوری باسانید صحیح نقل نموده وشراح عرب قصاید گفتند

بشهرت تمام دارد

حدیث عالم دیگر است ایضاً منقبت از اعلمی علم غیبات
وسر جمیع مخلوقات یک از درهای قفل کمتری آنکه حضار از حضرت
امام جعفر صادق امام محقق ناطق که از محمد ص روایت است قول صحیح
فرموده که حضرت امیر المؤمنان وقادر ایجاد جمیع موجودات ومصور
آفرینش کل مخلوقات وکلید سرهای غیب کارخانهٔ خدا ووصی
بلا فصل شفیع یوم جزا علی ابن ابی طالب ۴ بزبان سر بیان فرموده
اند که خدای تعالی شهر خلق کرده است در سمت مغرب که آنرا جابلقا
میگویند ودر آن شهر هفتاد هزار امت هستند که هر امتی
ایشان این امتند وهرگز معصیت بخدا نکرده اند وهیچ چیزی
نمی گویند مگر لعنت دشمن خدا ورسول وبیزاری از ایشان وولایت
اهلبیت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم تسلیما واز هشام
بن سالم روایت کرده امام جعفر صادق آل محمد ص ۴ فرمود که خدارا
شهری هست در پشت دریای محیط که وسعت آن بقدر سیر
چهل روز آفتاب است ودر شهر جمیع هستند که هرگز معصیت

الهی نکرده اند وشیطانرا نمی شناسند ونمی دانند که شیطان
خلق شده است یا نه ودر هر چند گاه ما ایشانرا می بینم وآنچه
احتیاج دارند از ما سوال مینمایند وکیفیت ومن دعا را تعلیم
ایشان می نمایم ومیپرسند که قایم آل محمد ص که ظهور میکند
ودر عبادت وبندگی سعی بسیار میکنند ودر هر شهری
ایشان هفتاد دروازه است واز دروازهٔ دیگر صد فرسخ مسا
مسافت است وایشانرا تقدیس وتنزیه وعبادت بسیار
هست اگر ایشانرا ببینند عبادت خود را سهل میدانند
ودر میان ایشان کسی هست که یکماه سر از سجده بر نمی دارند
وخوراک نخورند اگر یکی از ایشان که ما را ببینند بر گردم ومی آیند
واز خاک قدم مشی بر می گیرند برای وچون وقت نماز ایشان
میشود وصداهای ایشان بلند میشود مانند صدای باد
تند ... ودر میان ایشان جمع هستند که هرگز حربه از خود
جدا نکنند برای انتظار قایم آل محمد ص از خدا میطلبند

که بخدمت او مشرف شوند وعمر هر یک از ایشان هزار سال است
آثاری خشوع وشکستگی وفروتنی از ایشان ظاهر است وپیوسته
طلب میکنند امری که موجب قرب بخدا باشد وچون ما دیر بنزد
ایشان رویم بخدا تقرب میجویند که مبادی غضب الهی باشد
وپیوسته منتظر آن وقت هستند که وعدهٔ ملاقات ما وایشان
باشد وبنحوی که ما قرانرا تعلیم ایشان کرده ایم تلاوت مینمایند
ودر میان قرآن چیزی چند هست که گر برای مردم بخوانم کافر میشوند
واگر چیزی از قرآن مشکل شود بر ایشان از ما میپرسند چون بیان
میکنم سینهای ایشان گشاده ومشعوف میشود ومیدانند که حق
تعالی بوجود ما بر ایشان چه نعمتها داده وقدر ما را میشناسند
وایشان با قائم آل محمد ص ۴ خروج خواهند کرد وهمیشه از خدا
همین را میطلبند ودر میان ایشان پیران وجوانان هستند
چون جوانان به آزاینده نزد ایشان بمشابهٔ بندگان مینشینند
تا رخصت نفرمایند نمی خیزند وایشان بهتر از خلق اطاعت

امام میکنند وبهر امری که امام ایشان را امر کند ترک نمی کنند
تا امر دیگر نفرمایند وایشانرا بر خلق مابین مشرق ومغرب بکمانیع
در یکساعت فانی میکنند وهیچ حربه بر ایشان کار نمی کند وخود
شمشیرها از آهن دارند که اگر بکوه بزنند زایل می کنند امام علیه
السلام با این لشکر با هند وبا روم وترک ودیلم وبربر وهر شهری
مابین جابلقا وجابلسا است جنگ خواهند کرد جابلقا وجابلسا
دو شهر است یک در مشرق ویک در مغرب است وبر هر کسی از اهل
ادیان وارد شوند اول ایشانرا بخدا ورسول خدا ودین اسلام
بخوانند وهر که مسلمان نشود او را می کشند تا آنکه در میان ایشان
از مشرق ومغرب کسی نباشد که مسلمان نباشد ایضاً
یاسانید معتبر از سید شباب اهل جنت وزینت مسند
امامت ووارث علوم نبوة وجانشین مخبر منبر سلونی
حضرت امام حسن علیه السلام منقول است که آنحضرت فرمود
خدارا شهری هست در مشرق وشهر در مغرب وبرهر ازاین

در شهر حصاری هست از آهن که هر حصاری هفتاد هزار درست
واز هر دری هفتاد هزار طائفه داخل میشوند که هر یک بلغتی
سخن می گویند که دیگری نمی داند من جمیع لغتهای ایشان را میدانم
و در آن شهرها و در مابین شهرها بغیر از من و برادرم کسی نیست
ما حجت خدایم بر ایشان حدیث فرزانست اینکه
از اوصاف پسندیدهٔ امیرالمؤمنین یک آنکه منقولست که روزی زنی
دیدند که مشک آب بر دوش دارد می رود و میگوید خداوندا دیران
مرا با علی بکن چون آن معدن رحمت و مروّت آن دیدش آمده
از روی شفقت پرسید ای زن تو با علی را چه کار مشک از وی گرفت
و با او میرفت تا آنجا که او میخواست رسانید در راه از وی احوال پرسید
زن گفت که علی بن ابی طالب شوهر مرا ببعضی سرحد فرستاده
بود او کشته شد و یتیمی چند نزد من گذاشته و من از قوت ایشان
عاجز مانده ام و مضطرب شده ام و آنحضرت و آن معدن مروّت
و سخاوت هیچ نگفت مشک را برد را و نهاد و باز گشت و در آن

اضطراب

اضطراب که داشتند تا صبح چون شد زنبیل بزرگ را برداشت آرد
و خرما و گوشت و انواع طعامها کرد و بخانهٔ آن زن آورد بعضی
از اصحاب التماس نمودند که بما دهید همراه شما بیاوریم آن فریادرس
درماندگان جود و احسان فرمود که هیچ کسی حامل وزر گناه من
در آخرت نخواهد بود خود را بر داشته چون بخانهٔ آن زن رسیدند
در را کوفت زن که کیست آن مولای دین پناه فرمودند من آنم که
که دیروز مشک آب برای تو برداشتم در را بگشا که برای اطفال تو
چیز آورده ام آن زن گفت که خدا از تو راضی شود چون در را گشود
آن بدر بیوه زنان و دستگیر درماندگان و پرورش دهندهٔ
یتیمان گفت که میخواهم که کسب ثواب بکنم بگذار که من خمیر کنم
و نان بپزم و تو اطفال خود را محافظت کن یا من اطفال را محافظت
و تسلی کنم و تو نان بپز آن زن گفت من نان پختن از تو صاحب
وقوف ترم شما اطفال را نگاهداری کنید پس آن زن آرد را خمیر
کرد گوشت را پخت آنحضرت گوشت و خرما و از غیرها لقمه کرده بدهان

اطفال میگذاشت و در هر لقمه که بایشان میدادند میفرمود ای
فرزند علی ابن ابی طالب را حلال کنید و چون خمیر رسید آن گفت
ای بندهٔ خدا بیا تنور را برافروز پس علی ابن ابی طالب ؏ متوجه
برافروختن تنور شد در آنحال زنی همسایهٔ آن زن جهت آتش
بآنخانه آمد و آنحضرت را میشناخت و بآن زن گفت که این امیرالمؤمنین
ست و فریادرس بیچارگانست و پدر بیوه زنان و یتیمان ست
و پادشاه مسلمانانست که ترا خدمت میگویند پس آن زن که شنید
که علی ابن ابی طالب و زوج بتول و اخ رسول خداست دوید و
خود را بر پای شاه مؤمنان انداخت و فریاد برآورد که ای مولای
من شرمنده ام پس آنحضرت در مقام تسلی با آن زن فرمود که از
شرمندگی تو چگونه بیرون آیم که در حق تو و اطفال تو تقصیر کرده ام
از منقبت علی ابن ابی طالب ؏ از جملهٔ منقبت امیرالمؤمنین ؏
یک آنست صاحب ابتسام الکرام نقل کرده است که روز جبرئیل ؏
امین بنزد رسول رب العالمین ؏ و آنحضرت نشسته بصحبت مشغول

بودند

بودند آن مهر سپهر امامت علی ابن ابی طالب صلوات الله مثل
آفتاب طلوع کرد و بعضی گویند در کنار سلمان فارسی رضی عنه
بود آورده اند بعضی گویند پنج ساله یا زیاده بود لتشریف آورد
العلم عند الله بهر تقدیر آن سید اوصیا و ولی خدا ظاهر شد
جبرئیل امین چون آن صندوق سر را دید روان برخاسته بشرایط
آداب تعظیم کرد جناب سید انبیا رسول خدا صلی الله علیه و آله اجمعین
فرمود یا جبرئیل وجه چیست که تو اینچنین تعظیم میکنی جبرئیل ؏
گفت یا رسول الله چون تعظیم نکنم که او را بر من حق تعلیم است آنحضرت
پرسید که چگونه تعلیم است آن تعلیم گفت یا رسول الله آنوقتی که خالق
مرا خلق کرد از من پرسید که تو کیستی و نام من چیست و من در جواب
عاجز و متحیّر و حیران ماندم و ساکت شدم و مدتی در مقام
تحیّر بودم اینجوان در عالم نور مرا تعلیم گفت بگو پروردگار جلیل
نام تو جلیل است و من بندهٔ ذلیل نام من جبرئیل لهذا که دیدم تعظیم
او نمود حضرت رسالت پناه از جبرئیل پرسید مدت عمر چند است

کفت ستاره هست که در هر سی هزار سال یکبار طلوع میشود و من
او را سی هزار باره دیده ام بعد از آن معدن سرهای غیب خدا
چه فرمود لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا یعنی اگر حجابها
کشف شود از جسد خاکی و ارواح تیره و حجاب نوری بهم رسد
یقین من زیاده نمیشود و بر علم من چیزی نمی افزاید چه علم من بذات
احدیت و صفات صمدیت و یقین من بوجود واجب سبحانه و تعالی
و صفات ثبوتی و سلبی او بمرتبه عین الیقین و بدرجه ترقی نموده
که دیگری را وقوف بر آن مرتبه میسر نیست که چون جبرئیل امین علیه
السلام علیک کفت آن ستاره را سی هزار بار دیده ام آنجناب
اشرف مخلوقات و باعث ایجاد کل کاینات بزبان معجز بیان
فرمود یا جبرئیل آن ستاره را می شناسی اگر ببینی آنرا کفت
بلی یا رسول الله پس رسول خدا اشاره با امیر المؤمنین نمود آن ولی
خدا و کاشف سر غیبها و وکیل کارخانه و معمار وجود عالمیان
و شهسوار فضلای هر دو جهان عمامه مبارک را بالا کرد جبرئیل علیه

بیکرد

بیک رب جلیل آن ستاره را در جبین آن ولی و وکیل خدا بیکانه
نمود کفت یا علی حقا سر خدای و وکیل خدای کاتب این اوراق
کوید اینها از سه از آفتاب رسالت قطره است از بحر محیط تمام شد حدیث
راجعت صاحب الامر علیه السلام و مرویست که هر که ایمان برجعت
نداشته باشد و متعه را حلال نداند از ما نیست بنا بر انچه یکی
از اجماع اخبار مستفاد میشود المنت در حالیکه مقدر شد
ظهور آنحضرت در آنسال در بیستم ماه جمادی الاول یا اول جمادی
الثانی تا چهل روز باران سخت میاید که هرکز از زمان آدم تا این زمان
چنان باران نیامده باشد و در عشر اول ماه رجب دجال
خروج میکند و عثمان نام از ذریه ابو سفیان نیز خروج میکند
و در روز جمعه دهم ماه محرم آن حضرت ظهور میکند با هشت کوسفند
لاغر پس داخل مسجد الحرام میشود و خطیب را میکشد پس در میان
خانه کعبه غایب میشود پس چون شب در آید و تاریک شود
بلند بام کعبه خواهد رفت و ندا خواهد کرد تا آنکه سیصد

و سیزده نفر از اصحاب آنحضرت از مشرق و مغرب بیک چشم
برهم زدن حاضر میشود پس چون صبح شود مردم را دعوت
بیعت خواهد نمود و اول کسیکه بیعت خواهد کرد جبرئیل علیه السلام
خواهد بود پس در مکه مکث میکند و آیتی را القا میکند از
صحف و توراة و زبور و قرآن تا آنکه ده هزار نفر جمع میشوند
پس در این حال شخصی بیاید بخدمت آنحضرت که رویش بجانب
پشت کشته باشد و بگوید که ایسید من بشیر من و برادرم
در میان سیصد هزار کس لشکر سفیانی بودیم و خراب کردیم دنیا را
از دمشق تا بغداد و کوفه را خراب کردیم و منبر را برهم شکستیم
و استرهای ما در میان مسجد مدینه سرکین انداختی پس
متوجه شدیم که کعبه را خراب کنیم و اهلش را بقتل رسانیم پس
در صحرای بیدا که حوالی مدینه است رسیدیم و آخر شب فرود
آمدیم پس صدایی از آسمان آمد که ای هلاک کنندگان این کروه ستم
کاران را پس زمین شکافته شد و تمام لشکرها با چهارپایان و اموال

داسبا

و اسباب فرو برد و چیزی بروی زمین باقی نماند بغیر از من و برادرم
ناگاه ملکی بنزد ما آمد و روی ها را به پشت کردانید پس برادر
مرا کفت ای نذیر برو و نزد سفیان ملعون در دمشق
و او را بترسان و با من کفت ای بشیر ملحق شو بحضرت مهدی علیه السلام
در مکه و او را بشارت ده و توبه کن پس حضرت دست مبارک را
بروی بشیر بمالد و بحالت اول برکردد و با آنحضرت بیعت کند
و در لشکر آنحضرت بماند پس در مکه خلیفه نصب میکند و چون
از مکه بیرون آید اهل مکه خلیفه آنحضرت را بقتل رسانند حضرت
باز بسوی مکه معاودت نماید پس اهل مکه سر زیر افکنده و تضرع
کنند و توبه کنند پس از اهل مکه شخصی را بر ایشان والی کند
و بیرون آید باز آن والی را بکشند آنگاه یاوران خود را از جن
و نقبا بسوی ایشان برگرداند که با ایشان بگویند که برگردند
بحق پس هر که ایمان بیاورد او را ببخشند و هر که ایمان نیاورد
او را بقتل رسانند پس چون برگردند از هزار کس یک کس

ایمان نیاورد پس بمدینه بیاید وامر کند که عمر وابوبکر را از قبر بیرون
آورند بهمان صورت که داشته اند پس هر دو را تا بدن تازه
پس بفرماید که ایشان را بحلقه کشند بر درخت خشکی پس
آن درخت سبز شود وبرگ برآورد وشاخهایش بلند شود
پس دوستان ایشان را حاضر کرده اند وبفرماید که دوستان ایشان
جدا شوند پس خلق دو طایفه شوند یک فرقه دوست ایشان
ویک فرقه دشمن ایشان پس حضرت بفرماید که دوستان از ایشان
بیزاری جویند ایشان اظهار زیاد شدن محبت کنند با ایشان
واظهار بیزاری کنند از آنحضرت ودوستان او پس حضرت بفرماید
باد سیاهی وزرد وایشان را هلاک کند پس بامر الهی آن
ملعون را زنده کند وگناه اولین وآخرین را بر ایشان لازم آورد
پس متوجه کوفه شود دجال را بکشد وسفیان با وایمان
آورد بعد از این باغواء دوستان خود برگردد ومقاتله کند
وبدست آنحضرت کشته شود پس اصحاب خود را باطراف بفرستد

وعالم را

وعالم را پر از عدل کنند وپای تخت آنحضرت شهر کوفه خواهد شود
ومحل حکمش مسجد کوفه ومحل بیت المال مسجد سهله وموضع خلوتش
نجف اشرف ومقدار هفتاد سال اینزمان سلطنت کند وبعد از
پنجاه سال از ظهور آنحضرت حضرت امام حسین ع با انصار وملائکه
نو خروج کند وبعد از هفتاد سال زنی از بنی تمیم که مثل مردان
~~ریش~~ ریش داشته باشد ~~ازبالا~~ ازبالای سطح
چیزی بر او زند واورا بقتل رساند وحضرت امام حسین ع اورا
دفن نماید پس یزید وسایر دشمنان آنحضرت زنده شوند
وحضرت انتقام وپنجاه هزار سال ~~سلطنت~~ سلطنت کند وابروی آنحضرت را
می بندند وجمیع ائمه رجعت کنند وحضرت صاحب الامر بعد از
رجعت آبای کرام باز رجعت خواهد کرد جَعَلَنَا اللّٰهُ مِنْ اَنْصَارِهِ
وَاَعْوَانِهِ تمام شد بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین
قَالَ اللّٰهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّوْرِ فَتَأْتُوْنَ اَفْوَاجًا
وَفُتِحَتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ اَبْوَابًا سفیان ثوری رحمة الله

روایت کند از معاذ جبل رحمة الله که گفت از رسول خدا ع
پرسیدم از تفسیر این آیه که يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّوْرِ فَتَأْتُوْنَ
اَفْوَاجًا یعنی چه معنی دارد پس صدر کاینات در حال دیده مبارک را
پر آب کردید ودر جواب گفت یا معاذ چون امت من در روز قیامت
چون از گور برخیزند ودر عرصات محشر آیند یا ازده گروه باشند
گروه اول یا معاذ چون امت من از گور برخیزند ودر
عرصات محشر آیند شکم ایشان آماس کرده باشند چون کوههای
عظیم پر از مار وکژدم که ایشان را می گزند وعذاب میکنند فرشته
از جانب حق تعالی ندا میکنند که اهل عرصات میدانید که اینها کدام
قومند اینها آن کسانند که در دار دنیا زکوة مال ندا ده اند
وآن مال را حلال دانسته اند وخورده اند ومرده اند وتوبه نکرده اند
وسخن علما نشنیده اند امروز جزای ایشان بدوزخ رفت بحکم این
آیه وَالَّذِيْنَ لَا يُؤْتُوْنَ الزَّكٰوةَ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُوْنَ
دوم آنکه یا معاذ چون از امت من از گور برخیزند ودر عرصه

قیامت

قیامت آیند از دهان ایشان خون میرود چون جویهای
عظیم پس فرشته ندا کند از جانب حق تعالی که ای اهل عرصات
میدانید که کدام قومند اینها آن کسانند که در دنیا سوگند
بدروغ خورده اند چون مردند وتوبه نکردند امروز اینست جزای
ایشان وراه ایشان بدوزخ رفت بحکم این آیه وَيَقُوْلُوْنَ
عَلَى اللّٰهِ الْكَذِبَ وَهُمْ يَعْلَمُوْنَ گروه سیم یا معاذ چون
امت من از گور برخیزند ودر عرصه قیامت آیند بدست وپای
باشند فرشته از طرف خلیل جبار ندا کند که ای اهل عرصات
میدانید که اینها کدام قومند اینها آن کسانند که در دنیا همسایگان را
برنجانیده اند وبا ایشان صلح نکرده اند وبقرآن عمل ننمودند چنانکه
حق تعالی در کلام مجید خود فرماید یا اَيُّهَا الَّذِيْنَ آمَنُوا اتَّقُوا
اللّٰهَ وَاَصْلِحُوْا ذَاتَ بَيْنِكُمْ یعنی ای آنکسانید که ایمان آورده اند
از خدا ورسول بترسید از خدا ورسول وبا یکدیگر صلح کنید اینها
آنهااین سخن نشنیده اند توبه نکرده اند ومردند امروز اینست

جزای ایشان وراه ایشان بدوزخ است گروه چهارم آنکه
یا معاذ چون از امت من از گور برخیزند ودر عرصات قیامت
آیند زبانها در دهان بیرون آید وخون از دهان ایشان
میرود پس فرشته از طرف حق تعالی ندا کند که ای اهل عرصات
میدانید که اینها کدام قومند اینها آن کسانند که در دنیا گواه
بدروغ داده اند توبه نکردند وبمردند امروز اینست جزای
ایشان وراه ایشان بدوزخ است بحکم این آیه فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ
مِنَ الْاَوْثَانِ قَوْلَ الزُّورِ گروه پنجم آنکه یا معاذ چون
از امت من از گور برخیزند ودر عرصات حشر آیند زبانها
از قفا بیرون کشیده باشند فرشته از جانب حق تعالی ندا
کند که ای اهل عرصات میدانید که اینها کدام قومند اینها
آن کسانند که در دنیا حق مردم بردند وگواهی نیز با ایشان
توبه نکردند وبمردند امروز اینست جزای ایشان وراه ایشان
بدوزخ است بحکم این آیه وَلَا یَکْتُمُ الشَّهَادَةَ مَنْ یَکْتُمْهَا
فَاِنَّهُ

فَاِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ گروه ششم یا معاذ چون از امت من
از گور برخیزد در عرصات قیامت آیند در صندوقهای
آتشین باشند فرشته از جانب حق تعالی ندا کند ای اهل
عرصات می دانید که اینها کدام قومند اینها آن کسانند که در
دار دنیا گناهان از خلق پنهان داشته ونزد خدای تعالی
آشکار بوده چون توبه نکردند وبمردند امروز اینست جزای
ایشان وراه ایشان بدوزخ است بحکم این آیه یَسْتَخْفُونَ
مِنَ النَّاسِ وَلَا یَسْتَخْفُونَ مِنَ اللّٰهِ وَهُوَ مَعَهُمْ
گروه هفتم یا معاذ چون امت من از گور برخیزند ودر
عرصات قیامت آیند ریم وخون از ایشان میرود آن
خونها بگرفتند میدانند ایشان میخورند فرشته از جانب
حق تعالی ندا کند که ای اهل عرصات می دانید که اینها کدام
قومند اینها آن زنانند که شوهر حلال حق خود بگذاشتند
وبحرام مشغول گردیده اند واز خدای نترسیدند چون

توبه نکردند وبمردند امروز اینست جزای ایشان وراه ایشان
بدوزخ است بحکم این آیه وَلَا تَقْرَبُوا الزِّنَا اِنَّهُ کَانَ فَاحِشَةً
وَمَقْتًا وَسَاءَ سَبِیلًا گروه هشتم یا معاذ چون امت
من از گور برخیزند ودر عرصات آیند روی های ایشان سیاه
باشند فرشته از جانب خدای تعالی ندا کند که ای اهل عرصات
میدانید اینها کدام قومند اینها آن کسانند که در دنیا خمر خوردند
وبدان خمر نشاط کردند توبه نکردند وبمردند امروز این است جزای
ایشان وراه ایشان بدوزخ است بحکم این آیه اِنَّ الْخَمْرَ وَالْمَیْسِرَ
وَالْاَنْصَابُ وَالْاَزْلَامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّیْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّکُمْ
تَعْلَمُونَ گروه نهم یا معاذ چون امت من از گور برخیزند
ودر عرصه قیامت آیند وشکم ایشان پر از آتش باشد
وفریاد میکنند فرشته از جانب حق تعالی ندا کند که ای
اهل عرصات می دانید که اینها کدام قومند اینها آن کسانند
که در دنیا ربا خوردند ومال یتیمان خوردند واز خدا نترسیدند
وسخن

وسخن علما نشنیدند امروز جزای اینست وراه ایشان بدوزخ
است بحکم این آیه اَلَّذِینَ یَأْکُلُونَ اَمْوَالَ الْیَتَامٰی ظُلْمًا
اِنَّمَا یَأْکُلُونَ فِی بُطُونِهِمْ نَارًا وَسَیَصْلَوْنَ سَعِیرًا
گروه دهم یا معاذ چون امت من از گور برخیزند ودر
عرصات قیامت آیند بر صورت خوکان باشند فرشته
از جانب از جانب فرشته خدای تعالی ندا کند که ای اهل عرصات
میدانید اینها کدام قومند اینها آن کسانند که در دنیا نماز
نگذاردند وسخن علما نشنیدند امروز اینست جزای ایشان
وراه ایشان بدوزخ است بحکم این آیه فَوَیْلٌ لِلْمُصَلِّینَ
اَلَّذِینَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ اَلَّذِینَهُمْ گروه
یازدهم یا معاذ چون امت من از گور برخیزند ودر
عرصه قیامت آیند صورت سگان باشند فرشته از جانب
خدای تعالی ندا کند که ای اهل عرصات می دانید اینها کدام
قومند اینها آن کسانند که در دنیا همسایه یا زنان ودختران

ایشان طمع حرام کردند پس چون توبه نکردند و بمردند امروز اینست
جزای ایشان و راه ایشان بدوزخ است بحکم این آیه قُل لِلْمُؤمِنِینَ
یَغُضُّوا مِنْ اَبْصَارِهِمْ وَیَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ گروه دوازدهم یا معاذ چون امّت من از گور برخیزند و در
عرصه قیامت آیند بر صورت مورچه باشند فرشته از جانب
حضرت احدیّت ندا کند که ای اهل عرصات می دانید که اینها کدام
قومند اینها آن کسانند که در دنیا تکبّر و گردن کشی کردن
پس چون توبه نکردند و بمردند امروز اینست جزای ایشان و راه
ایشان بدوزخ است بحکم این آیه اِنَّ اللّٰهَ لَا یُحِبُّ کُلَّ مُخْتَالٍ
فَخُورٍ گروه سیزدهم یا معاذ چون امّت من از گور برخیزند
و در عرصات محشر آیند بوی گنده از ایشان می آید که کلّ
اهل عرصات از آن یعنی متعاذی میشوند پس فرشته از جانب
حقّ تعالی ندا کند که ای اهل عرصات می دانید قومند اینها
آنکسانند که در دنیا مادر و پدر خود را بیازردند و چون

از ایشان

از ایشان حلال نخواستند و توبه نکردند و بمردند امروز اینست
جزای ایشان و راه ایشان بدوزخ است بحکم این آیه وَلَا تَقُلْ
لَهُمَا اُفٍّ اِلَی آخره گروه چهاردهم یا معاذ چون از امّت
من از گور برخیزند و در عرصات قیامت آیند نابینا باشند
فرشته از جانب حقّ تعالی ندا کند که ای اهل عرصات می دانید
که اینها کدام قومند اینها آنکسانند که در دنیا قرآن خوانده
بوده اند و فراموش کردند پس بمردند امروز اینست جزای ایشان
و راه ایشان بدوزخ است امروز است بحکم این آیه وَمَنْ اَعْرَضَ عَنْ
ذِکْرِی فَاِنَّ لَهُ مَعِیشَةً ضَنْکًا وَنَحْشُرُهُ یَوْمَ الْقِیٰمَةِ اَعْمٰی
قَالَ لِمَ حَشَرْتَنِی اَعْمٰی وَقَدْ کُنْتُ بَصِیرًا گروه یازدهم
یا معاذ چون از امّت من از گور برخیزند و در عرصه قیامت
آیند روی ایشان چون ماه چهارده باشند و براقهای سوار شوند
و حلّه ها پوشانند و تاجها بر سر نهادند با جمال و کمال هر چه
تمامتر فرشته از جانب حقّ تعالی ندا کند که ای اهل عرصات

می دانید اینها کدام قومند اینها آن کسانند که در دنیا گریه
کرده اند از خدای تعالی بترسیدند و ترک معصیت کردند و پدر
و مادر را نیازردند و دل بدنیا نبسته اند و محنت مجاهدت
بر خود نهادند و از روز محشر یاد آوردند و روی با خدای
تعالی کرده اند و از بد کردند پشیمان شدند و مال زکوٰة را
بدادند و از مال یتیمان و ربا نخوردند به همسایگان رنجانیدند
و تکبّری نکردند و حقّ مردم بزدند و از حرام طمع نکردند
امروز اینست جزای ایشان و راه ایشان به بهشت عنبر سرشت
بحکم این آیه مَنْ یَعْمَلْ سُوءًا اَوْ یَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ یَسْتَغْفِرِ
اللّٰهَ یَجِدِ اللّٰهَ غَفُورًا رَحِیمًا اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لَنَا
وَلِجَمِیعِ الْمُؤْمِنِینَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَلِوَالِدِینَا بِجَمِیعِ الْمُؤْمِنِینَ
اقلّ العباد محمّد جعفر خلف مرحوم
ملّا بابا روضه خوان فی الدّ بستم محرّم الحرام
۱۲۷۰

هر که خواند دعا طمع دارم
زانکه من بنده گنهکارم

ربیع الأوّل ۱۷۰
تولّد محمّد مهدی فی شهر دهم شب جمعه
ایضًا ربیع الأوّل ۱۲۸۰

بدانکه حکمای بنای تعبیر خواب بر بیست و هشت حرف ابجد ترتیب داده اند چنانچه هر که در خواب
بیند که بر اسب سوار شود دو حرف اوّل که الف است ملاحظه کند و احکام مقابل از انجا داند

ا	دلیلست بر یافتن مراد	س	دلیلست بر شرف و بلند
ب	دلیلست بر بلا و رنج	ع	دلیلست بر خوشی و سعادت
ج	دلیلست بر شادی و فرح	ف	دلیلست بر پریشانی دست
د	دلیلست بزرگی و سعادت	ص	دلیلست بر تنگی احوال
هـ	دلیلست بر خوشبودی کار	ق	بر صدق و امانت دلیلست
و	دلیلست بر یافتن مطلب	ر	دلیلست بر خرّمی و مروّت
ز	دلیلست بر تنگی حال	ش	دلیلست بر راستی و امانت
ح	دلیلست بر دشواری کارها	ت	دلیلست بر تلف شدن مال
ط	دلیلست بر سود و راحت	ث	دلیلست از کسی دلتنگی شودن
ی	دلیلست بر حکمت و اتفاق	خ	دلیلست بر فوت مال
ک	دلیلست بر راست آمدن کارها	ذ	بر فوت دولت
ل	دلیلست بر اخبار حیف	ض	دلیلست بر زیادتی منصب
م	دلیلست بر بیرون آمدن از غم	ظ	دلیلست بر طباهی احوال
ن	دلیلست بر برآمدن ضعف	غ	دلیلست بر خیر و امانت

ارجیف

در بیان بانگ ماکیان یعنی طیور

یک

اگر روز شنبه بانگ کوند فرزند بوجود آید باید مرغرا تصدق نماید

اگر روز چهارشنبه بانگ کوند باید صدقه دهد

اگر روز شنبه بانگ کوند خداوندش بود و بیمار

اگر شبی یکشنبه بانگ کوند که مرگ خداوندش بود

اگر شب چهارشنبه بانگ کوند اعتمادی خداوندش بود

اگر شب شنبه بانگ کوند زن و شوهر هر دو جدا از یکدیگر گردد

یکشنبه نیکو بود

پنجشنبه محنت یابد و بیمار نگردد

اگر روز دوشنبه بانگ کوند زنرا که خدا معشوق نگرد باید مرغرا بیرون کند

اگر روز پنجشنبه بانگ کوند ~~اگر مرغ وانندم باید مرغرا~~ باید بیرون برسد و کوند توانا گردد

اگر شب دوشنبه بانگ کوند خبر خداوندش کوند نعمت برسد کوند

اگر شب پنجشنبه بانگ کوند توانگر شود خداوندش بود

آب با چراغ گرفتن

دوشنبه حافظه دار دکاتب گردد

جمعه عمر دراز و مال بسیار دارد گشته

اگر روز سه‌شنبه بانگ کو[ند] خصومت و جنگ باشد

اگر روز جمعه بانگ کوند عمر خداوند باشد مرغرا بیرون کند

در وقت بانگ کردن خروس

اگر شب سه‌شنبه بانگ کوند برآمدن فرزندش کوشند

اگر شب جمعه بانگ کوند بزرگی و مالدار خداوندش کوند

سه‌شنبه طوفان به کوند

سه‌شنبه بمیرد و طوفان هلاک بود

چهارشنبه بد خلق گردد

171

بجهت سلامت از ترک بنویسید این دعا را بدین طریق است که مذکور میگردد

در کوزه بگذارد و در چهار رکن زراعت دفن کوند که سلامت بماند بقوت الله

و دور زراعت یس ۴۱ بخواند

الله

بسم الله الرحمن الرحیم حق لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله

عقدت بلاء البر وحده و دها بحق فسیکفیکهم الله وهو السمیع العلیم انما امره

اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون فسبحان الذی بیده ملکوت

کل شیء و الیه ترجعون الم تر ان الله یزجی سحابا ثم یؤلف بینه ثم

ثم یجعله رکاما فتری الودق یخرج من خلاله وینزل من السماء

من جبال فیها من برد فیصیب به من یشاء ویصرفه عن من یشاء

یکاد سنا برقه یذهب بالابصار سبحان ربک رب العزة عما یصفون

وسلام علی المرسلین والحمد لله رب العالمین سلام علی نوح فی العالمین انا

کذلک نجزی المحسنین نوح نوح نوح اللهم ادفع بلاء البرد عن هذه المواضع

بحق محمد و آله و بحق محمد و آله و بحق جمیع المرسلین والملائکة المقربین

القادر

الله

علی اکبر

...

تولد

تاریخ ... محمد

فی ... دوهم ربیع الاول

۱۲۸۰

تاریخ ... محمد ...

... دوهم ربیع الاول

۱۲۸۰

طاريخ شعبان سيرى ستور الملك

غرة الر جمادية الاول ۹۴۰